

۲۲ جندے شاپور

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز



۲۲ جلد شاپور

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹
فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

اهواز، بلوار گلستان، دانشگاه شهید چمران،
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر انجمن های علمی
۰۹۳۳۵۶۳۱۹۸۲

فصل نامه علمی-تخصصی
انجمن علمی دانشجویان تاریخ
دانشگاه شهید چمران اهواز

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
مدیرمسئول و سردبیر: محمد حیدرزاده

اعضای گروه دبیران: (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر چیهو ئیپهائو، استادیار گروه تاریخ دانشگاه فودان شانگهای
دکتر علی بحرانی پور، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر شهرام جلیلیان، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر اسماعیل سنگاری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
دکتر محمدرضا غلم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر بهادر قیم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر فرشید نادری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

ویراستار: ابراهیم حیدری
مدیر داخلی: حسین مالکی
مدیر اجرایی: ستایش دامن افشان
مشاور هنری: محمدمین نوبهار

تصویر روی جلد: ظروف آئینی از تپه‌های مدفون کول‌آبا.

جندے شاہ پور

راهنمای تدوین و شرایط پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی لازم برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله، پذیرفته خواهد شد. گروه دبیران در ردّ یا قبول و نیز، ویرایش ادبی مقالات آزاد است.
- مقالات ترجمه‌ای می‌بایست همراه با متن اصلی و مشخصات کتاب‌شناسی آن فرستاده شوند.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و گروه دبیران است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- نویسنده متعهد است تا اعلام نتیجه (حداکثر سه ماه از زمان تحویل به مجله) مقاله را به نشریه دیگر ارسال نکند.
- مقاله از طریق سامانه الکترونیکی مجله به نشانی www.jsmagazine.ir ارسال شود.
- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ واژه)
 - واژگان و مفاهیم کلیدی (حداکثر ۵ واژه)
 - بدنه اصلی و متن مقاله
 - نتیجه
 - فهرست منابع و مآخذ
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان مقاله شامل، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، دانشگاه یا مؤسسه مربوط، شماره تلفن و نشانی پست الکترونیکی ذکر شود.
- در تنظیم ارجاع‌ها و کتاب‌نامه، از «شیوه پانویس کتاب‌نامه شیکاگو» استفاده شود.
 - در ارجاع به یک اثر، فقط مشخصات اصلی آن شامل نام خانوادگی نویسنده، عنوان اثر، جلد و صفحه در پانویس آورده شود و در ارجاع‌های بعدی، برای ارجاع بلافاصله، از (همان، ص.) و برای ارجاع بلافاصله، از شیوه نخست استفاده گردد.
 - در تنظیم کتاب‌نامه، فهرست مراجع براساس نام خانوادگی نویسنده، به صورت الفبایی مرتب شوند و مشخصات کامل آن‌ها ذکر گردد. در مواردی که در شناسنامه اثر (محل چاپ: ناشر، تاریخ انتشار) قید نشده باشد، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) جایگزین شود.

از جدول زیر، به‌عنوان الگو، برای شیوه ارجاعات کامل و کتاب‌نامه استفاده شود:

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه	کتاب‌نامه
کتاب با ۱ نویسنده	۱. فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۲.	فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده	۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. ص ۱۲۲.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب با بیش از ۳ نویسنده	۳. حیدری آقایی و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶. ص ۲۳.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ویراستار/ به‌کوشش و ...	۴. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۶۵.	دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
کتاب بدون نام نویسنده	۵. تاریخ سیستان، ص ۸۷.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در مجله	۶. آموزگار، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، ص ۱۴.	آموزگار، ژاله. «تاریخ واقعی و تاریخ روایی». مجله بخارا، ش. ۱۶، بهمن ۱۳۷۹. ص ۲-۷۲.
مقاله در دانشنامه	۷. تفضلی، «آتشکده»، ص ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۹۹-۱۰۱.
مقاله در مجموعه مقالات	۸. دریایی، «ایران ساسانی»، ص ۸۵.	دریایی، تورج. «ایران ساسانی». در تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۲. ص ۸۱-۱۲۲.
پایان‌نامه	۹. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ص ۳۵.	زرین کوب، حسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری. دانشگاه تهران، ۱۳-۳۴.
سند	۱۰. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت ایران، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳. پوشه ۲. سند ۱۵/۱.

شیوه‌نامهٔ دستور خط فارسی

- رعایت مفاد چاپ نهم دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در مقاله‌ها لازم است.
- از جملهٔ مهم‌ترین قواعد این دستور خط می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
 - فاصلهٔ مجازی باید رعایت شود. در فارسی این نویسه در مواردی که دو حرف به هم نمی‌چسبند ولی فاصلهٔ مرئی ندارند استفاده می‌شود. مثلاً در کلمه‌های «خانه‌ها»، «می‌شود» و «بهره‌وری».
 - برای ترکیب‌های اضافی و وصفی منتهی به «ه» ناملفوظ، مثل «خانهٔ بزرگ»، از نویسهٔ «ی» روی ه استفاده می‌شود. درست: «خانهٔ بزرگ». غلط: «خانه بزرگ»، «خانه‌ی بزرگ»، «خانه ی بزرگ»
 - علامت جمع ها هم به صورت بی‌فاصله و هم با فاصلهٔ مجازی به کلمهٔ جمع‌شونده می‌چسبد و هر دو صورت صحیح است: (کتابها و کتاب‌ها) و در چند مورد خاص حتماً با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شود. از این رو اگر همواره با فاصلهٔ مجازی نوشته شود مشکلی پیش نمی‌آید. در هیچ موردی ها با فاصلهٔ معمولی نوشته نمی‌شود: (کتاب‌ها) مواردی که حتماً از فاصلهٔ مجازی استفاده می‌شود از قرار زیرند:
 - بعد از های ناملفوظ: خانه‌ها
 - بعد از های ملفوظ که به حرف قبل بچسبند: تشبیه‌ها
 - بعد از ط یا ظ: استنباطها
 - کلمه پردندانه باشد. (بیش از سه دندانه): حساسیت‌ها
 - واژگان خارجی نامانوس: مرکانتیلیست‌ها
 - جمع بستن اسم خاص: حسن‌ها و حسین‌ها
 - عموماً پیشوند جدا (با فاصلهٔ مجازی) نوشته می‌شود (مثال: «هم‌شکل») مگر اینکه به صورت سرهم معنایی بسیط از کلمه استنباط شود (مثال: «همسایه»).
 - پسوند چسبیده نوشته می‌شود (مثل دانشمند) (مگر اینکه حرف آخر جزء اول و حرف اول پسوند هم‌مخرج باشند یا حرف آخر جزء اول ه باشد: نظام‌مند و علاقه‌مند).
 - کلماتی که ترکیب دو یا چند کلمه‌اند در صورتی که معنای کلمهٔ جدید بسیط‌گونه باشد سرهم (مگر اینکه جزء دوم با «آ» آغاز شود) و در غیر این صورت با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شوند: «نیشکر» برای مورد اول (دانش‌آموز به عنوان استثناء) و «آب‌میوه» برای مورد دوم.
 - کرسی همزه با توجه به حرکت حرف پیشین تعیین می‌شود:
 - اگر حرکت پیش از همزه ساکن یا زیر باشد همزه به صورت ؤ نوشته می‌شود. مثال: هیئت.
 - اگر حرکت پیش از همزه زبر باشد همزه به صورت ا نوشته می‌شود. مثال: تأثیر
 - اگر حرکت پیش از همزه پیش باشد. همزه به صورت و نوشته می‌شود. مثال: مؤسسه.
 - استثناً: اگر حرکت قبل از همزه ضمه باشد و حرف بعد از همزه «و» باشد، همزه به صورت ؤ نوشته می‌شود. مثال: شئون.

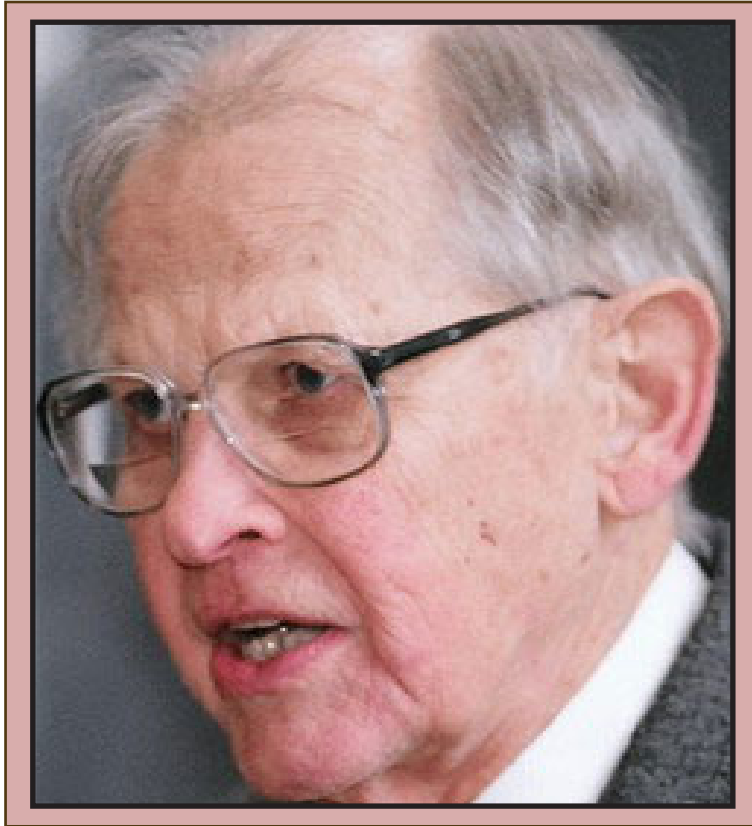
نقطه‌گذاری

- علامت‌های نقطه‌گذاری به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: منفرد و مزدوج.
- **علامت‌های نقطه‌گذاری منفرد** علامت‌هایی هستند که به‌تنهایی ظاهر می‌شوند و لزوماً با علامت دیگری به کار نمی‌روند. نمونه: نقطه (.) و ویرگول (,).
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- بدون فاصله با نویسهٔ پیشین وارد می‌شوند.
- میان آن‌ها و حرف (الفبای) بعدی یک فاصله وجود دارد.
- درست:
- «دارا انار دارد. سارا انار ندارد.»
- نادرست
- «دارا انار دارد.سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد .سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد . سارا انار ندارد.»
- **علامت‌های نقطه‌گذاری مزدوج** علامت‌هایی هستند که با علامتی دیگر به صورت مزدوج به کار می‌روند. نمونه: کمان به صورت زوج کمان باز (و کمان بسته) به کار می‌رود.
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- نویسهٔ باز با حرف پیشین فاصله دارد و حرف بعدی بدون فاصله با آن نوشته می‌شود.
- نویسهٔ بسته بدون فاصله با حرف پیشین نوشته می‌شود. حرف بعدی با آن فاصله دارد.
- درست
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- نادرست
- «دارا(شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- شمارهٔ ارجاع پانویس، پس از نقطه قرار می‌گیرد نه قبل از آن. مانند: متن^۱.

به یاد

ریچارد نلسون فرای

۲۰۱۴ - ۱۹۲۰



جندرشاپور

تاریخ و معماری پاسارگاد و چرخاب برازجان در دوره کورش بزرگ

زینب (آتوسا) عباسی

۱

جغرافیای تاریخی ایالات ماسبدان و مهرجانقدق در دوران خلفای اموی

علیرضا اسدی

۲۲

زمینه‌های تشکیل حکومت قراختائیان در شرق ایران و ماوراءالنهر و روند سقوط آنها

فاطمه دیبا و علی کرمانی

۴۹

سکاها

اسکولد ایوانچیک، ترجمه محمد مهران خلیفه‌هادی

۵۹

پل‌ها در ایران دوره ساسانی در بستر ارتباطات فرهنگی بین ایران و روم

جولیو مارسکا، ترجمه آزاده آزادی‌نژاد

۱۲۲

کتیبه‌های شیمبار

آدریان دیوید هیو بیوار و شائول شاکد، ترجمه سجاد کاظمی

۱۳۶

ویلیام کنت لافتوس و کاوش‌های او در شوش

جان کرتیس، ترجمه عباس امام

۱۸۳

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

تاریخ و معماری پاسارگاد و چرخاب برازجان در دوره کورش بزرگ

زینب (آتوسا) عباسی^۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۱۵

چکیده:

کوروش بزرگ بعد از پیروزی بر آستیاگ آخرین پادشاه ماد در پادگان مادی پایزگدا (پاسارگاد) و به افتخار این پیروزی و موفقیت بزرگ دستور به بنیان کاخ‌های باشکوهی داد که در آن زمان در ایران نظیر نداشت. وی اوج اقتدار خود را در پاسارگاد به معرض نمایش گذاشت. کوروش بزرگ با چه هدفی بعد از پاسارگاد به ساخت کاخ چرخاب برازجان اقدام کرده است؟ این پژوهش از منابع کتابخانه‌ای و اطلاعات بدست آمده از حفاریات باستان‌شناسی بهره گرفته است. بر اساس کاوش‌های باستان‌شناسی و آثار بدست آمده کاخ چرخاب تداعی کننده پاسارگاد است. با توجه به شیوه معماری و استفاده از سنگ‌های سیاه و سفید زمان احداث کاخ چرخاب را به کوروش بزرگ بنیانگذار زنجیره هخامنشی منسوب کرده‌اند. چرخاب برازجان کاخ ناقصی است که با هدف گسترش و قدرت کوروش بزرگ در حاشیه دریای پارس (خلیج فارس امروزی) ساخته شده و هرگز مسکونی نشده است.

کاخ‌های پاسارگاد از آثار بارز و نفیسی از آغاز حکومت کوروش می‌باشد که به عنوان یک اثر ملی و ابتکاری ساخته و معرفی شده‌اند و کاخ چرخاب برازجان سمبلی از پیشرفت و تکامل معماری کاخ‌های پاسارگاد است که بصورت یک اثر هنری جدید از حکومت و قدرت کوروش بزرگ حکایت دارد. کاخ چرخاب در اواخر سلطنت کوروش ساخته و پرداخته شده و عقیم ماندن کاخ

۱. دبیر تاریخ شهرستان گناوه و کارشناس ارشد باستان‌شناسی گرایش تاریخی atousa.abbasi73@gmail.com

مصادف با مرگ وی به سال ۵۲۹ ق. م دانست؛ بنابراین می‌توان بنای کاخ را در همین حدود یعنی ۵۲۹ ق. م دانست. از نظر پلان و نقشه و خصوصیات معماری کاخ چرخاب اقتباس از کاخ‌های پاسارگاد بخصوص کاخ اختصاصی کوروش می‌باشد. این کاخ احتمالاً توسط همان معمارانی ساخته شده که کاخ‌های پاسارگاد را بر پا کرده‌اند. بر اساس نتایج بدست آمده در این پژوهش، پاسارگاد به عنوان پایتخت سیاسی-مذهبی و چرخاب برازجان یک پایگاه و مقر سیاسی-اقتصادی در دوره سلطنت کوروش بزرگ شناخته شده‌اند. و این که معماری و بنای کاخ چرخاب تداوم پیدا نکرده علاوه بر مرگ کوروش، احتمالاً درگیری‌های سیاسی، عوامل طبیعی منطقه (سیلاب) و مشکلات اقتصادی نیز دخیل بوده‌است.

واژگان کلیدی: هخامنشی، کوروش، پاسارگاد، چرخاب، برازجان.

۱- مقدمه:

کوروش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی ایران در سال ۵۵۳ ق. م علیه آستیاگ آخرین پادشاه ماد قیام کرد و او را در نزدیکی شهر پاسارگاد بعد از دو سال شکست داد. وهمدان مرکز دولت ماد را متصرف شد و به حکومت ماد پایان داد. سال ۵۵۹ ق. م آغازگر پادشاه هخامنشی بود، و این دوره یکی از ادوار پرافتخار و با شکوه ایران می‌باشد. وی به افتخار پیروزی بر آخرین پادشاه ماد دستور به ساخت کاخ‌های باشکوهی در پاسارگاد را داد. همچنین وی توانست ضمن فتح بخشی از آسیای صغیر در سال ۵۳۹ ق. م بابل را فتح کند و قلمروی امپراطوری هخامنشی را در آسیای صغیر نزدیک وهم مرز مصر آخرین قدرت بزرگ باقی مانده گسترش دهد. کوروش بزرگ دستور داد به منظور سیادت دریایی ایران در حاشیه خلیج فارس کاخی عظیم و چشمگیر برپا شود «علی اکبر سرفراز باستان‌شناس و کاوشگر کاخ چرخاب در گزارشات خود چنین نوشته‌است: ساخت بنای عظیم کاخ چرخاب در برازجان و حوالی خلیج فارس تسلط داشتن بر آبهای این دریا و نظارت بر ساحل خلیج فارس دانسته‌اند، که می‌تواند سد محکم و قاطعی از تسلط ایرانیان بر این دریا باشد».

بر اساس فرضیه نگارنده در این پژوهش، کوروش بزرگ احتمالاً ۱- برای گسترش روابط سیاسی با کشورهای همجوار دریای پارس و ارتباط با کشورهایی که از طریق این دریا

میسر بوده است ۲- تجارت دریایی و رونق اقتصاد حکومت هخامنشی ۳- علاقه وی به عمران و آبادانی، کاخ چرخاب را در حوالی دریای پارس ایجاد کرد. ساخت کاخ چرخاب در برازجان بخاطر همجواری نزدیکی با دریای پارس بعنوان یک پایگاه و مقر سیاسی - اقتصادی در منطقه حایز اهمیت بوده، همچنین با توجه به شرایط آب و هوای منطقه در زمستان، نوع سازه و معماری، کاخ مذکور کاخ فصلی بوده و نمیتوان آن را یک کاخ دائمی برای سکونت و پایتخت دوم کوروش تلقی کرد.

محوطه باستانی پاسارگاد، قصرها و باغ‌هایش و آرامگاه مؤسس سلسله، کورش بزرگ گواهی استثنایی از تمدن هخامنشی در ایران است.

این بنا از قطعه سنگ‌های بزرگ سفید آهکی که روی هم قرار دارند ساخته شده است و صفا آرامگاه را که متشکل از شش ردیف پلکان مرتفع است و همچون هرم خودنمایی می‌کند ایجاد کرده است.

مهم‌ترین ویژگی کاخ چرخاب، تکنیک ساخت پایه ستون‌های سنگی مکعب شکل است که به طریق دقیق و ظریفی تراش و صیقل داده شده است به گونه ای که در اتصال سنگ‌ها از هیچ نوع ملاط یا وسیله دیگری استفاده نشده، در معماری مدرن دنیا تنها با کاربرد دستگاه‌های تراش صنعتی امکان‌پذیر است. روش صیقل سنگها و اتصال آنها و نحوه استفاده از ترکیب رنگ، عایق بندی و مقاوم سازی در این سازه هخامنشی حتی در پاسارگاد و تخت جمشید هم مشاهده نشده است. بقایای کاخ چرخاب اگرچه اندک و محدود است اما جایگاهی منحصر به فرد در تاریخ معماری ایران دارد.

در کاخ چرخاب برازجان، فاصله هریک از پایه ستون‌ها با یکدیگر ۲ متر است. این پایه ستون‌ها در دروازه شاهی نصب شده‌اند.

استفاده از جنس سیلیسیس روی کف بنا از موضوع‌های قابل توجه در این کاخ است که بعنوان اندود کف به کار گرفته شده است، و از نظر رنگ و جنس و روش ساخت موضوع قابل تأملی است.

در تمام آثار و محوطه‌های کاخ‌های هخامنشی، استفاده از سنگ است. اما کاخ چرخاب برازجان تنها نمونه ای از این عصر است که در بنای آن هم سنگ استفاده شده هم آجر.

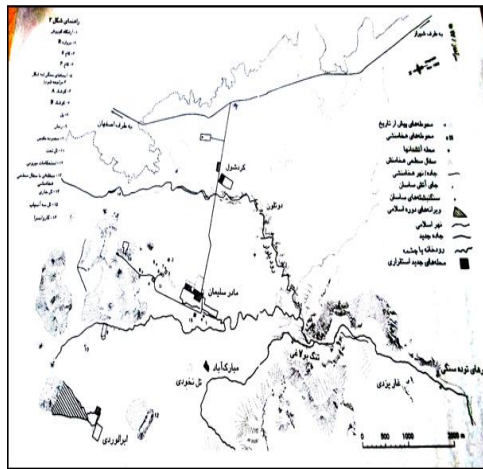
در معماری وزیباشناسی کاخ چرخاب انتخاب و تنوع رنگ در ستون هاست که اولین بار در محوطه سنگی چرخاب برازجان دیده می‌شود. در دو اثر پاسارگاد و تخت جمشید در تراش ستون‌ها به رنگ سنگی که ستون از آن تراش خورده اکتفا شده‌است. در حالی که در کاخ چرخاب، تکنیک صیقل و تراش سنگ‌ها این امکان را به هنرمند داده که از سنگ‌هایی بادورنگ متفاوت سیاه و سفید استفاده شده‌است.

کوروش بزرگ عاشق عمران و آبادانی بوده و بسیاری از آثار ارزشمند معماری او بدون شک در زیرگرد و خاک روزگار نمانده‌است. شاهکار پیشرفت معماری وی در اواخر حیاتش برپا شده، این بنای جالب توجه کاخ چرخاب برازجان است که با خاموش شدن چراغ زندگی در تاریکی محض فرورفت و به همین جهت ناقص و ناتمام ماند. و اینکه معماری کاخ تداوم پیدا نکرده و ادامه معماری میسر نشده علاوه بر مرگ کوروش، احتمالاً درگیری‌های سیاسی، عوامل طبیعی منطقه (سیلاب) و مشکلات اقتصادی نیز دخیل بوده‌است.

۳- موقعیت جغرافیایی پاسارگاد:

پاسارگاد در عرض جغرافیایی ۳۰ درجه و ۱۲ ثانیه شمالی و طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۱۱ ثانیه شرقی گرینویچ قرار دارد. ارتفاع متوسط آن ۱۸۹۰ متر از سطح خلیج فارس است. پاسارگاد یا دشت مرغاب، جلگه مرتفعی در ۷۰ کیلومتری شمال شرقی مرودشت و ۴۳ کیلومتری جنوب شرقی تخت جمشید و در ۱۳۰ کیلومتری شمال شیراز، نزدیک به سرحدات شمالی استان فارس واقع شده است.^۱ (تصویر ۱)

۱. سرفراز و فیروزمندی، باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی، ص ۹۳.



تصویر ۱- نقشه موقعیت جغرافیایی پاسارگاد. (اشمیت ۱۳۴۲، ۸۵۶)

در مجموع بیش از پنجاه اثر تاریخی در محوطه میراث جهانی پاسارگاد و پیرامون آن قرار دارد که شامل بقایای سکونتگاههای پیش از تاریخ تا استقرار گاه های اسلامی در سده های ششم تا هفتم هجری است.^۱ دشت پاسارگاد، از رودخانه ای به نام «پلوار» که در ایران باستان «مدوس» نامیده می شود؛ سیراب می شده است. پهنا و درازای این دشت ۱۵*۲۰ کیلومتر می باشد. از زمان باستان بسیار مصفا و سرسبز بوده، هم اکنون آرامگاه ابدی شهریار پارس در وسط آن باغستان ها قرار دارد. کمی دورتر به فاصله ۷۰۰ متر شمال شرق مقبره کاخ های شاهی قرار گرفته، پس از گذشت قرن ها شکوه و عظمت این بناها را می توان مشاهده کرد.^۲

۴- وجه تسمیه پاسارگاد:

نام قدیم پاسارگاد، احتمالاً پارس کده؛ به معنای اردوگاه پارسیان می باشد. نام پاسارگاد از اسم قبیله شاهان پارسی یعنی قبیله پاسارگاد گرفته شده که آنان را گرزگران معنی می داده است.^۳

۱. سامی، پاسارگاد قدیمی ترین پایتخت کشور ایران، ص ۸۶.

۲. سامی، پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش، ص ۱۲۵.

۳. سامی، پارسه و تخت جمشید، ص ۱۴۰.

از مورخین قدیم آناکیسن معلم اسکندر که به ایران آمد اسم این شهر را در کتاب خود «پارسه گرد» یعنی قلعه پارسی ذکر کرده.^۱

برخی از مورخین معتقدند که پاسارگاد در اصل «پارس کاده» یعنی جایگاه و شهر پارس چون دهکده و آتشکده، که همین ده و آتش است که به تدریج پاسارگاد شده است.^۲ پرفسور امستد معتقدند که پاسارگاد در اصل پارس کده یعنی تخت پارس بوده است، زیرا گاده و گاه به معنی تخت می‌باشد و به مرور زمان پاسارگاد شده است. به عقیده نگارنده، پاسارگاد: پاسار به معنی پارس می‌باشد و گاد معنی مکان و جایگاه. پس پاسارگاد یعنی مکانی که پارس‌ها در آنجا مستقر بودند. جایگاه قوم پارس.^۳

۵- تاریخ بنای پاسارگاد:

پاسارگاد در استان فارس یکی از مهم‌ترین محوطه‌های مربوط به عصر هخامنشی می‌باشد؛ که مورد توجه باستان شناسان و محققین فرهنگ و تمدن هخامنشی می‌باشد. جایگاه شاهنشاهی هخامنشی به دست کوروش بزرگ (دوم) در سال ۵۵۹-۵۵۰ ق. م بنا شده که پایتخت اولین و دومین پادشاه هخامنشی یعنی کوروش و پسرش کمبوجیه بوده است.^۴ بنا به نظریه برخی از مورخان کوروش پاسارگاد را به یاد بود فتح ماد و درهم نوردیدن اساس سلطنت آزدهاک، آخرین پادشاه ماد بنا کرده است؛ زیرا معمول پادشاهان و کشورگشایان عهد قدیم چنین بوده است که وقتی فتح بزرگی نصیب آنها می‌شد شهری ساخته‌اند کوروش نیز بنا بر رسوم و آن سنت شهر پاسارگاد را ساخت و آن شهر اولین پایتخت حکومت هخامنشی در تاریخ شناخته شد.^۵ کوروش بزرگ در محوطه پاسارگاد سه کاخ را احداث کرده که این کاخ‌ها شکوه و عظمت پادشاهی وی را به نمایش

۱. استروناخ، پاسارگاد گزارش از کاوش‌های انجام شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳، ص ۱۲.

۲. توانگر، تخت جمشید، پاسارگاد و نقش رستم، ص ۹۷.

۳. فرضیات علمی نگارنده.

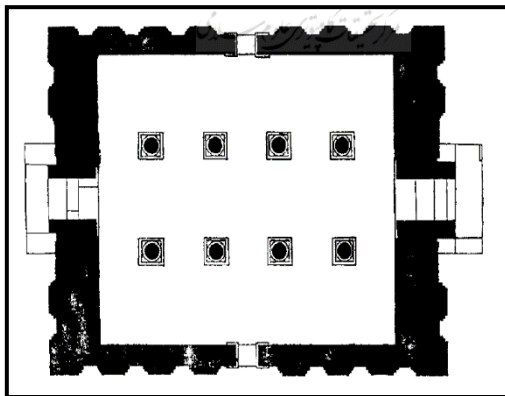
۴. پیرنیا، تاریخ ایران باستان، ص ۱۷۹.

۵. سامی، پاسارگاد قدیمی‌ترین پایتخت کشور ایران، ص ۷۵.

گذاشته است کاخ‌های کوروش در محوطه پاسارگاد عبارتند از: ۱- کاخ دروازه ۲- کاخ بارعام ۳- کاخ اختصاصی کوروش.^۱

۶- کاخ‌های کوروش در پاسارگاد : ۱- ۶ کاخ دروازه :

این کاخ با وسعت ۵۸۰ متر مربع در شرق مجموعه پاسارگاد و ۲۰۰ متری جنوب شرقی کاخ بارعام قرار دارد. این بنا دارای تالاری به وسعت ۶۸۶ متر مربع است که سقف آن را هشت ستون سنگی با ارتفاع تقریبی ۱۶ متر نگاه داشته است.^۲ (تصویر ۲)

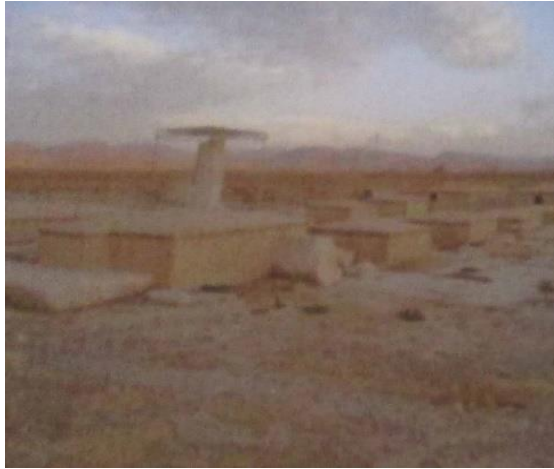


تصویر ۲- پلان کاخ دروازه پاسارگاد. (استروناخ ۱۳۷۹، ۱۱۸)

زیر ستون‌ها با ابعاد ۲۲ متر و به شکل مکعب دو پله از سنگ سیاه ساخته شده‌اند که اکنون در پوشش کاه و گل محافظت می‌شوند. (تصویر ۳) وجود این زیر ستون‌ها ی بزرگ نشان دهنده عظمت کاخ است که متأسفانه امروز ناپود شده‌اند.

۱. سامی، پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش، ص ۱۲۷.

۲. استروناخ، «پاسارگاد مرکز جهان»، ص ۱۰۳.



تصویر ۳- پایه ستون های کاخ دروازه پاسارگاد. (نگارنده ۱۳۹۳)

این کاخ دارای دو درگاه اصلی در سمت شمال غربی بوده است. ودو اتاق نیز در نزدیکی درگاه های شرقی وجنوب غربی برای نگهبانان پیش بینی شده است. ارتفاع درگاه ها ۹ متر بوده که هم اکنون تنها یکی از جرزهای شمالی برجا مانده است. بر این جرز نقش انسان با چهار بال در حال نیایش حجاری شده است. این نقش تنها سنگ نگاره تقریباً سالم موجود در بناهای پاسارگاد است.^۱

همچنین این کاخ دارای دودروازه ورودی فرعی بوده، وبه احتمال بیرون دروازه مجسمه دو گاو بالدار بزرگ وداخل آن را گاوهایی با سر انسان رو به سوی کاخها پاسداری می کردند. این کاخ ورودی به مجموعه پاسارگاد بوده است که شباهت با کاخ دروازه ملت ها در تخت جمشید دارد.^۲

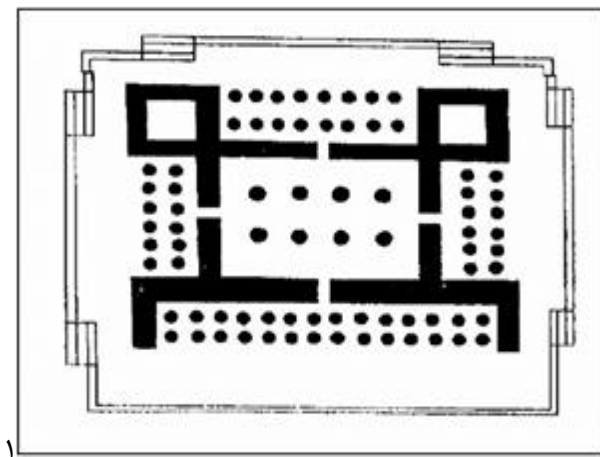
۲-۶- کاخ بار عام:

کاخ بارعام با عناوین تالار بار، وکاخ بار کوروش نیز شناخته است. این کاخ در وسط فضای بین کاخ دروازه وکاخ اختصاصی قرار دارد. همچنین در ۱۲۵۰ متری شمال شرقی آرامگاه

۱. سامی، پارسکده، ص ۱۸۴.

۲. همان.

کورش قرار گرفته است.^۱ عناصر قابل رویت این کاخ ۱ ستون بلند و سه جرز سنگی در کنارهم قرار دارند. مساحت کل این کاخ ۲۶۲۰ متر مربع است. (تصویر ۴) دورتادور این تالار به ارتفاع ۸۰ سانتی‌متر بادو ردیف سنگ سفید صیقل شده که ارتفاع ردیف اولی ۴۴ سانتی‌متر و دومی ۳۶ سانتی‌متر است، رده‌بندی شده بطوری که سنگ بالایی دو سانتی‌متر از سنگ زیرین قرار گرفته است.^۲



تصویر ۴- پلان کاخ بارعام پاسارگاد (استروناخ ۱۳۷۹، ۱۳۷) (۱۳۷)

تالار مرکزی این کاخ دارای چهار ایوان ستوندار در چهار سو می‌باشد: ایوان جنوبی: این ایوان ۲۸ ستون در دوردیف چهار تایی و پایه ستون‌ها مربع شکل می‌باشد.

ایوان شمالی: این ایوان از ۴۸ ستون در دو ردیف ۲۴ تایی ساخته شده، طول این ایوان ۵۳ متر است.

ایوان‌های شرقی و غربی: هر کدام دارای ۱۶ ستون (هشت ردیف در دو ردیف) در این دو ایوان پایه ستون‌های دو تکه ای از سنگ‌های سیاه و سفید بدست آمده؛ قسمت شال

۱. استروناخ، پاسارگاد گزارش از کاوش‌های انجام شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا. از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳، ص ۱۲۹.

۲. سامی، پارسه و تخت جمشید، ص ۱۷۳.

ستون‌ها با طرح‌های شیاردار افقی تزیین شده، شال ستون‌ها باریک و بلند و ستون‌ها با ارتفاع ۱۳ متر و قطر آن در حدود یک متر می‌باشد.^۱ (تصویر ۵)



تصویر ۵- پایه ستون های کاخ بار عام. (نگارنده ۱۳۹۳)

در این کاخ پایه ستون‌ها از سنگ‌های سیاه و سفید می‌باشند. در کف بنا از شن‌های سیاه صیقلی و قیر طبیعی مورد استفاده قرار گرفته‌است. کف تالار از دو طبقه سنگ سفید مفروش بود که سنگ‌های طبقه اول برای استحکام و زیر سازی بکار می‌رفته و طبقه دوم کف اصلی می‌باشد. این سنگ‌فرش با مهارت و استادی بی نظیری درزگیری و بهم الخاق گردیده‌است. کلفتی این سنگ‌ها ۴۰ سانتی‌متر و کوچکترین قطعات کمتر از ۱ متر نیست؛ ولی بزرگترین آنها از سه متر متجاوز است.^۲

۳-۶- کاخ اختصاصی کوروش:

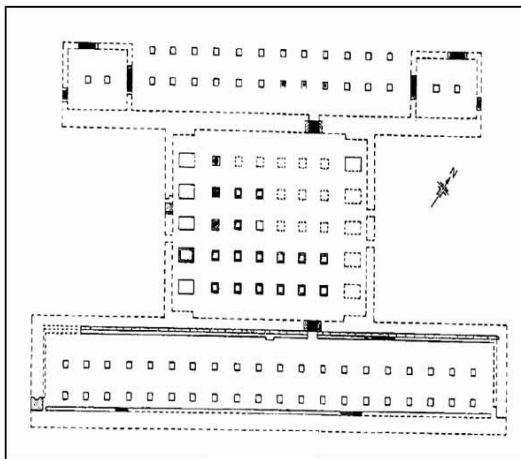
این کاخ در ۱۳۴۰ متری، آرامگاه کوروش بزرگ قرار دارد. وسعت کاخ ۳۴۲۷ (۷۷×۵×۴۴) متر مربع بوده‌است. این کاخ، بعنوان کاخ مسکونی کوروش شناخته شده؛ و بخاطر زیبایی عناصر سنگی خود شهرت یافته‌است.^۳ نقشه کلی شامل یک تالار

۱. سامی، پاسارگاد قدیمی‌ترین پایتخت کشور ایران، ص ۸۷.

۲. استروناخ، «پاسارگاد مرکز جهان»، ص ۱۱۲.

۳. عبیدی، پایتخت‌های شاهان هخامنشیان، ص ۱۵۳.

مستطیل شکل با پنج ردیف شش ستونی، یک ایوان بلند ورودی با دو ردیف ۲۰ ستونی و یک ایوان کوتاه غیر مفروش با پنج ردیف ۱۲ ستونی است. (تصویر ۶)



تصویر ۶- پلان کاخ اختصاصی کوروش در پاسارگاد. (استروناخ ۱۳۷۹، ۱۳۷)

داخل تالار مرکزی ستون‌ها ۱۰*۲۲ متر پهنا دارد. وسعت این تالار ۶۲۸ متر مربع می‌باشد. بخش‌هایی با پنج ستون خشت در کف دو انتهای تالار وجود دارد. (تصویر ۷)



تصویر ۷- پایه ستون کاخ اختصاصی کوروش در پاسارگاد. (نگارنده ۱۳۹۳)

۱-۳-۶- ایوان های کاخ:

ایوان شرقی: این ایوان ۶۶۰ متر مربع وسعت دارد. واز چهل ستون (دو ردیف در بیست ردیف) تشکیل شده، زیر ستون ها از دو سنگ مکعب سیاه و سفید تشکیل شده است. ایوان غربی: این ایوان دارای ۲۴ ستون در دو ردیف ۱۲ تایی. زیر ستون ها مانند زیر ستون های تالار شرقی است.

ایوان های شمالی و جنوبی: این ایوان ها دارای دو ستون وسه درب بوده است.^۱ مصالح و سازه استفاده شده در این کاخ، گچ-فیر-آجروخشت می باشد. همچنین بنا با گچ نازکی سفیدکاری شده و روی آن را با رنگ قرمز و آبی رنگ آمیزی و گل کاری گردیده است. کف بندی تالار ظریف- دقیق و محکم واز سنک های سفید به قطر ۲۴ سانتیمتر مفروش گردیده، زیر این سنگ فرش؛ سنگ فرش زبره تراش دیگری قرار دارد. قسمت مهمی از سنگ فرش ایوان ها، دوره بعد از اسلام برای سنگ های قبور مردگان به جای دیگر منتقل و برده اند.^۲

۷- موقعیت جغرافیایی کاخ چرخاب برازجان:

کاخ چرخاب (کاخ کوروش) در منطقه «چرخاب»^۳ در یک کیلومتری جنوب غربی برازجان^۴ و در ۶۵ کیلومتری شمال شرقی بوشهر واقع شده است. در داخل نخلستان ها در حدود ۵۰۰ کیلومتری جاده آسفالته برازجان - بوشهر قرار دارد. (تصویر ۸)

۱. استروناخ، پاسارگاد گزارشی از کاوش های انجام شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳، ص ۱۲۷.

۲. سامی، پاسارگاد قدیمی ترین کشور ایران، ص ۱۱۰.

۳. سرفراز، گزارش اولین فصل از کاوش های چرخاب برازجان، ص ۴۲.

۴. ابراهیمی، «تحلیل فضای کاخ های هخامنشی در برازجان»، ص ۴۵.



تصویر ۸- نقشه موقعیت جغرافیایی برازجان. (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان بوشهر)
شمال این مکان ارتفاعات معروف گیسکان و در جبهه جنوب غربی آن رودخانه فصلی «آردو»^۴ جریان داشته که به علت سهولت امر کشاورزی مکانی سرسبز و خرم و دارای نخلستان‌های فراوانی بود. این کاخ در دشت و بدون صفا سازی ساخته شده است.^۲ وجود «تل مر»^۵ از اتلال باستانی موقعیت زیست‌محیطی ساخت کاخ چرخاب را کاملاً روشن می‌سازد.^۳

۸- ساختار معماری و محیطی کاخ چرخاب:

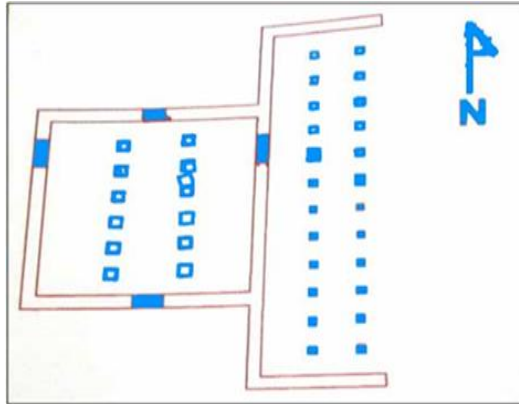
یکی از بناهای مهم تاریخی در جنوب ایران کاخ چرخاب است و یکی از پایگاه‌های مهم ایران در دوره هخامنشی در ساحل خلیج فارس بوده، این کاخ در دوره کورش بزرگ بنیانگذار سلسله هخامنشی و با استفاده از سنگ سیاه و سفید ساخته شده است.^۱ از نظر حجاری و هنر معماری آن چنان که از پایه ستون‌ها و اشیا کشف شده بر می‌آید، جدیدتر و ظریف‌تر از پاسارگاد است؛ و می‌توان گفت این بنا در هنگام تکامل هنر اصیل حجاری معماری عصر کوروش ساخته شده است.^۲ کاخ چرخاب، کاخ ناقصی است که به فرمان کورش بزرگ با هدف گسترش قدرت او در حاشیه خلیج فارس ساخته شد، اما هرگز مسکونی نشد. بر اساس شاخصه معماری

۱. سرفراز، گزارش دومین فصل کاوش‌های چرخاب برازجان، ص ۹۸.

۲. سرفراز، گزارش چهارمین فصل کاوش‌های چرخاب برازجان، ص ۱۹.

ویلان ونقشه کاخ چرخاب برازجان الگو گرفته از کاخ اختصاصی کوروش در پاسارگاد می‌باشد.

این کاخ دارای تالار مرکزی مستطیل شکل ستون دار است با ۱۲ ستون در دو ردیف شش تایی. این بنا در ابعاد ۴۵*۳۵ احداث شده، عرض درونی تالار ستون دار محور شمالی-جنوبی ۱۸ متر و طول آن با محور شرقی-غربی در وضع موجود در انتهای پایه ستون‌های ردیف اول تا سنگ درگاه سیاه رنگ شرقی تالار مرکزی ۱۳ متر است (تصویر ۹).



تصویر ۹- پلان تالار مرکزی و ایوان کاخ چرخاب برازجان (نگارنده)

پایه ستون‌های تالار از دو سنگ سیاه سفید رنگ ترکیب یافته‌اند، ۱۰ پایه ستون کوچک در تالار اصلی کاخ پیدا شده که شبیه پایه ستون‌های پاسارگاد است. (تصویر ۱۰)



تصویر ۱۰-ردیفی از پایه ستون های کاخ چرخاب برازجان.(ابراهیمی ۱۳۸۶، ۱۷۶)

ستون‌های این کاخ از نظر معماری در نوع خود بسیار بی نظیر هستند. حجاری که بر روی سنگ‌ها صورت گرفته به شک دایره است. معماران پرتلاش در کنار رشته کوه گیسکان این سنگها را حجاری نموده و سپس با طی کردن مسیری طولانی این سنگها را حمل نموده و در این مکان قرار می‌دادند. پایه ستون‌های دوازده‌گانه تالار کاخ چرخاب در فواصل ۱۶۰ متری از هم در دو ردیف شش تایی ایجاد شده‌است از مجموع آنها فقط سه پایه ستون از ردیف اول کامل شده‌است.^۱

از مجموع ۱۲ ستون تالار که در دو ردیف شش تایی بنا گردیده به ترتیب از جبهه شمالی فقط پایه ستون‌های اول و دوم و سوم و پایه ستون‌های چهارم و پنجم و ششم اصلاً نصب نشده و حتی شالوده آنها بصورت ناقص رها شده‌است.^۲ زیر ستون‌های تالار مرکزی این کاخ از چهار قطعه سنگ می‌باشد سه تا بصورت مکعب شکل و دیگری گرد می‌باشد. زیر ستون‌های مکعب شکل از دو قطعه سنگ سیاه و سفید رنگ یک اندازه و دیگری سفید رنگ کوچکتر می‌باشد که بر روی این سنگ شال ستون از رنگ سفید قرار

۱. سرفراز، گزارش پنجمین فصل کاوش‌های چرخاب برازجان، ص ۵۶.

۲. ابراهیمی، «بازیابی کاخ‌های هخامنشی در برازجان با انکا بر یافته‌های باستان‌شناسی»، ص ۳۱.

گرفته است (تصویر ۱۱) ترکیب سنگ سیاه و سفید در کاخ اختصاصی کوروش در پاسارگاد و کاخ چرخاب اجرا شده است.^۱



تصویر ۱۱- شال ستون سیاه رنگ ساده کاخ چرخاب برازجان. (نگارنده ۱۳۹۳)

در این کاخ مصالح اصلی سنگ می باشد. بخصوص سنگ قواره که بصورت گودیهای مختلف و مستطیل شکل در معدن تنگ گیر و کوه گیسکان مشاهده می شود. علاوه بر سنگ این مصالح نیز در کاخ مورد استفاده قرار گرفته است: گچ، ساروج، خاک رس، آجر پخته.^۲

بر اساسی یافته های باستان شناسی در این کاخ اطلاعات ارزشمندی در خصوص تکنیک های پوشش کف و عایق بندی سقف کاخ در اختیار قرار داده است در پوشش کف نوعی ملاط سفید رنگ و سرامیک مانند و همچنین گچ چاری استفاده شده است. همچنین بخشی از دروازه شاهی این کاخ که ناتمام مانده برخلاف تالار اصلی با لعابی از جنس سیلیسیس کف سازی شده است.^۳ (تصویر ۱۲)

۱. سرفراز و فیروزمندی، باستان شناسی هنر دوران تاریخی، ص ۹۵.

۲. سرفراز، گزارش سومین فصل کاوش های چرخاب برازجان، ص ۴۰.

۳. ابراهیمی، «تحلیل فضای کاخ های هخامنشی در برازجان»، ص ۱۰۳.



تصویر ۱۲- پوششی از گچ بر روی کف ایوان شرقی کاخ چرخاب. (ابراهیمی ۱۳۸۶، ۱۹۴)

در سقف این کاخ ابتدا بوسیله ملاطی ساروج مانند هموار سپس با کاربرد ردیفی از آجر فرش شده است. وبا استفاده از لایه‌های قیر طبیعی به منظور ایزوگام سقف این بنا را منحصر به فرد نموده است. اما از ستون‌هایی که سقف بر آنها استوار است هیچ اثری بدست نیامده است.^۱ (تصویر ۱۳)



تصویر ۱۳- استفاده از قیر طبیعی به منظور ایزوگام سقف در کاخ چرخاب. (سرفراز ۱۳۸۵، ۴۷)

۱. سرفراز، گزارش پنجمین فصل کاوش‌های چرخاب برازجان، ص ۴۷.

نتیجه:

بر اساس مطالعات علمی و حفریات باستان شناسان و بررسی‌های انجام گرفته در این پژوهش چنین نتیجه‌گیری شده‌است:

کاخ‌های پاسارگاد در دشت واقع شده‌اند و هیچ‌گونه صفه سازی در این کاخ‌ها صورت نگرفته، رودخانه پلوار که در ایران باستان «مدوس» نامیده می‌شده این دشت را سیراب می‌کرده‌است. و در رونق کشاورزی و موقعیت منطقه نقش بسزایی داشته‌است. نزدیکی پاسارگاد به کوه سیوند باعث شده که سنگ‌های معادن این کوه در ساخت کاخ‌های پاسارگاد مورد استفاده، و در شرایط زیست‌محیطی حایز اهمیت بوده‌است. همچنین در بنای کاخ‌های پاسارگاد از سنگ‌های سیاه و سفید استفاده شده‌است.

با توجه به کاوش‌های صورت گرفته، کاخ چرخاب در محلی به نام چرخاب در یک کیلومتری جنوب غربی برازجان و در دشت واقع شده و هیچ‌گونه صفه سازی در آن صورت نگرفته‌است. این کاخ در جنوب رودخانه فصلی "آردو" که از دامنه‌های کوه گیسکان سرچشمه می‌گرفته؛ قرار داشته، همچنین نزدیکی این کاخ به کوه گیسکان و سنگ‌های معدن تنگ گیر در ساختن کاخ و شرایط زیست‌محیطی مؤثر بوده‌است. مصالح و سازه‌هایی که در کاخ چرخاب استفاده شده سنگ بعنوان مصالح اصلی استفاده شده، بخصوص سنگ قواره که بصورت گودی‌های مختلف و مستطیل شکل در معدن تنگ گیر و کوه گیسکان مشاهده می‌شود، علاوه بر سنگ گچ-سا روج-خاک رس-آجر پخته نیز مورد استفاده قرار گرفته‌است. ستون‌های این کاخ در معماری خود بسیاری نظیر هستند حجاری که بر روی سنگ‌ها صورت گرفته به شکل دایره است و پایه ستون‌ها کاخ از دو سنگ سیاه و سفید استفاده شده‌است؛ ولی از ستون‌هایی که سقف بر روی آنها استوار بوده هیچ اثری بدست نیامده لیکن آثار مکشوفه مویده آن است که سقف مسطح ابتدا بوسیله ملاطی ساروج مانند هموار و سپس با کاربرد ردیفی از آجر فرش شده، استفاده از لایه‌های قیر طبیعی به منظور ایزوگام سقف این بنا را منحصر به فرد نموده‌است. کاخ بارعام کوروش در پاسارگاد نیز از قیر طبیعی استفاده شده و اندازه‌های آجرهای به کار رفته در این کاخ با اندازه‌های کاخ چرخاب وضع مشابه داشته و استعمال ملاط قیر در

هر دو یکسان است. کورش بزرگ در سال ۵۵۳ آخرین پادشاه ماد آژدهاک را در نزدیکی شهر پاسارگاد شکست داد و وی به افتخار این پیروزی و موفقیت بزرگ دستور ساخت کاخ‌های باشکوهی را در پاسارگاد داد. همچنین در سال ۵۲۹ دستور داد به منظور سیادت دریایی ایران در حاشیه خلیج فارس کاخ عظیم و چشمگیر چرخاب بر پا شود. علی اکبر سرفراز باستان‌شناس و کاوشگر کاخ چرخاب در گزارشات کاوش‌های باستان‌شناختی چرخاب چنین نوشته: ساخت بنای عظیم کاخ چرخاب در برازجان (دشتستان) و حوالی دریای پارس (خلیج فارس) تسلط داشتن بر آب‌های این دریا و نظارت بر ساحل خلیج فارس دانسته‌اند که می‌تواند سد محکم و قاطعی از تسلط ایرانیان بر این دریا باشد. براساس مطالعات و فرضیات علمی نگارنده، کورش بزرگ احتمالاً ۱- برای گسترش روابط سیاسی با کشورهای همجوار دریای پارس و ارتباط با کشورهایی که از طریق این دریا میسر بوده است. ۲- تجارت دریایی و رونق اقتصاد حکومت هخامنشی ۳- علاقه وی به عمران و آبادانی، کاخ چرخاب را در حوالی دریای پارس ایجاد کرد. این کاخ در برازجان بخاطر همجواری و نزدیکی با دریای پارس بعنوان یک پایگاه و مقر سیاسی-اقتصادی در منطقه حایز اهمیت بوده است؛ با توجه به شرایط آب هوای منطقه در زمستان نوع سازه و معماری کاخ مذکور، کاخ فصلی بوده و نمی‌توان آن را کاخ دائمی برای سکونت و پایتخت دوم کوروش تلقی کرد. همچنین پاسارگاد بعنوان پایتخت سیاسی-مذهبی و چرخاب مقر و پایگاه سیاسی-اقتصادی در زمان کورش بزرگ حایز اهمیت بوده‌اند. بنا به نظر نگارنده این فرضیات و احتمالات می‌تواند قابل پذیرش باشد.

محوطه باستانی پاسارگاد نخستین نمونه استثنایی معماری ساطنتی هخامنشی است. پایتخت سلسله هخامنشی به دستور کورش بزرگ و با کمک سایر اقوام قلمروی امپراتوری ساخته شده، پاسارگاد مرحله مهمی از تحولات هنر و معماری ایران باستان را نشان می‌دهد.

آنچه در مورد اهمیت کاخ چرخاب در حاشیه خلیج فارس نوشته دال بر سیادت دریایی ایرانیان و سند مهم خلیج فارس است؛ مضافاً این که شکوه و جلال و نقشه و پلان این کاخ در این مکان از ویژگی‌های خاص برخوردار است که در سایر کاخ‌های هم‌زمان دیده

نمی‌شود. و این هم را موصفا در پوشش سقف سطح ۴۰*۱۰ متری جنوب کاخ به نیمه می‌توان مشاهده کرد که از بزرگترین ابتکارهای معماری و ابداع ساختمانی در ۲۵۰۰ سال پیش است که ارزش معنوی آن پس از گذشت قرن‌ها اینک بصورت شفاف و مستند آشکار شد.

بتن سبک برای اولین بار در جهان توسط کشور ما ساخته و در ۲۵۰۰ سال پیش در زمان هخامنشیان در کاخ چرخاب در برازجان استان بوشهر مورد استفاده قرار گرفته‌است. برای پوشش سقف مسطح پیش‌بینی باور نکردنی و معجزه آسا کعبه آن جواب مثبت داد. و توجه پیشینه تاریخی بسیار کهن برازجان را نزدیک می‌کند. در سقف این کاخ که خود نمونه عجیب معماری و مهندسی است؛ توانسته‌اند یک سقف با طول ۴۰ متر و عرض ۱۰ متر به صورت یکپارچه و صاف و ضخامت حدوداً ۵۶ سانتیمتر بسازند و می‌توان این سقف را نمونه یکی از عجایب جهان محسوب کرد.

منابع و مآخذ:

- ابراهیمی، نصرالله. «بازیابی کاخ‌های هخامنشی در برازجان با اتکا بر داده‌های باستان‌شناسی». **باغ نظر**، ش. ۹، پاییز ۱۳۸۹.
- ابراهیمی، نصرالله. «تحلیل فضایی کاخ‌های هخامنشی در برازجان». **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**. دانشگاه تهران (گروه باستان‌شناسی)، ۱۳۸۶.
- استروناخ، دیوید. «پاسارگاد مرکز جهان». سال هشتم، ش. ۳، ۱۳۵۱. ص ۱۹.
- استروناخ، دیوید. **پاسارگاد گزارش از کاوش‌های انجام شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳**. ترجمه دکتر حمید شهیدی. تهران: میراث فرهنگی، ۱۳۷۹.
- اشمیت، اریخ. **تخت جمشید**. تهران: میراث فرهنگی، ۱۳۴۲.
- پیرنیا، حسن. **تاریخ ایران باستان**. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
- توانگر، محمد کاظم. **تخت جمشید، پاسارگاد و نقش رستم**. شیراز: تخت جمشید، ۱۳۸۲.
- سامی، علی. **پارسکده**. شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، ۱۳۵۹.
- سامی، علی. **پارسه و تخت جمشید**. بی‌جا: اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس، ۱۳۴۸.
- سامی، علی. **پاسارگاد قدیمی‌ترین پایتخت کشور ایران**. شیراز: بی‌نا، ۱۳۳۳.

سامی، علی. **پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش**. به کوشش غ وطن دوست، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۵۵.

سرفراز، علی‌اکبر و بهمن فیروزمندی. **باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی**. بی‌جا: نشر عفاف، ۱۳۸۰.

سرفراز، علی‌اکبر. **گزارش اولین فصل از کاوش‌های چرخاب برازجان**. بی‌جا: مرکز اسناد و سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان بوشهر، ۱۳۸۰.

سرفراز، علی‌اکبر. **گزارش دومین فصل از کاوش‌های چرخاب برازجان**. بی‌جا: مرکز اسناد میراث فرهنگی، ۱۳۸۲.

سرفراز، علی‌اکبر. **گزارش سومین فصل از کاوش‌های چرخاب برازجان**. بی‌جا: مرکز اسناد میراث فرهنگی، ۱۳۸۳.

سرفراز، علی‌اکبر. **گزارش چهارمین فصل از کاوش‌های چرخاب برازجان**. بی‌جا: مرکز اسناد میراث فرهنگی، ۱۳۸۴.

سرفراز، علی‌اکبر. **پنجمین فصل از کاوش‌های چرخاب برازجان**. بی‌جا: مرکز اسناد میراث فرهنگی، ۱۳۸۵.

عبدی، کامیار. **پایتخت‌های شاهان هخامنشیان**. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۴.

فصل‌نامه جندی‌شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

جغرافیای تاریخی ایالات ماسبدان و مهرجانقدق در دوران خلفای اموی

علیرضا اسدی^۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۱۰

چکیده:

ماسبدان و مهرجانقدق به عنوان بخشی از ایالت بزرگ پهلہ باستان (جبال) در غرب ایران که به واسطه داشتن شرایط مناسب اقلیمی و موقعیت استراتژیکی، از قدیمی‌ترین ازمینه تا روی کار آمدن حکومت‌های ترک نژاد در نجد ایران همواره مورد توجه پادشاهان و امرا و خاندان‌های حکومتگر بوده است و در نتیجه، بخشی از رخدادهای مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تاریخ ایران و تاریخ اسلام در این گستره جغرافیایی اتفاق افتاده است.

این پژوهش در پی یافتن پاسخی به این پرسش است که چه دلایلی باعث شد تا ایالات مذکور که با موقعیت جغرافیایی استان ایلام همخوانی دارند، در عصر خلافت امویان از جایگاه ویژه و استراتژیکی برخوردار شوند؟ نتایج مقاله که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، بیانگر آن است که در قرون اولیه اسلامی یکی از کوتاه‌ترین راه‌های مواصلاتی عراق به مرکز و شرق نجد ایران از این منطقه می‌گذشته است. وجود آب و هوای مساعد، جنگل‌های انبوه و پوشش گیاهی مناسب، جذبه‌های توریستی طبیعی و کوه‌های سر به فلک کشیده از دلایل اهمیت این منطقه بوده است. همین امکانات طبیعی باعث شده بود تا مخالفان خلافت اموی مدت‌ها این مناطق را کانون مخالفت خود با خلفای اموی قرار دهند و خلفای اموی نیز برای مقابله با این تهدیدات ایالات ماسبدان و مهرجانقدق را به صورت تیول به خاندان‌های مورد تأیید خود واگذار کنند.

واژگان کلیدی: ماسبدان، مهرجانقدق، استان ایلام، جغرافیای تاریخی، خلافت اموی، امویان.

۱. دانشجوی دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام alireza.asadi1359@gmail.com

۱- مقدمه:

جغرافیای تاریخی یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین زمینه‌های مطالعات تاریخی است که با پشتوانه‌ای مناسب از میراث مطالعاتی انجام گرفته، در این زمینه با بسیاری از موضوعات و حوزه‌های پژوهش تاریخی ارتباط برقرار ساخته و زمینه‌ای جذاب و بکر را فراروی پژوهشگران گشوده است. استان ایلام امروزی در قرون نخستین اسلامی یکی از مناطق مهم خلافت امویان بوده است. ماسبذان با مرکزیت سیروان و مهرجانقذق با مرکزیت سیمره، از ایالت‌های دوره ساسانیان بودند که اهمیت خود را در دوره اسلامی تا قرن پنجم هجری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی حفظ کردند. ایالات ماسبذان از نظر تقسیمات سیاسی، اقتصادی و مالیاتی، جزو حوزه مالیاتی کوفه به‌شمار می‌رفت. مهرجانقذق نیز جزو قلمرو مالیاتی بصره بود. بالا بودن میزان مالیات این نواحی، حضور خوارج و مخالفان خلافت اموی در این مناطق، حضور دو خاندان کثیر بن شهاب و خشرمیان از هواداران خلافت اموی در این ناحیه، داشتن مراتع و جنگلهای غنی و راه ارتباطی به مرکز نجد ایران، باعث افزایش اهمیت این مناطق در دوره خلافت اموی گردید. گرچه در کتاب‌ها و اسناد گوناگون به طور پراکنده به این مسئله پرداخته شده است، ضرورت ایجاب می‌کرد که با نگارش مقاله‌ای این موضوع، مورد تجزیه و تحلیل قرارگیرد و اثری منسجم و نظام‌مند پدید آید تا خواننده به سهولت بتواند به مطلوب خود دسترسی پیدا کند. این مقاله در صدد است با بازکاوی متون تاریخی و جغرافیایی وضعیت ایالات ماسبذان و مهرجانقذق را در دوره خلفای اموی تبیین و نقاط معتبر جغرافیایی آن (اعم از شهرها، روستاها، کوه‌ها، رودها و ...) و نقش این اماکن و مناطق جغرافیایی را در تحولات تاریخی آن دوره تشریح کند. جغرافیای تاریخی ایالات ماسبذان و مهرجانقذق در دوران خلفای اموی مسئله این تحقیق است.

۲- هدف تحقیق:

تواریخ عمومی برای تأیید یافته‌های خود در سطح ملی باید به تواریخ محلی به عنوان منبع رجوع کنند. با توجه به اهمیت این موضوع، هدف اصلی این تحقیق، بررسی،

تحلیل، تبیین و تشریح جغرافیای تاریخی ایالات ماسبذان و مهرجانقذق در دوران خلفای اموی و نقش این ایالات در تاریخ سیاسی این دوره است. بررسی و تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی و مذهبی در این دوره از اهداف متغیر و جزئی پژوهش حاضر است.

۳- روش تحقیق:

تحقیقات و پژوهش‌هایی که در حوزه تاریخ انجام می‌شوند؛ معمولاً از نوع توصیفی-تحلیلی هستند؛ لذا، در این تحقیق از روش کتابخانه‌ای و تحلیل تاریخی با استفاده از معتبرترین منابع و مآخذ دست اول و ثانویه استفاده شده است.

۴- پیشینه تحقیق:

اطلاعات پراکنده‌ای در مورد مسائل تاریخی، اجتماعی و تحولات سیاسی، مذهبی و اقتصادی استان ایلام در دوره خلافت امویان در منابع و مآخذ گوناگون وجود دارد؛ چنان‌که در منابع دست اول همچون: تاریخ طبری، اخبارالطوال دینوری، تاریخ یعقوبی، مروج الذهب مسعودی، تاریخ کامل ابن اثیر، فتوح البلدان بلاذری، الفتوح ابن اعثم کوفی و ... اطلاعاتی پراکنده درباره تاریخ ایالت‌های ماسبذان و مهرجانقذق در عصر خلافت امویان آمده است؛ ولی تاکنون به صورت منسجم به موضوع حاضر پرداخته نشده است. از این رو، مقاله حاضر جغرافیای تاریخی ایالات ماسبذان و مهرجانقذق (استان ایلام کنونی) در عصر خلافت امویان را به صورت نظام‌مند، مورد واکاوی و تجزیه و تحلیل قرار داده است.

۵- موقعیت جغرافیایی استان ایلام:

استان ایلام با مساحتی در حدود ۲۰۱۳۸ کیلومترمربع، در غرب و جنوب غربی کشور، بین ۳۲ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۰۲ دقیقه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۰۳ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.^۱

۶- حدود و وسعت استان ایلام:

استان ایلام، از شمال به استان کرمانشاه، از غرب به کشور عراق، از جنوب به استان خوزستان و کشور عراق و از شرق به استان لرستان محدود است، این استان بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، دارای ۱۰ شهرستان به نام‌های ایلام، سیروان، چرداول، ملکشاهی، دره‌شهر، بدره، دهلران، مهران، ایوان و آبدانان می‌باشد و دارای ۲۶ بخش، ۲۵ شهر، ۴۹ دهستان و ۶۳۰ آبادی دارای سکنه می‌باشد و حدود ۴۲۵ کیلومتر با کشور عراق مرز مشترک دارد.^۲

استان ایلام در تقسیمات سیاسی و بین‌المللی طولانی‌ترین مرز خشکی را با کشور عراق دارد و در دوره‌های پیش از جمله در دوره قاجاریه، طولانی‌ترین مرز را با امپراتوری عثمانی داشت که در تحولات سیاسی آن زمان، والیان پشتکوه (استان ایلام امروزی) نقش مهمی را ایفا کردند.^۳

استان ایلام تا قبل از سال ۱۳۴۴ ه.ش یکی از شهرستان‌های تابع استان پنجم کشور (کرمانشاهان) بوده^۴ و سپس با تغییراتی از نظر تقسیمات کشوری در سال ۱۳۵۲ ه.ش به فرمانداری کل و در سال ۱۳۵۳ ه.ش به استان ایلام تبدیل و شهر ایلام (حسین‌آباد سابق) به عنوان مرکز استان انتخاب گردید.

۷- جغرافیای تاریخی استان ایلام کنونی (ماسبدان و مهرجانقدق) پیش از ورود اسلام به ایران:

۱. سالنامه آماری استان ایلام، ۱۳۹۳، ص ۲۵؛ بخش تحقیقات روستایی، بررسی اقتصادی و اجتماعی ایلام، ۱۳۴۴، ص ۴-۵.

۲. سالنامه آماری استان ایلام ۱۳۹۳، ص ۲۵.

۳. اکبری، تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه، ص ۴۴.

۴. دهخدا، لغت‌نامه، ص ۲۷۲۳.

ایلام به عنوان مسکن اقوام بومی ماقبل آریایی که مورخان و باستان شناسان، آنان را اقوام آریاتیک [آسیانی] دانسته‌اند.^۱ با تشکیل امپراتوری ایلام باستان، یکی از مهم‌ترین بخش‌های امپراتوری ایلام، استان ایلام کنونی بوده که این منطقه از لحاظ موقعیت جغرافیایی و کوهستانی بودن، بر سرزمین بین‌النهرین، مسلط بوده‌است و فاتحان و مهاجمان سومری، اکدی و آشوری و بابلی گاه از طریق مسیرهای پربیچ و خم آن، وارد سرزمین ایلام باستان می‌شدند و از منطقه ایلام امروزی که در آن زمان به عنوان یکی از ایالت‌های ایلام به نام «ورهشی» یا «مرهشه» خوانده می‌شده‌است،^۲ با پیمودن دره‌ها و کوهستان‌های آن به سوی شمال جلگه خوزستان و شوش پیشروی می‌کردند و شهرها و مناطق پرجمعیت ایلام را مورد هجوم و قتل و غارت قرار داده‌اند.

والتر هینتس در این مورد چنین می‌آورد: «ورهشی» به احتمال قوی منطقه کوهستانی پشتکوه [ایلام امروزی] و سرزمین اطراف کرخه علیا [سیمره امروزی] در قسمت شمال غرب سوزیان [شوش] است. ورهشی به انگیزه حفظ خود، مسلماً با دولت ایلام روابط دوستانه‌ای داشته‌است، زیرا هر حمله‌ای که مستبدین بین‌النهرین علیه ایلام طرح می‌کردند لزوماً از مسیر ورهشی [شمال شرقی و مرکز استان ایلام کنونی] می‌گذشت.^۳ وجود کتیبه آشوری گل‌گل ملکشاهی بر سر راه ایلام به ملکشاهی که از آثار به جای مانده از سناخریب و یا آشور بانی پال از پادشاهان آشوری است، این نکته را به خوبی روشن می‌سازد.^۴

بیشتر مورخان بر این عقیده‌اند که ورهشی [شمال شرقی و مرکز استان ایلام امروزی] یک ایالت و حکومت کاملاً مستقل از ایلام باستان بوده‌است که گاهی متحد حکومت‌های بین‌النهرین و گاه متحد ایلام می‌شده‌است و زمانی که حکام ایلامی قوی بوده‌اند، ورهشی را ضمیمه خاک خود می‌کرده‌اند.^۵

۱. زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۷۲.

۲. مجیدزاده، تاریخ و تمدن بین‌النهرین، ص ۹۹.

۳. هینتس، دنیای گمشده عیلام، ص ۶۱.

۴. اسدی، با ایلامیان در ایلام (شناخت اقوام، ایلات، طوایف و خاندان‌های استان ایلام)، ص ۴۸.

۵. اسدی، فرهنگ تطبیقی گویش کردی ایلامی با زبان ایرانی میانه، ص ۴۲.

هم‌زمان با تمدن ایلام باستان، اقوام گوتی، لولوبی و کاسی نیز در نواحی غرب نجد ایران ساکن بودند و حکومت‌هایی را تشکیل دادند، استان ایلام امروزی نیز به تناوب در قلمرو حکومتی این دولت‌ها قرار می‌گرفت و یا به عنوان ایالتی مستقل عمل می‌نمود.^۱ ایلام از ۶۴۰ تا ۶۲۵ ق.م به صورت یک ایالت در قلمرو آشور باقی ماند، در سال ۶۲۵ ق.م «نابو پالاسار» (۶۲۵-۶۰۴ ق.م) بنیان‌گذار سلسلهٔ بابل جدید، با قیام علیه آشور که [به کمک مادهای آریایی صورت گرفت]، بابل را مستقل کرد و ایلام را به عنوان یک ایالت خراج‌گزار به تصرف درآورد و تا سال ۵۳۹ ق.م که کورش کبیر (۵۵۹ تا ۵۲۹ ق.م) بابل را تصرف کرد جزو بابل بود و از آن پس ایلام و سایر متصرفات بابل به قلمرو سلسلهٔ هخامنشی ضمیمه گردید.^۲

البته ایلام در دورهٔ مادها و در زمان هخامنشیان [کیاکسار] (۶۲۵-۵۸۴ ق.م) جزو ساتراپ نشین هشتم دولت ماد محسوب می‌شد^۳ و مادها در این دوره از ایلام به نام خووجه نام برده‌اند.^۴

داریوش اول هخامنشی در سال ۵۱۹ ق.م، پس از سرکوبی شورش‌های [آتمتیه] و [مرتیه] آثارمائیتا در ایلام، این ناحیه را [شامل وزهشی- ایلام امروزی- و خوزستان امروزی] همراه کاسی‌ها، در حوزهٔ مالیاتی هشتم قرار داد.^۵ هر چند اقوام ساکن زاگرس در دورهٔ هخامنشی جزئی از شاهنشاهی بوده‌اند، ولی گاهی سپاه هخامنشی برای عبور از زاگرس ناچار به پرداخت نوعی باج به کوهداران منتقد بوده‌است.^۶

اسکندر مقدونی ضمن تصرف ممالک تابع ایران، علاوه بر لشکرکشی علیه قبیلهٔ کوه نشین کاسیت، ایلام را که یکی از ایالت‌های شاهنشاهی هخامنشی بود؛ به تصرف خود

۱. هینتس، دنیای گمشدهٔ عیلام، ص ۸۸.

۲. مجیدزاده، تاریخ و تمدن بین‌النهرین (تاریخ سیاسی)، ج ۱، ص ۹۹.

۳. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۳۱۷.

۴. نوریخس، مسافران تاریخ، ص ۶۸.

۵. زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۷۲.

۶. آمیه، تاریخ ایلام، ص ۲.

درآورد و سپاهیان اسکندر برای فتح شوش و تخت جمشید از منطقه ایلام عبور کرده‌اند و استرابون از این منطقه [ایلام] تحت عنوان «ماساباتیسی» یاد کرده است.^۱ در زمان سلوکیان و جانشینان اسکندر مقدونی، ساکنین زاگرس بنا به نوشته‌های مورخین یونانی اکثر اوقات در نبرد با اقوام مهاجم و بیگانه بوده‌اند. پس از اینکه اشک اول - بنیان‌گذار سلسله اشکانی - در سال ۲۵۰ ق.م با حمله به پارت و غلبه بر حاکم سلوکی آن، بر آن ناحیه مسلط شد و سلسله مستقلی را در پارت تأسیس کرد،^۲ ایلام وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود می‌شود که به لطف آثار فراوان به جای مانده دارای تاریخ روشن و واضح‌تری می‌باشد.

بخش غربی نجد ایران از دیرباز به علت آب و هوای مساعد و دره‌های پرآب و قابل کشت و کوه‌های پر از علف و جنگل و شکار، مورد توجه بوده و ظاهراً ایلام قسمتی از ایالت پهل در زمان اشکانیان بوده است. ابوبکر احمد پسر محمد اسحاق، مشهور به ابن فقیه همدانی می‌نویسد: این ناحیه را شهرهای پهلویان می‌نامند و آن همدان است، ماسبذان (ایلام)، مهرجانقذق (دره‌شهر) که سیمره است و ماه‌بصره (نھاوند) و ماه‌کوفه (دینور) و کرمانشاهان و آنجا به جبل منسوب است و از جبل نیست یعنی ری و اصفهان و کومش (قومس) و طبرستان و گرگان و سیستان و کرمان و قزوین و دیلم و بیرو...^۳ سعید نفیسی می‌گوید: «پهله» نام سرزمینی بوده که پادشاهان اشکانی نخست بر آن سرزمین استیلا یافتند که این‌ها شامل اصفهان و ری و همدان و کرمانشاه و ماسبذان (شمال ایلام) و مهرجانقذق (جنوب ایلام) و نھاوند و سیمره (دره‌شهر) و قزوین و کومش و آذربایجان بود.^۴

آن چیزی که به صورت کلی می‌توان گفت، ماسبذان و مهرجانقذق دو ایالتی بوده‌اند که استان ایلام امروزی بیشترین سهم از وسعت آن دو ایالت را در بردارد.^۵

۱. دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ص ۱۶۹.

۲. همان، ص ۲۶۰.

۳. ابن‌فقیه همدانی، مختصرالبلدان، ص ۲۳.

۴. نفیسی، تمدن ساسانی، ص ۲۸۷-۲۸۶.

۵. اسدی، با ایلامیان در ایلام (شناخت اقوام، ایلات، طوایف و خاندان‌های استان ایلام، ص ۵۴.

همان‌طور که اشاره شد در استان ایلام در دوره اشکانیان به بعد در قسمت‌های جنوبی ایلام با حواشی آن و قسمت‌های شمال ایلام با مناطق هم‌جوارش، دو ایالت مهرجانقذق و ماسبذان وجود داشته‌است و این دو ایالت در عصر ساسانیان جزو قلمرو حکومتی این سلسله نیز قرار داشتند.^۱

در زمان ساسانیان، استان ایلام جزء سرزمین «پهله» یا «پهلوی» که استان بزرگی بود که بعدها اعراب آن را جبال نامیدند. پهله سرزمینی است که شاهان اشکانی حکومت خود را از آنجا آغاز کردند.

ابن فقیه همدانی سرزمین‌های مرتفع غرب نجد ایران را ناحیه پهلویان می‌نامد و در کتاب خود به چند شهر اشاره می‌کند که در میان آنها نام ماسبذان دیده می‌شود.^۲ بر اساس یک مهر عقیق پیدا شده از رضائیه (اورمیه) سه شهر جندی‌شاپور، شوش و مهرجانقذق را در یک ناحیه مکانی قرار داشتند.^۳

یعقوبی در کتاب خود در ارتباط با استان‌های ایران در دوره ساسانی چنین می‌نویسد: «استان قهستان شامل: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصبهان [اصفهان]، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبذان [شمال و شمال غرب تا مرکز استان ایلام امروزی شامل ایلام، ایوان، ملکشاهی، مهران، سیروان و چرداول]، مهرجانقذق [در جنوب شرقی و شرق ایلام شامل دره‌شهر و سیمره و نواحی اطراف آن]، شهر زور، صامغان، آذربایجان بوده‌است.^۴

ابودلف در کتاب خود علاوه بر ذکر نام ایالت‌های ماسبذان و مهرجانقذق، شهرهای «اریوجان»، «رد» [رذ] و «براو»، «سیروان» و «صیمره» [سیمره] از شهرهای این دو ایالت را نیز توصیف نموده است.^۵

۱. اکبری، تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه، ص ۱۶۱-۱۶۰.

۲. ابن فقیه، مختصرالبلدان، ص ۲۳.

۳. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۲۷.

۴. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۲۱۸.

۵. ابودلف، سفرنامه ابودلف در ایران، ص ۶۱-۶۰.

شهرهای مشهور دوره ساسانی، در این منطقه [ایلام امروزی] عبارت بودند از «سیمره» مرکز مهرجانقذ که بعدها دره‌شهر نامیده شد و «شیروان» یا «سیروان» حاکم نشین ایالت ماسبدان [شمال استان ایلام امروزی] بوده است.^۱

یاقوت حموی درباره شهرهای مذکور چنین می‌گوید:

«سیروان استانی است در جبل و آن استان ماسبدان است و گویند بلکه آن استانی است در پهلوی ماسبدان و برخی گفته‌اند سیروان دهکده‌ای است در جبل و به تحقیق آن را معین نکرده‌اند» و «سیمره شهری است از نواحی جبل از سوی خوزستان و آن را به نام مهرجانقذ خوانند و آن آبادان و دارای میوه‌ها و آب‌ها است».^۲

۸- جغرافیای تاریخی استان ایلام کنونی (ماسبدان و مهرجانقذ) پس از ورود اسلام تا پایان دوره اموی:

با آغاز هجوم اعراب مسلمان به ایران، ایالت‌های ماسبدان و مهرجانقذ به نجد ایران این دو ایالت از جمله نخستین ایالت‌های مد نظر اعراب برای فتح بودند. روایات زیادی درباره چگونگی فتح این ایالت‌ها وجود دارد. از جمله کسانی چون ابن اثیر، ابوالفدا، اصطخری، یاقوت حموی، مقدسی، مستوفی و لسترنج^۳ در نوشته‌های خود به فتح این دو ایالت توسط اعراب مسلمان اشاره کرده‌اند که نظرات همه آنها به جز چند روایت نزدیک به هم هستند.

آن‌گونه که از آثار ویرانه‌های شهرهای باستانی این دوره، در منطقه ایلام به چشم می‌خورد این منطقه یکی از مناطق آباد شاهنشاهی ساسانی به حساب می‌آمده است و علاوه بر

۱. مؤلف مجهول، تاریخ سیستان، ص ۱۵۰.

۲. یاقوت حموی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۱۲۵-۱۱۹.

۳. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۱۷۴؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۲ و ۱۱۰؛ ابوالفدا، تقویم البلدان، ص ۴۷۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۹؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۷۲ و ج ۳، ص ۸۲ و ج ۴، ص ۲۲۵؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة القالیم، ج ۱، ص ۳۷۲؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۱۸۱-۱۷۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۲۱۸.

جایگاه مناسب برای کشاورزی و دامپروری به سبب داشتن دره‌های باریک و کوچک و آب و هوای معتدل، تفریحگاه مناسبی برای پادشاهان ساسانی محسوب می‌شده‌است. این دو ایالت در زمان ساسانی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار و پل ارتباطی بین میان‌رودان و نجد ایران محسوب می‌شدند. عوامل متعددی چون طبیعت بکر و دست نخورده و پناهگاه‌های طبیعی، موقعیت اقتصادی و استراتژی، آب و هوای مناسب باعث شد که اعراب از دو سمت به فرماندهی ابوموسی با سپاهی از سمت غرب وارد ایران شوند. اعراب ابتدا به دینور یورش بردند و تنها یک روز در این منطقه جنگیدند، مردمش پذیرفتند که جزیه و خراج بپردازند و بدین سبب توانستند جان و مال خویش را نجات دهند. ابوموسی پس از فتح دینور، به سوی ماسبذان روانه شد و این منطقه با شرایط دینور خواستار صلح شدند.^۱ اما برخی از محققان فتح ماسبذان را طی جنگی بیان می‌کنند که در این نبرد ساکنان آنجا به کوهستان گریختند. پس از فتح ماسبذان، سعد بن هذیل حاکم ماسبذان شد و ماسبذان با کوفه مرز مشترک پیدا کرد.^۲

آخرین فرمانروای ماسبذان؛ یعنی شمال و شمال غربی ایلام کنونی در دوره ساسانیان بنا به گفته طبری سلم پسر هرمزان بوده‌است و پس از گردن زدن سلم توسط ضرار بن خطاب، ابن هذیل از طرف مسلمانان حاکم آنجا گردید و ماسبذان یکی از مرزهای کوفه بوده‌است.^۳ اکبری فتح ماسبذان و مهرجانقدق را به ترتیب در سال‌های ۱۶ ه.ق و ۲۰ ه.ق می‌داند.^۴

در خصوص اینکه بعد از فتح این ناحیه توسط اعراب، وضع سیاسی، اجتماعی مردم این دیار چگونه بوده است، اطلاعی در دست نیست و اطلاعاتی که منابع در اختیار ما قرار می‌دهند بسیار ضعیف است. در زمان خلیفه دوم، عمر، پس از فتح ماسبذان، ابن هذیل اسدی حاکم این ناحیه شد.^۵ در زمان خلیفه سوم عثمان حاکم این ناحیه فردی به نام

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۶۷.

۲. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۵، ص ۱۸۴.

۳. همان، ص ۱۸۴۱.

۴. اکبری، تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه، ص ۲۰۳؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ص ۱۸۴۰.

۵. همان، ج ۵، ص ۱۸۵۴.

حبیبش بوده است.^۱ ولی از اوضاع و احوال زمان او اطلاعی در دست نیست. در دوره خلافت علی (ع) زد و خوردهای بسیاری با خوارج که به این منطقه کوهستانی فرار کرده بودند صورت گرفت و ولایت ماسبذان قتلگاه گروه زیادی از خوارج شد.^۲ امام علی (ع) بعد از جنگ جمل، محمد بن مسلم را به عنوان حاکم جبل انتخاب کرد^۳ و در این زمان ماسبذان و مهرجانقذق جزء جبل محسوب می‌شد.

امویان که تا سال ۱۳۲ هـ.ق حکومت کردند بیشتر بر عنصر عرب تکیه داشتند و بقیه را موالی می‌خواندند و تحقیر می‌کردند.^۴ در زمان یزید بن معاویه حکومت ماسبذان، مهرجانقذق، حلوان و دینور به کثیر بن شهاب داده شد.^۵ در اواخر حکومت آنان نارضایتی ایرانیان و سایر موالی به اوج خود رسیده بود و ضعف مروان (۱۲۷-۱۳۲ هـ.ق/۷۴۴-۷۴۹ م) آخرین خلیفه بنی امیه^۶ باعث شد قیام‌های متعددی در قلمرو او صورت گیرد. بیشتر مورخین درباره تصرف ماسبذان و اتفاقات رخ داده در صدر اسلام گفته‌های مشابهی دارند، و این درباره مرگ مهدی خلیفه سوم عباسی مصداق بیشتری دارد. همه این نویسندگان مرگ مهدی را در سرزمین ماسبذان می‌دانند. تنها تفاوت در گفته این نویسندگان نام روستای (رد= شهر ایلام کنونی) محل فوت و دفن مهدی است که به نظر می‌رسد که این روستا در دوره هر نویسنده‌ای نام خاصی داشته است.

مقدسی در کتاب خود در قرن چهارم هجری قمری درباره شهرهای سیمره و سیروان چنین آورده است: «سیمره همان ماسبذان است بزرگ، آباد و پر برکت است به یک روستای بزرگ کوهستانی پیوسته که راهش دشوار است. میوه‌های ناهماهنگ خرما و گوز [= گردو] دارد، ساختمانهایش از گچ و سنگ است. آب در آن روان است، زیبا و خوب؛ ولی کوچک است. سیروان، شهرک آن است، کشتزار و نخلستان دارد». مقدسی،

۱. نویری، نهاییه الادب فی فنون الادب، ص ۲۲۵-۲۲۴.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۹۱.

۴. زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۳۸۴؛ شعبانی، مروری کوتاه بر تاریخ ایران از آغاز عصر مادها تا پایان دوران قاجاریه، ص ۳۴۸-۳۴۹.

۵. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۶۹.

۶. ابن طقطقی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ص ۱۸۵-۱۸۴.

نام شهرهای همسایه همدان؛ یعنی ماسبذان و مهرجانقذق که همان سیمره و ماسبذان هستند را ذکر کرده است.^۱

ابن حوقل از سفرنامه نویسان قرن چهارم هجری است که مسافرت خود را در سال ۳۳۱ ه.ق از شهر بغداد آغاز کرد.^۲ او اطلاعات مختصری درباره ماسبذان و مهرجانقذق آورده که بدین شرح است: «سیمره و سیروان، دو شهر کوچک اند که بناهای آنها مانند شهرهای موصل و تکریت، اغلب با گچ و سنگ است و میوه بسیار و گردو و دستنبویه و محصولات نواحی سردسیر و گرمسیر و آبها و درختان و کشتهای بسیار دارند. این دو شهر، جایی با صفا هستند و در رودخانه‌ها و کوی‌های آنها آب جریان دارد.»^۳ ابن حوقل فاصله دینور تا سیمره را پنج منزل، از دینور تا سیروان را چهار منزل و از سیروان تا سیمره را یک روز نوشته است. ابن خردادبه، جغرافیدان قرن چهارم هجری، از اوضاع اقتصادی و مالیاتی مناطق ماسبذان و مهرجانقذق در قرن سوم هجری یاد کرده است.^۴ ابن رسته پس از معرفی استان‌های ایران‌شهر که جبال را یک استان یا ایالت معرفی می‌کند، خوره جبال را همان کوره‌هایی می‌داند که در کتاب ابن خردادبه از آنها یاد شده است.^۵ ابودلف از سفرنامه نویسان قرن چهارم ه.ق از مناطق ماسبذان و مهرجانقذق بازدید کرده و در مورد این مناطق چنین آورده است: «... از طرز به سوی راست به ماسبذان و مهرجانقذق می‌روند که شامل شهرهای متعدد؛ از جمله اریوحان [ایوان غرب فعلی در استان ایلام] است. این شهر زیبا در دشتی میان کوه‌های پراز درخت واقع است و در آن، آبهای معدنی وجود دارد. آب آن به بند نیجین [مندلی] می‌ریزد و نخلستانها با آن آبیاری می‌شود از آنجا تا رذ [ایلام فعلی] و براو، چند فرسخ است. در آنجا [ایلام امروزی] آرامگاه مهدی واقع است؛ سپس، از آنجا به سیروان می‌روید؛ در این مکان آثار زیبا و ساختمان‌های عجیب موجود است. آنگاه به سیمره می‌روید. سیمره، شهر زیبایی

۱. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه القالیم، ج ۲، ص ۵۸۸.

۲. بیات، شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه، ص ۱۰۴.

۳. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۱۲.

۴. ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۱۹-۱۸.

۵. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۲۱ و ۱۹۵.

است که در آن درختان خرما و زیتون و گردو، با هم دیده می‌شود.^۱ ابودلف از طریق مندلی و دره رودخانه گنگیر یا سومار به سمت ماسبذان و مهرجانقذق آمده و مینورسکی این مکان را با ایوان که یکی از سرچشمه‌های گنگیر است، یکی دانسته است.^۲ استخری در مورد شهرهای ماسبذان و مهرجانقذق، مطالبی را به طور اختصار آورده است: «سیمره و سیروان میوه گرمسیری و سردسیری دارند. آب روان در خانه ایشان می‌رود.»^۳ در تقویم البلدان چنین آمده است: «حد شمالی خوزستان، حدود سیمره و کرخه و کوه‌های لر و بلاد جبال است.»^۴ قلقشندی نیز حدود شمال خوزستان را سیمره و کوه‌های لر (لرستان) ذکر کرده است.^۵

یاقوت حموی در رابطه با ماسبذان، مهرجانقذق و شهرهای سیروان و سیمره آورده است: «سیروان، استانی است در جبل و آن، استان ماسبذان است و گویند: بلکه استانی است در پهلو ماسبذان و برخی گفته‌اند سیروان، دهکده ای است در جبل و به تحقیق آن را معین نکرده‌اند. سیمره شهری است از نواحی جبل از سوی خوزستان و آن را به نام مهرجانقذق خوانند و آن، آبادان و دارای میوه‌ها و آبها است.» شهرهای سیروان و سیمره را جزو شهرهای جبال ذکر کرده است.^۶ در عجایب المخلوقات نیز حدود جبال تا سیمره و شاپورخواست و شهر زور و اردسان و دریای خزران مشخص شده است.^۷ طوسی، وسعت ناحیه جبال را به خوبی روشن ساخته و روایت او نیز به همان صورت آمده است.^۸

در مورد ناحیه جبال در کتاب آثارالباد و اخبارالعباد گفته شده است: «ماسبذان، مدینه‌ای مشهور نزدیک به شروان [معرب سیروان]، اشجار بسیار دارد و چشمه‌های آب گرم و

۱. ابودلف، سفرنامه ابودلف در ایران، ص ۶۱-۶۰.

۲. همان، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۳. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۷۹ و ۱۶۵.

۴. ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۴.

۵. قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ص ۳۳۸.

۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، ص ۴۹۶ و ۱۳۶۲، ص ۱۱۹ و ۱۲۵.

۷. انصاری دمشقی، نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر، ص ۳۱۳-۳۱۲.

۸. طوسی، عجایب المخلوقات، ص ۲۸۲-۲۸۱.

انواع کبریت و زاک و شوره و نمک نیز بسیار.^۱ اطلاعاتی که قزوینی در رابطه با ایالت ماسبدان به دست داده، بیشتر مربوط به قسمت‌های غربی این ایالت بوده است که شامل کوه‌های میمک، بولی و گلال ملک‌شاه است که از مناطق باستانی این ایالت به‌شمار می‌رود و آثار باستانی آن؛ به‌ویژه در پشت قلعه چوار و چمری، قابل رؤیت می‌باشد.^۲ به نظر می‌رسد که قزوینی اطلاعات خود را از کتاب ابودلف گرفته باشد. او ماسبدان را جزو اقلیم سوم به حساب آورده است؛ همچنین، در نزهة القلوب چنین آمده است: «صیمره [سیمره]، شهری نیک بوده است و اکنون خراب است و در کوهستان، غیر از آنجا خرما نمی‌باشد.»^۳ دمشقی (۲۲۷-۶۵۴ ه.ق) به ذکر اسامی شهرهای جبال پرداخته و ماسبدان و مهرجانقذق را نیز در شمار آنها به حساب آورده است: «دیگر سیروان و ماسبدان است که شهر اخیر در کوه‌هایی همانند کوه‌های مکه است. دیگر سیمره است که آن را مهرجانقذق نیز می‌خوانند و...»^۴

۹- ایالات ماسبدان و مهرجانقذق در دوره فرمانروایی امویان:

پس از نبرد صفین و جریان حکمیت، خلافت معاویه از سوی عمروعاص اعلام شد و این امر با اعتراض ابوموسی اشعری نماینده امام علی (ع) مواجه شد.^۵ پس از شهادت حضرت علی (ع) در سال ۴۰ ه.ق و در شهر کوفه،^۶ معاویه مناطق مختلف خلافت اسلامی

۱. همدانی، عجائب نامه، ص ۴۸۹.

۲. قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۶۱ و ۳۴۱.

۳. مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، ص ۷۱.

۴. انصاری دمشقی، نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر، ص ۲۹۰؛ آبادی باویل، ظرائف و طرائف، ص ۴۰۷.

۵. ابن طقطقی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ص ۱۲۶؛ مسعودی، التنبیه و الاشراف،

ص ۲۷۹؛ مسکویه الرازی، تجارب الامم، الجزء الاول، ص ۳۶۷-۳۶۶؛ حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام،

ص ۳۲۰؛ جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۱۱.

۶. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، ص ۱۹۹۷.

را تصرف نمود و توانست تحت شرایطی با امام حسن (ع) نیز صلح نماید^۱ و به صورت رسمی به خلافت رسید^۲ و تا سال ۶۰ ه.ق در مسند خلافت بود.^۳

در زمان خلافت معاویه، فتوحات مسلمانان در شرق و غرب و مناطق شمالی توسعه یافت و مسلمانان بخارا را تصرف کردند.^۴ پس از مرگ معاویه یزید به خلافت رسید^۵ و حوادثی مانند: قیام امام حسین (ع) در سال ۶۱ ه.ق،^۶ قیام مدینه و به آتش کشیده شدن خانه خدا، در دوره خلافت وی اتفاق افتاد.^۷ پس از مرگ یزید، پسرش معاویه دوم (۶۴ ه.ق) به خلافت رسید که در همان سال، اندکی بعد از به خلافت رسیدن، فوت کرد.^۸ پس از مرگ معاویه دوم، مروان بن حکم، به کمک امویان توانست خلافت را به دست گیرد^۹ و بعد از ۹ ماه خلافت، مسموم شد و مُرد^{۱۰} و پس از او پسرش عبدالملک (۶۵-۸۶ و ۸۷ ه.ق) به خلافت رسید.^{۱۱} وی به کمک حجاج بن یوسف، توانست تمام قلمرو جهان اسلام را مطیع خود کند و عبدالله بن زبیر را در مکه کشت و به خلافت زبیریان پایان داد.^{۱۲}

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۲. ابن طقطقی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی ص ۱۴۰؛ مسکویه الرازی، الجزء الاول، ص ۱۵؛ الدینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۱۸.
۳. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۶، ص ۲۸۹؛ بیات، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، ص ۱۹۴.
۴. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۱۱-۱۰.
۵. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۷۵-۲۴۵؛ حسنی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام از سال ۶۱ هجری تا سقوط بغداد، ص ۲۳؛ عطوان، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ص ۲۴۳.
۶. لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، الجزء الاول، ص ۴۶۰-۴۵۸.
۷. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، ص ۲۲۹۲.
۸. ابن العبری، مختصر تاریخ دول، ص ۱۵؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، ص ۸۱.
۹. دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۳۰؛ ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، ص ۲۳۳۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۷؛ تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریج، ص ۱۳۲؛ ابن العبری، مختصر تاریخ دول، ص ۱۵۱؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، ص ۸۱.
۱۰. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۷، ص ۳۲۵۳.
۱۱. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۱.
۱۲. تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریج، ص ۱۳۵.

امویان حدود ۹۱ سال (۱۳۲-۴۱ ه.ق) بر جهان اسلام حکومت کردند و سرانجام با قیام عباسیان، به سرداری ابومسلم خراسانی مواجه شدند و آخرین خلیفه آنان، مروان بن محمد بن مروان (۱۳۲-۱۲۷ ه.ق) را در سال ۱۳۲ ه.ق در روستای بوسیر مصر کشتند.^۱

۱۰- حکام ماسبدان و مهرجاننقدق در دوره امویان:

امویان برای کنترل بیشتر مناطق مختلف اسلامی، معمولاً از حکام و فرمانروایان مستقل استفاده می‌کردند و به صورت مستقیم از آن‌ها مالیات و خراج می‌گرفتند. اعراب پس از فتح ایران، نواحی کوهستانی غرب ایران را جبال نامیدند و محدوده جبال، سرزمین‌های کوهستانی کردستان، کرمانشاه، لرستان، ایلام (ماسبدان و مهرجاننقدق)، فارس و آذربایجان، تا حدودی را شامل می‌شد.

ولایت ماسبدان و مهرجاننقدق جزئی از سرزمین جبال بود و تا چندین قرن بعد با این نام، باقی ماند. در دوره بنی امیه، حاکمانی بر این منطقه فرمانروایی داشتند. ماسبدان جزو ماه کوفه بود و در دوره خلافت معاویه، ابتدا مغیره بن شعبه به مدت ۹ سال حاکم کوفه بود.^۲ و بعد از او زیاد بن ابیه حاکم کوفه شد و تا سال ۵۳ هجری که فوت کرد حاکم کوفه و بصره بود.^۳

بعد از مرگ زیاد، عبدالله بن خالد بن اسید، هشت ماه بر کوفه حکومت کرد و بعد از او نعمان بن بشیر انصاری، به حکومت کوفه گماشته شد.^۴ در سال ۶۰ هجری و هنگام قیام امام حسین (ع)، نعمان بن بشیر، توسط یزید عزل شد و به جای او عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه منصوب شد.^۵

در دوره خلافت معاویه، ناحیه ماسبدان، جزو قلمرو حاکمیت کوفه بود و از سوی حکام کوفه، حاکمانی بر این ایالت، منصوب می‌شدند. بلاذری در کتابش در خصوص

۱. اتینگهاوزن، هنر و معماری اسلامی، ج ۱، ص ۱۸؛ الخطیب، ایران در روزگار اموی، ص ۷.

۲. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۶، ص ۲۷۹۲.

۳. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، ص ۲۰۸۷.

۴. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۷، ص ۲۸۶۴ و ۲۹۰۴.

۵. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۸۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

کسانی که در دوره فرمانروایی یزید بر ماسبذان حکمرانی داشته‌اند از خاندان کثیر بن شهاب که از سوی معاویه به دلیل دشمنی با خاندان علی (ع) به آنان زمین‌هایی به اقطاع داده شده بود سخن رانده است.^۱

باز هم بلاذری در مورد ماسبذان در روزگار بنی امیه در کتاب خود چنین آورده است: «زهره بن حارث بن منصور بن قیس بن کثیر بن شهاب نیز، در ماسبذان ضیاعی به دست آورد.» بلاذری از حضور خاندان خشرمیان خبر می‌دهد و در این خصوص می‌گوید: «یکی از فرزندان خشرین مالک بن هبیره اسدی مرا گفت، در اواخر روزگار بنو امیه بود که خشرمیان برای اولین بار، به ماسبذان آمدند یعنی در آن هنگام، نیای ایشان از کوفه بدانجای شد.»^۲

قیام مختار ثقفی، در روزگار عبدالملک مروان، رخ داد و مختار بر کوفه پیروز شد و عراق و سایر سرزمین‌ها، غیر از مصر و شام که در تصرف عبدالملک بود، تسلیم او شدند و او، کارگزاران خود را به هر سو اعزام کرد. دینوری در کتاب خود، در خصوص کارگزاران مختار می‌نویسد: «عبدالرحمن بن سعید بن قیس همدانی را بر موصل، محمد بن عثمان تمیمی را بر آذربایجان، عبدالله بن حارث برادر اشتر را بر ماهین و همدان، یزید بن معاویه بجلی را بر اصفهان و قم و نواحی آن دو شهر، و ابن مالک بکراوی را بر حلوان و ماسبذان، یزید بن ابو نجبه فزاری را برری و دستی و زحر بن قیس را بر جوخی گماشت.^۳ در دوره خلافت عبدالملک، خوارج بر بصره و مهرانقتق و بر حوالی اطراف آن تسلط یافتند و عبدالملک، دو بار سپاهیان را به جنگ خوارج، بصره و سرزمین‌های تابع آن از جمله مهرانقتق فرستاد که شکست خوردند و سرانجام عبدالملک مروان مهلب بن ابی صفره را به جنگ خوارج فرستاد، ولی مهلب سپاه و امکانات کافی برای جنگ با خوارج این منطقه را نداشت از عبدالملک تقاضای کمک کرد. عبدالملک، در چنین شرایطی حجاج بن یوسف را والی عراق کرد و وقتی که حجاج به کوفه وارد شد، مردم را

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۳۷؛ دینوری، متن عربی اخبار الطوال، ص ۲۹۲.

به شدت ترسانند و آن‌ها را روانهٔ جنگ با خوارج کرد. وقتی که حجاج به حکومت کوفه منصوب شد مهلب ابن صفره در مهرگان قذق (دره شهر کنونی) با خوارج ازرقه می‌جنگید و آن‌ها را شکست داد و از این منطقه فرار کردند.^۱ مهلب ابن ابی صفره در جنگ با خوارج پیشروی زیادی کرد و توانست، خوارج را در کرمان که در مقابل او پایداری کرده بودند، شکست دهد و رهبر آنان به نام نافع بن ازرق را به قتل برساند و عبدالملک، او را والی خراسان کرد.^۲

۱۱- مذهب مردم ماسبذان و مهرجانقذق در دورهٔ بنی امیه:

مردم ماسبذان و مهرجانقذق پس از ورود اسلام به غرب نجد ایران، به تدریج اسلام را پذیرفتند. گرچه در بین آنان، کسانی بودند که به آیین زرتشت وفادار باقی مانده بودند. وجود آتشکده‌های دورهٔ ساسانی، در بعضی از شهرستان‌های استان ایلام مانند آتشکدهٔ سیاگل (چهار طاقی) در ایوان، آتشکده کوشک قینفر در ملکشاهی، آتشکده نزدیک سرابله و آتشکدهٔ دره شهر که هنوز هم باقی مانده‌اند، دلالت بر حضور زرتشتیان در این استان تا چند قرن بعد از ورود اسلام دارد.

به نظر می‌رسد کسانی که در مناطق ماسبذان و مهرجانقذق اسلام را پذیرفته بودند، از هواداران بنی امیه بودند، زیرا بنی امیه کسانی را به حکومت این مناطق محسوب می‌کردند که از مخالفان جدی شیعیان بودند و انتخاب کثیرین شهاب بن حصین از سوی یزید به عنوان حاکم این نواحی که از مخالفان حضرت علی (ع) بود، دلیلی بر این ادعا است. نویری در کتابش بر حضور خوارج در ماسبذان اشاره کرده است.^۳

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۰.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. نویری، نهایه العرب فی فنون العرب، ص ۲۲۵-۲۲۴.

مسعودی از حضور خارجیان (خوارج) ازارقه، در مهرجانقذق خبر داده است که سپاهیان مهلب بن ابی صفره با آنان به جنگ پرداخته‌اند و آن‌ها را در این منطقه شکست داده و بیرون کرده‌اند.^۱

وجود کوه‌های مرتفع، آب و هوای مناسب، چشمه‌های زیاد، غارها و پناهگاه‌های طبیعی، پوشش جنگلی مناطق مختلف استان ایلام و نزدیک بودن به کوفه و بصره را می‌توان از دلایل حضور خوارج ازارقه، بعد از جنگ نهروان و به‌خصوص در دوره بنی امیه در این ناحیه دانست. خوارج بعد از مرگ یزید و فترتی که در قدرت امویان به وجود آمد، توانستند خود را سازمان‌دهی کنند و در نقاط مختلف اسلامی چه در شرق جهان اسلام و چه در شمال آفریقا یعنی غرب جهان اسلام، مبارزات خود را علیه بنی امیه آغاز کنند که در نتیجه آن، خوارج ایران و از جمله خوارجی که در مناطق ماسبذان و مهرجانقذق در دوره عبدالملک وجود داشتند سرکوب شدند.

وات در کتاب خود، در مورد فرقه‌های خوارج بیان می‌کند که دو فرقه خارجی که بیشتر گسترش یافتند در دوران جنگ‌های ابن زبیر به وجود آمدند و چون دریافتند که اگر ابن زبیر پیروز شود، طبق اندیشه‌های خوارج عمل نخواهد کرد و چون در سال ۶۴ هجری، بصره به ابن زبیر پیوست، ازارقه به کوه‌های شرق بصره پناه بردند و بعدها چنان گسترش یافتند که خود خطری برای بصره به‌شمار می‌رفتند. گروه دوم از خوارج نجدیه بودند که در منطقه یمامه عربستان حضور داشتند.^۲

منظور از روایت مذکور، از حضور خوارج در کوه‌های شرق بصره، همان کوه‌های شمال خوزستان و کوه‌های مهرجانقذق و ماسبذان می‌باشد. مسعودی در تأیید این مطلب بیان می‌کند: «هنگامی که حجاج بن یوسف ثقفی حاکم عراق شد، در آن هنگام، مهلب بن ابی صفره، در مهرجانقذق با ازارقه خارجی در حال جنگ بود. حجاج به کوفه آمد و مردم را ترساند و مستمری‌های آنان را داد و آن‌ها را وادار به کمک مهلب بن ابی صفره در

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲. وات، فلسفه و کلام اسلامی، ص ۲۹-۳۰.

جنگ با خوارج کرد.^۱ پس از نبردهای مهلب ابن ابی صفره با خوارج ازارقه، آن‌ها به اجبار این نواحی را ترک کردند و به کرمان، سیستان و جنوب خراسان رفتند.^۲ هنگامی که میمون قداح (از فرقه قرمطیان) و ابوزکریاء و دیگر باطنیان، تصمیم گرفتند به منظور تبلیغ، به مناطق مختلف بروند، میمون قداح به مصر و مغرب رفت و ابوزکریاء را به سوی لرستان و حدود خوزستان فرستادند چون خوارج در آنجا حضور داشتند در آن جا به نشر افکار خود پرداخت.^۳ فرار خوارج در قرون اول هجری و پناه گرفتن در کوه‌های شمال خوزستان و مهرجانقدق و ماسبدان [رشته کوه کبیرکوه]، احتمالاً با کمک ایرانیان علیه بنی امیه همراه بوده است زیرا ایرانیان متوجه شده بودند که امویان بر آن‌ها ظلم و ستم می‌کنند و وجه اشتراک بین ایرانیان و خوارج در آن زمان، دشمنی با بنی امیه بود.

۱۲- اوضاع اقتصادی ماسبدان و مهرجانقدق در دوره بنی امیه:

با توجه به امکانات طبیعی این دو ایالت که شامل: کوهها، رودخانه‌ها، مراتع جنگلی غنی، دشت‌های حاصلخیز و ... می‌شده است، آن‌ها به احتمال زیاد، از رونق اقتصادی فراوانی، برخوردار بوده‌اند، و گمان می‌رود بیشتر مردم این ناحیه، در درجه اول به دامپروری مشغول بوده‌اند و عده زیادی نیز به کشاورزی پرداخته‌اند. از آنجا که در دوره بنی امیه خاندان‌های کثیر بن شهاب و خشرمیان بر دو ایالت ماسبدان و مهرجانقدق، تسلط یافته‌اند^۴ و چون احتمال می‌رود این ایالات، به عنوان تیول به این خاندان‌ها واگذار شده باشد می‌توان حدس زد که از اهمیت اقتصادی ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. در

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۳-۱۳۰؛ لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ بن مخفف، الجزء الثانی، ص ۲۳۶-۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۶؛ شهرستانی، الملل و النحل، الجزء الاول، ص ۱۳۶-۱۳۴.

۳. القزوینی رازی، النقض معروف به فضایح الروافض، ص ۳۲۶.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۲۷-۱۲۶.

این دوره مردم نواحی ماسبذان و مهرجانقذق مالیات و خراج خود را به والیان کوفه و بصره پرداخت می‌کرده‌اند.^۱

نتیجه:

ایالت‌های ماسبذان و مهرجانقذق که امروزه استان ایلام را شامل می‌شوند، به دلیل موقعیت استراتژیکی خود، از نظر مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی برای خلفای اموی بسیار حائز اهمیت بودند. ماسبذان و مهرجانقذق از منظر جغرافیای طبیعی، از دو ناحیه دشت و کوهستان تشکیل شده بودند؛ به همین خاطر از خوش آب و هواترین نقاط ایران در عهد باستان و قرون نخستین اسلامی به‌شمار می‌رفتند. این دو ایالت، در دوره بنی امیه، گاهی توسط حاکمان کوفه و بصره اداره می‌شده‌اند و از زمان یزید بن معاویه به بعد، بیش از همه، دو خاندان کثیر بن شهاب و خشرمیان، در این مناطق حاکمیت داشته‌اند. به علت جنگل‌های انبوه، آب و هوای مساعد و وجود کوههای صعب العبور از جمله رشته کوه کبیرکوه، در دوره بنی امیه، این دو ایالت (ماسبذان و مهرجانقذق)، به پایگاه مهمی برای مخالفت با بنی امیه تبدیل شده بودند تا جایی که در این نواحی، حضور و شورش‌های خوارج را بر ضد خلفای بنی امیه شاهد بوده‌ایم.

منابع و مآخذ:

آبادی باویل، محمد. **ظرائف و طرائف**. تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۸.

آربری، ا. ج. و برتولد اشپولر و دیگران. **تاریخ اسلام**. پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱، چاپ چهارم.

امیه، پیر. **تاریخ عیلام**. ترجمه شیرین بیانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱، چاپ سوم.

۱. اکبری، تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه، پیشین، ص ۲۲۴-۲۲۳.

ابراهیم حسن، حسن. **تاریخ سیاسی اسلام**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: جاویدان، ۱۳۷۳، چاپ هشتم.

ابن اثیر، عزالدین. **تاریخ کامل**. جلد ۱۲، ترجمه حمیدرضا آژیر. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.

ابن حوقل. **صورة الارض**. ترجمه: دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله. **المسالك و الممالك**. ترجمه حسین قره چانلو. تهران: نشر نی، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲.

ابن رسته، احمد بن عمر. **الاعلاق النفیسه**. ترجمه حسین قره چانلو. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

ابن السعد الغامدی الازدی الکوفی، لوط بن یحیی. **نصوص من تاریخ این مخنف**. الجزء الاول، استخراج و تنسیس و تحقیق کامل سلمان الجبوری. لبنان، بیروت: دارالمحجبه البیضاء، ۱۴۱۹ ه.ق/۱۹۹۹ م.

ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبائی. **تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی**. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، چاپ سوم.

ابن عبری، غریغوریوس بن هارون. **مختصر تاریخ دول**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

ابن عنبه، جمال الدین محمد. **الفصول الفخریه**. به اهتمام سید جمال الدین محدث ارموی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.

ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق. **مختصر البلدان**، بخش مربوط به ایران. ترجمه ح- مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. **البلدان**. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷، چاپ پنجم.

ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. **تاریخ یعقوبی**. جلد ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵، چاپ دوازدهم.

ابوالفدا. **تقویم البلدان**. ترجمه عبدالمحمدآیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

ابودلف. **سفرنامه ابودلف در ایران**. با تعلیقات و تحقیقات ولادمیر مینورسکی. ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۴، چاپ دوم.

اتینگهاوزن، ریچارد و والگ گرابر. **هنر و معماری اسلامی**. ج ۱، ترجمه یعقوب آژند. تهران: سمت، ۱۳۹۴، چاپ یازدهم.

اسدی، علیرضا. **با ایلامیان در ایلام (شناخت اقوام، ایلات، طوایف و خاندان‌های استان ایلام)**. ایلام: انتشارات جوهر حیات، ۱۳۹۶.

اسدی، علیرضا. **فرهنگ تطبیقی گویش کردی ایلامی با زبان ایرانی میانه (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) به انضمام تاریخ و زبان استان ایلام قبل از اسلام**. ایلام: انتشارات جوهر حیات، ۱۳۹۰.

اصطخری، ابوالسحاق ابراهیم. **مسالك الممالک**. به اهتمام: ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.

اکبری، مرتضی. **تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه**. قم: انتشارات فقه، ۱۳۸۶.

الشهرستانی، لابی الفتح محمد بن عبدالکریم. **الملل و النحل**. الجزء الاول، قدم له و علق حواشیه الدكتور صلاح الدین الهواری، بیروت: دارو مکتبه اهلل، ۱۹۹۸ م.

الخطیب، عبدالله مهدی. **ایران در روزگار اموی**. ترجمه عمود رضا افتخارزاده، تهران، رسالت قلم، ۱۳۷۸.

الدینوری، احمدبن داود. **الاخبار الطوال**. تحقیق، عبدالمنعم عامر، مصر، القاہرہ: ۱۹۶۰.

القزوینی رازی، نصیرالدین ابن الرشید ابوالفضل. **النقض معروف به فضایح الروافض**. با مقدمه و تعلیق و مقابله و تصحیح سید جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، بی جا، بی نا: ۱۳۷۱.

انصاری دمشقی، شمس الدین محمدبن ابی طالب. **نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر**. ترجمه سید حمید طبیبیان. تهران: بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان ایران فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷ و چاپ اساطیر، ۱۳۸۲.

بخش تحقیقات روستایی، «**بررسی اقتصادی و اجتماعی ایلام**». تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، مهرماه ۱۳۴۴.

بررسی و برنامه ریزی توسعه اقتصادی و اجتماعی استان ایلام. بی جا: سازمان مدیریت و برنامه ریزی استان ایلام، ۱۳۵۴.

بلاذری، احمدبن یحیی. **فتوح البلدان**. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

بیات، عزیزالله. **شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه**. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، چاپ دوم.

بیات، عزیزالله. **تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه**. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰، چاپ دوم.

پرو، ژان و ژنویو دلفوس. **شوش و جنوب غربی ایران**. تاریخ و باستان‌شناسی. ترجمه هابیده اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.

جعفریان، رسول. **تاریخ سیاسی اسلام**. ج ۲، تهران: ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، چاپ دوم.

حسینی، علی اکبر. **تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام از سال ۶۱ هجری تا سقوط بغداد**. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.

حموی، یاقوت. **برگزیده مشترک یاقوت حموی**. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، چاپ دوم.

حموی، یاقوت. **معجم البلدان**. ج ۳، بیروت: بی نا، ۱۳۹۹.ق.

حموی، یاقوت. **معجم البلدان**. ج ۴، تهران: انتشارات اسلامی قم، ۱۹۶۵.م.

خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین. **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر**. ج ۱، با مقدمه به قلم جلال الدین همایی، بی نا: چاپخانه صدری، کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.

دهخدا، علی اکبر. **لغت‌نامه**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، چاپ دوم.

دیاکونوف، م.م. **تاریخ ایران باستان**. ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، چاپ پنجم.

دیاکونوف، م.م. **تاریخ ماد**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.

- زرین کوب، عبدالحسین. **تاریخ مردم ایران قبل از اسلام**. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۸، چاپ یازدهم.
- سالنامه آماری استان ایلام ۱۳۹۳**. ایلام: سازمان مدیریت و برنامه ریزی استان ایلام، بهمن ۱۳۹۴.
- شعبانی، رضا. **مروری کوتاه بر تاریخ ایران از آغاز عصر مادها تا پایان دوران قاجاریه**. تهران: سخن، ۱۳۸۰.
- طبری، محمدبن جریر. **تاریخ الرسل و الملوك**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵، چاپ هفتم.
- طبری، محمدبن جریر. **تاریخ الرسل و الملوك**. جلد ۱۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد. **عجایب المخلوقات**. به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- عطوان، حسین. **فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی**. ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- فرای، ریچارد. ن. **عصر زرین فرهنگ ایران**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۵، چاپ سوم.
- قزوینی، زکریا بن محمدبن محمود. **آثار البلاد و اخبار العباد**. ترجمه عبدالرحمان شرفکندی. تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
- قلقشندی، احمد بن علی. **صبح الاعشى فی صناعة الانشاء**. القاهرة: وزارة الثقافة والارشاد القومي، الموسسه المصری القاهرة، ۱۳۸۳ ق.
- لسترنج، گی. **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**. ترجمه محمود عرفان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، چاپ سوم.
- مجیدزاده، یوسف. **تاریخ و تمدن بین‌النهرین (تاریخ سیاسی)**. جلد ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابوبکر. **نزهة القلوب**. به اهتمام گی لسترنج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابوبکر. **تاریخ گزیده**. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۴، چاپ ششم.

مسعودی، علی بن الحسین. **التنبیه والاشراف**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، چاپ سوم.

مسعودی، علی بن الحسین. **مروج الذهب**. جلد ۱ و ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، چاپ هفتم.

مسکویه رازی، ابوعلی. **تجارب الامم**. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، ۱۳۶۹. مقدسی، ابوعبداله محمد بن احمد. **احسن التقاسیم فی معرفه القالیم**. ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

مؤلف مجهول. **تاریخ سیستان**. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار/ معین، ۱۳۱۴ و ۱۳۶۶ و ۱۳۸۱.

مؤلف مجهول. **نهاية الأرب فی أخبار الفرس و العرب**. مصحح محمدتقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۷۴.

میرسعیدی، نادر. **ایران باستان**. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۲.

میرسعیدی، نادر. **تاریخ سیاسی ایلام باستان**. تهران: کتاب سیامک، ۱۳۷۵.

نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر. **تاریخ بخارا**. تلخیص محمدبن زفرین عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳، چاپ دوم.

نقیسی، سعید. **تمدن ساسانی**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.

نوربخش، مسعود. **مسافران تاریخ**. تهران: جیران، ۱۳۶۴.

نویری، شهاب‌الدین. **نهاية الادب فی فنون الادب**. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.

وات، مونتگمری. **فلسفه و کلام اسلامی**. ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

همدانی، محمدبن محمود. **عجائب نامه (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)**. ویرایش متن جعفر مدرس صادقی، تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۷۵.

هول، فرانک. **باستان‌شناسی غرب ایران**. ترجمه زهرا باستی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.

هینتس، والتر. **دنیای گمشده عیلام**. (ویراستار روزبه زرین کوب)، ترجمه فیروز فیروزنیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸، چاپ چهارم.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

زمینه‌های تشکیل حکومت قراختائیان در شرق ایران و ماوراءالنهر و روند سقوط آن‌ها

فاطمه دیبا^۱

علی کرمانی^۲

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۳۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۴

چکیده:

تحقیق پیش‌رو با عنوان بررسی زمینه‌های تشکیل حکومت قراختائیان در شرق ایران و ماوراءالنهر و روند سقوط آن‌ها در نظر دارد به بررسی زمینه‌های شکل‌گیری و سقوط قراختائیان در ماوراءالنهر و شرق ایران و همچنین به ویژگی‌های فرهنگی این قوم از قبیل نژاد، زبان و شیوه حکومت‌داری بپردازد. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است و با رجوع به منابع، اسناد، مدارک و مآخذ تاریخی فارسی، عربی، چینی و تحلیل و مقایسه داده‌ها با یکدیگر به این نتیجه رسیده است که این قوم با تکیه بر ارتش منظم و قدرتمند و همچنین حفظ فرهنگ چادرنشینی خویش از یک‌سو و تغییر شرایط قدرت در ماوراءالنهر از سوی دیگر توانستند در شرق ایران قدرت را به دست گرفته و حکومت‌های منطقه را مطیع خویش سازند، اما به دلیل تفاوت مذهبی با دولت‌های همجوار، مورد تعرض و هجوم آنان قرار گرفته، رو به اضمحلال رفته و سرانجام توسط حمله مغول نابود شدند.

واژگان کلیدی: قراختائیان، ماوراءالنهر، خوارزمشاهیان، حکومت قراختایی، محمد خوارزمشاه.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران در دوره اسلامی دانشگاه تهران f.diba1374@gmail.com
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران در دوره اسلامی دانشگاه اراک Alikermani61@gmail.com

۱- مقدمه:

از اوایل قرن ششم هجری قمری (۱۲ میلادی) برخی از قبایل ختائی در جنگ با امپراطوری چینی از ایشان شکست خوردند. ختائیان با شکستی که از امپراطوری چین متحمل شدند به سوی غرب روی نهادند و به شرق ایران و ماوراءالنهر رسیدند و به زودی توانستند به رهبری فردی با نام یلوتاشه یک امپراطوری به نام قراختائیان در آسیای میانه و ترکستان ایجاد کنند. آنان به همین اکتفا نکردند، بلکه با ادامه حرکت به سمت نواحی غربی با دولت‌های مسلمان قراخانی، سلجوقی، خوارزمشاهی و غوری همسایه شدند و به زودی با شکست دادن قراخانیان آنان را خراجگزار خود کرده و دولت‌های غوری و سلجوقی را هم در چندین درگیری شکست دادند. قراختائیان در سال ۵۳۶ هجری در جنگ قطوان سلطان سنجر را شکست سختی دادند و بر سرزمین‌های ماوراءالنهر سلطه یافتند. آتسز خوارزمشاه نیز خود را مطیع آنان ساخت و خراجگزار آنها شد و از این زمان تا بیش از ۷۰ سال، ایلچیان قراختایی از جانب گورخان‌های قراختایی به دربار خوارزمشاهیان وارد می‌شدند و خراج معهود را دریافت می‌کردند. به علت پیروزی قراختائیان تنها قدرت لشکرکشی آنها نبود، آنها در سرزمین‌هایی که تازه فتح کرده بودند خودمختاری محلی وسیعی داشتند و برای حکومت خراجگزاران از سیستم جداگانه استفاده می‌کردند، ولی سلطه سپاهیان، فقط زیر نظر خود ختاییان قرار داشت و این مسأله در سلسله قراختائیان ادامه یافت.

۲- آشنایی با قوم قراختایی:

قومی که با نام قراختایی نامیده شده نام‌های دیگری نیز دارد. نام قوم قراختایی در منابع گوناگون (به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، چینی و ترکی) به صورت‌های متفاوتی ارائه شده است. در منابع فارسی یا کتاب‌هایی که از زبان‌های دیگر به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، نام‌های دیگری از قوم قراختایی مانند قره، ختائیان، ختای و کی‌تان‌ها به چشم می‌آید.^۱

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲۸، ص ۱۵.

نویسندگان عرب‌زبان، این قوم را خطا یا القراخطائون نامیده‌اند. راجع به نژاد این قوم نیز نظرات مختلفی ارائه گردیده است. قاضی منهاج سراج جوزجانی این قوم را ترک دانسته است. وی در این باره می‌نویسد: «چنین روایت کرده‌اند (که اول) خروج ترک، آن بود که قبایل قره‌خطا از بلاد چین و دیار مشرق، به حدود قیالیک و بلاساغون بیرون آمدند.»^۱ اما محققان اروپایی این قوم را مغولی می‌دانند. برخی از مورخین اروپایی عقیده دارند: کی‌تان‌ها یا قراختائیان «به خانواده مغولی تعلق داشتند. زبان آن‌ها نیز از شاخه و شعبه‌ای از زبان مغولی بود و از لحاظ قومی، قراختائیان به احتمال زیاد مغول بودند. همچنین مغول‌های ختایی هم‌نژاد و هم‌فرهنگ که از بیرون به این سرزمین مرکزی روی آورده بودند، از هر جهت آن را رو به رونق و توانگری بردند.»^۲ این در حالی است که برخی دیگر از مورخین اروپایی قراختائیان را دارای ریشه‌ای مغولی یا ترکی می‌دانند اما مشخص نمی‌کنند که این قوم به کدام یک از دو نژاد ترک یا مغول نزدیک‌تر است. قراختائیان برای خودشان رسم‌الخطی وضع نمودند که هیچ اثر وجودی از آن به دست نیامده بود، تا اینکه در سال ۱۹۲۲ میلادی در مغولستان دو کتیبه از این خط ختایی پیدا شد که مربوط به سال‌های نخستین قرن یازدهم میلادی بوده است. دین‌های رایج در بین قوم قراختایی کنفوسیوس و بوداگری بود، البته در زمان مستقر شدن آن‌ها در ماوراءالنهر اعتقاد دینی آن‌ها با تغییراتی همراه شد.^۳

۳- قراختائیان از ابتدا تا شکل‌گیری قدرت:

کی‌تان‌ها یا ختائیان که در سال‌نامه چینی در سال ۴۰۷-۴۰۶ نامشان ذکر شده، از قبایل شمال شرقی آسیا بودند. آن‌ها به قصد غارت به سمت جنوب یعنی دشت‌های پکن رسیدند. چینیان چنان شکستی نصیبشان کردند که به مدت سه قرن بسط و توسعه آنان متوقف ماند. سرانجام در قرن دهم یکی از رؤسای فعال آن‌ها توانست مقام و منزلت

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ص ۹۴.

۲. باسورث و دیگران، تاریخ کمبریج، ج ۵، ص ۱۴۸.

۳. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۱۴۱.

خانی برای خودش فراهم نماید. آن‌ها ترکان قرقیز را از مغولستان بیرون راندند و آن ناحیه را متصرف شدند. ختائیان دوباره به فکر حمله به چین افتادند در همین هنگام یکی از سرداران چینی در برابر امپراطور دست به قیام زد و از خان ختایی کمک خواست. ختائیان به کمک او شتافتند و او را به امپراطوری نشانند. بعد از مدتی امپراطور جدید چین به این قوم بدگمان شد و به کمک مردم که آن‌ها نیز از ختائیان ناراضی بودند آنان را از چین بیرون راند و در پشت مرزهای چین شکست سختی به ختائیان تحمیل کرد. سرانجام قسمتی از ملت ختایی در سرزمین‌های قدیمی خودشان باقی ماندند و عده‌ای از آن‌ها برای کسب قدرت و ثروت رو به غرب نهادند. ختائیان در غرب و شمال غربی چند قبیله از ترکان را شکست دادند و آن‌ها را مطیع خود نمودند.^۱

۴- ورود قراختائیان به ماوراءالنهر:

چنین به نظر می‌رسد که قراختائیان در سال ۵۲۳ هجری تحت رهبری یلوتاشه وارد کاشغر شده بودند ولی ارسلان احمد پادشاه قراخانی، آن‌ها را از آنجا راند. بعد از آن قراختائیان شمال غربی کاشغر را تصرف کردند و در آن شهری بنا نمودند.^۲ در مغرب، یکی دیگر از پادشاهان قراخانی در بلاساغون سلطنت می‌کرد. در همین حال قبایل ترک شمال دریای آرال به بلاساغون حمله‌ور شدند، پادشاه بلاساغون از یلوتاشه، شاه قراختایی کمک خواست، او به کمک آنان شتافت و نه تنها اقوام ترک را مطیع خویش کرد بلکه پادشاه بی‌احتیاط قراخانی را از تخت برداشت و خود بر سریر سلطنت نشست. به این ترتیب بلاساغون پایتخت یلوتاشه شد و لغب و عنوان ترکی "گورخان" را که به معنای "شاه جهان" است برای خود اختیار کرد و بعد از آن این لقب به جانشینانش اعطا می‌شد. گورخان جدید چندی بعد قراختائیان دیگر را که در کاشغر و ختن سلطنت

۱. تال تال، تاریخ ریو.

۲. بارتولد، ترکستان نامه، ص ۳۰۴.

می‌کردند مطیع خود ساخت. این امپراطوری جدید که در ترکستان شرقی تأسیس یافت در تاریخ اسلام به نام پادشاهی قراختائیان (ختائیان سیاه) نامیده شد.^۱

۵-قراختائیان و خوارزمشاهیان:

مقابل امپراطوری مغولی «کافر» و چینی‌شده قراختایی، پادشاهان خوارزمی که نماینده جهان ترک و اسلام بودند جای داشتند. به خصوص بعد از وفات سلطان سنجر سلجوقی که وارثی نداشت، در ایران کرسی پادشاهی بلا تکلیف مانده بود، در حقیقت مملکت سابق سنجر یعنی خراسان سرزمین آشفته و بی‌سرپرست بود و رؤسای عُز پس از فتح در آنجا حکمرانی می‌کردند و در عین حال ریاست و قیادت شاهان خوارزم را کم و بیش محترم می‌شمردند.^۲

با مرگ ارسلان پادشاه خوارزم، دو پسر او تکش و سلطانشاه با یکدیگر به نزاع پرداختند. تکش مغلوب شد و پناه به قراختائیان برد. ملکه قراختایی که نیابت سلطنت را برعهده داشت، شوهر خویش را مأمور نمود که با لشکری به خوارزم برود و سلطانشاه را از تخت به زیر کشیده و تکش را بر سریر پادشاهی بنشانند. این امر انجام شد ولی با اینکه تکش تاج و تخت سلطنتش را به قراختائیان مدیون بود دیری نکشید که طغیان نمود و سر از اطاعت باز زد و از پرداخت باج و خراج ابا نمود. قراختائیان نیز سیاست خویش را تغییر داده و برادر تکش، سلطانشاه را تقویت نمودند تا علیه برادر خود اقدام نماید و اگرچه نتوانستند او را باز بر اورنگ پادشاهی خوارزم بنشانند ولی لشکر بزرگی در اختیار او گذاشتند و او به تصرف خراسان پرداخت. (تسخیر مرو و سرخس و طوس) سلطانشاه تا سال وفاتش (۵۸۸ هجری) در خراسان پادشاهی می‌کرد و پس از مرگ او تکش تمامی خراسان را بر متصرفات خوارزمی خود افزود و سپس به تسخیر عراق عجم پرداخت.^۳ بعد از تکش پسرش علاءالدین محمد به سلطنت رسید (۵۶۸ هجری) و شاهنشاهی

۱. گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۲۴۸.

۲. بارتولد، ترکستان‌نامه، ص ۳۴۰.

۳. گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۲۸۰.

خوارزمیان را به اوج اعتلا و عظمت خود رساند. چنانچه در دوران حیات او تنها دولت مقتدر آسیای وسطی، دولت خوارزمشاهی بود. وی در اولین اقدام افغانستان را از تسلط غوریان درآورد. شهاب‌الدین محمد غوری که به اوج قدرت رسیده بود، دچار هجوم و حملهٔ همنام خود محمد خوارزمشاهی شد. اولین پیکار بین این دو محمد در کنار جیحون به نفع غوریان پایان یافت و آن‌ها پس از رسیدن به خوارزم، آن را غارت نمودند. محمد خوارزمشاه شاه قراختایی را که سرور خود می‌دانست به یاری طلبید و گورخان قراختایی لشکر عظیمی را به کمک او فرستاد. با این قوای امدادیه شاه خوارزم در «هراز اسب» قوای غور را مغلوب نمود و آن‌ها را از خوارزم بیرون راند. لشکریان قراختایی محمد غوری را تعقیب نموده و در ناحیهٔ غربی بلخ شکست داده و از بین بردند. این فتح سیادت قطعی خوارزمشاهیان را بر غوریان قطعی ساخت. بعد از مرگ محمد غوری محمد خوارزمشاه توانست هرات و غور را از دست غوریان خارج نماید. در سال ۶۱۰ هجری پادشاه خوارزم تصرف افغانستان را به پایان رساند و شهر غزنه را نیز مسخر نمود.^۱ محمد خوارزمشاه این فتح را به گورخان قراختایی مدیون بود. وانگهی محمد خوارزمشاه از خراجگزاران گورخان بود، باری این اطاعت و بردباری دوامی نیافت و چون ارکان قدرت وی مستحکم شد، برای او که شاهنشاه مسلمانان و صاحب نیمی از ایران شده بود باج و خراج دادن به این مغولان بی‌دین و کافر امری تحمل‌ناپذیر بود. پادشاه قراختایی سمرقند، عثمان بن ابراهیم نیز از مطاوعین قراختائیان بود و او نیز همان احساسات سلطان محمد خوارزمشاه را داشت و مایل بود به سلطه قراختائیان خاتمه داده شود. در سال ۶۰۲ هجری، محمد خوارزمشاه بعد سازش با عثمان بن ابراهیم، بخارا و سمرقند را اشغال کرد و خود جای قراختائیان را گرفت. بدین ترتیب شاهنشاهی او شامل تمام ماوراءالنهر شد. قراختائیان نیز به معاملهٔ متقابل پرداختند و بنا به روایت جوینی وارد سمرقند شدند، ولی سردار آنها "تاینکو" در پیکاری که در مرزهای "ایلامیش" در فرغانه روی داد به سختی از خوارزمیان شکست خورد.^۲

۱. همان، ص ۲۸۳.

۲. همان، ص ۲۸۶.

۶- قراختائیان در ماوراءالنهر:

باتوجه به اینکه قراختائیان قرن‌ها در همسایگی چین می‌زیستند به طور محسوسی خلق و خو و خصلت چینی به خود گرفته بودند. قراختائیان با اینکه در ماوراءالنهر بین ملل مسلمان زندگی می‌کردند ولی تمایلی به اسلام و فرهنگ عرب و ایرانی نشان نمی‌دادند و بیشتر توجه ایشان معطوف به تمدن چینی بودایی یا کنفوسیوسی بود که مسلمین آن را به کفر و بی‌دینی تعبیر می‌کردند. به طور مثال میزان مالیات در بین آن‌ها مبتنی بر اهمیت خانه و مسکن بود و این همان ملاکی است که در چین متداول و معمول بود.^۱

گورخانان برخلاف سایر بیابان‌گردان اقطاعاتی به نفع خاندان خودشان ایجاد نکردند و این نیز خود دلیلی است برای اثبات این نکته که افکار اداری از منابع چینی الهام می‌گرفته است. به نظر محتمل می‌رسد که زبان اداری آن‌ها نیز چینی بوده است. همچنین در کنار مذهب بودایی دین مسیح نیز در امپراطوری قراختائیان رایج بوده است. " در آن دوران در کاشغر یک اسقف مسیحی می‌زیسته و قدیمی‌ترین کتیبه مسیحی به دست آمده مربوط به همان دوران است."^۲ تأثیر پادشاهی قراختایی برعکس اقدام قراختائیان در مسلمان کردن مردم بود. پادشاهی قراختایی از هامی تا آرال و خجند بسط یافته بود و حاکمیت او از ینی‌سئی علیا تا جیحون را در بر گرفته بود. از لحاظ اسلامی این تسلط یک خاندان مغولی کافر در سرزمین ترک و مسلمان به مثابه شکست بزرگ معنوی و فاجعه و رسوایی فظیع تلقی می‌گردید. آن‌ها به جهان اسلام نمی‌نگریستند و چشمشان به سوی چین و آن سرزمینی بود که به آن‌ها این کمال و معرفت را ایثار کرده بود. اولین پادشاه آن‌ها "یلیوتاش" به عنوان مردی بسیار بصیر و مطیع ادبیات چین شناخته شده بود. تاریخ‌نویسان چینی به او و جانشینانش همراه با علاقه و اشتیاق نگریسته‌اند. پس از مرگ گورخان یلیوتاش، ملکه بیوه او، نایب‌السلطنه شد. بعد از او سلطنت به پسرش

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ۱۷۵.

۲. باسورت و دیگران، تاریخ کمبریج، ج ۵، ص ۲۰۹.

"یه‌لیو یی‌لی" رسید و بعد از او خواهرش "یه‌لیوشه" سلطنت را عهده‌دار شد. در دوران همین ملکه بود که قراخانیان خراسان و بلخ را غارت کردند و به زد و خورد با خوارمشاهیان پرداختند. بعد از مرگ ملکه پسرش "لیو چه‌لوکو" به سلطنت رسید. در دوران وی (آخرین پادشاه قراختایی) خوارزمشاهیان شکست‌هایی را بر آنان تحمیل کردند. همچنین دوران حکومت او مصادف بود با کشورگشایی‌های چنگیزخان که در زوال قراخانیان مؤثر بود.^۱

۷- سرانجام قراخانیان و سقوط آن‌ها:

بعد از شکست قراخانیان از خوارزمشاهیان در فرغانه، آنان فرصت بازسازی سپاه خود را پیدا کرده و سپس به سمرقند لشکرکشی کردند و آنجا را به محاصره خود در آوردند. در این هنگام سلطان محمد که بر قیپاکیان پیروز شده بود، پس از شنیدن این خبر به سوی قراخانیان شتافت. قراخانیان زمانی که خبر حرکت سلطان را شنیدند، تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند، البته خبر پیروزی کوچلک‌خان نایمانی در مناطق شرقی قلمرو قراخانیان نیز این عقب‌نشینی را تسریع نمود. به این ترتیب با رسیدن سلطان محمد به سمرقند، نیروهای قراختایی عقب‌نشینی کرده بودند، اما در همین حال بود که نایمان‌ها به رهبری کوچلک قدرت گرفته بودند. کوچلک خان نیز که با قراخانیان درگیری داشت، نمایندگانی نزد سلطان محمد فرستاد و با سلطان پیمانی منعقد ساخت. بر طبق این پیمان، اگر سلطان محمد زودتر بر گورخان قراختایی پیروز می‌شد، ختن و کاشغر از آن او می‌گردید و اگر کوچلک زودتر به این مهم می‌رسید، همه سرزمین‌های واقع در مشرق سیحون متعلق به وی می‌شد.^۲

با تأمل در این گفتار در می‌یابیم که ابتدا این محمد خوارزمشاه است که به قلمرو گورخان حمله می‌کند. وی در صدد نابودی قراخانیان بود و می‌خواست هر چه زودتر از زیر بار پرداخت خراج به آنان شانه خالی کند. اما پس از انجام این حمله و وارد کردن

۱. جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۸۲.

یک شکست بر پیکره دولت قراختایی، این کوچک است که با زیرکی، از فرصت پیش آمده استفاده کرده و به دولت در حال احتضار قراختایی حمله می‌کند و کار آن را یکسره می‌سازد. این شاهزاده نایمانی از اغتشاشات داخلی که در حاکمیت قراختائیان رخ داده بود به خوبی بهره جسته و با یک هجوم، توانست نیروهای قراختایی را شکست دهد. (۶۰۹ هجری) از آن طرف نیز سلطان محمد خوارزمشاه خود را به معرکه رسانده و فراریان قراختایی را یا به قل رسانید یا به اسارت گرفته و قسمتی از سپاه قراختایی را وارد سپاه خود نمود. بدین ترتیب با حمله دو جانبه از طرف کوچک خان نایمان و سلطان محمد خوارزمشاه، به عمر دولت قراختایی که از اوایل قرن ششم قمری در مرزهای اسلامی ساکن شده بودند پایان داده شد و سرانجام با حمله چنگیزخان در سال ۶۱۶ هجری، تمامی قلمرو نایمان‌ها و قراختائیان به دست مغولان افتاد.^۱

نتیجه:

قوم قراختایی با فرهنگ و اعتقادات منحصر به فرد خود خواسته یا ناخواسته، از شرق آسیا خود را به منطقه ماوراءالنهر رسانید. درست است که این قوم با تکیه بر قدرت نظامی و قبیله‌ای خود در ابتدا توانستند امپراطوری بزرگی در شرق ایران به وجود آورند ولی در ادامه عواملی نظیر ناهماهنگی اعتقادی آنان با ملل منطقه ماوراءالنهر و نپذیرفتن خوارزمشاهیان مسلمان از اینکه خود را همراه زیر یوغ قراختائیان کافر ببینند، (به خصوص در دوران سلطان محمد) این دو حکومت را وارد جنگ‌های چندین ساله کرد که سبب تضعیف امپراطوری قراختایی گردید و سرانجام با اتحادی که بین خان نایمان و سلطان خوارزمشاه بسته شد حکومت قراختایی سقوط کرد و سرانجام با حمله چنگیزخان در سال ۶۱۶ هجری، تمامی قلمرو نایمان‌ها و قراختائیان به دست مغولان افتاد.

۱. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۱۳-۱۰.

منابع و مآخذ:

- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۲۸، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۶.
- باسورت، کلیفورد ادموند و دیگران، *تاریخ ایران کیمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- تال تال و دیگران، *تاریخ ریو*، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۴.
- جوینی، علاءالدین عظاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، ترجمه محمد قزوینی، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۸۵.
- عبدالملطی، فؤاد، *المغول فی التاریخ*، بیروت: بی‌نا، ۱۹۷۰.
- گروسه، رنه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسن نوایی، تهران: بی‌نا، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- نسوی، شهاب‌الدین، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

سکاها^۱

اسکولد ایوانچیک^۲

ترجمه محمد مهرا ن خلیفه هادی^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۲/۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۱۴

مقدمه مترجم:

قوم سکا یکی از معروفترین و در عین حال ناشناختهترین اقوام هندواروپایی است. از یک سو در مطالعات تاریخی آسیای غربی و اروپای شرقی، نام این قوم بسیار به چشم می‌خورد؛ از سوی دیگر پژوهش‌های مستقل درباره این قوم چندان زیاد نیست. با این قوم در مطالعه تاریخ هخامنشی، به ویژه در مباحثی همچون مرگ کورش بزرگ و جنگ‌های داریوش بزرگ و خشایارشا با سکاها و غیره، برخورد زیادی داریم و بی‌تردید مطالعه هرچه بیشتر پیرامون آنان، روشنگر پرسش‌هایی مهم در ذهن ما خواهد بود. شاید بتوان اصالت روسی نویسنده را ویژگی بارز این مقاله دانست، چرا که بیشترین مطالعات باستان‌شناسی پیرامون قوم سکا، در کشورهای حوزه اتحاد جماهیر شوروی سابق صورت گرفته است. از این رو نویسنده با دسترسی به منابع روسی، پشتوانه‌های غنی برای بررسی کامل قوم سکا، در اختیار داشته است. شایان ذکر است که کاستی‌های نویسنده در تسلط به زبان انگلیسی مشهود بوده و همین امر، فرآیند ترجمه را با دشواری‌های بسیار روبرو ساخت. امید است که روند مطالعه برای خواننده محترم تسهیل گشته و مترجم بر این چالش فائق آمده باشد.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Askold Ivantchik, "SCYTHIANS," *Encyclopaedia Iranica*, online edition, 2018, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/scythians> (accessed on 25 April 2018).

۲. استاد تاریخ دانشگاه مسکو و عضو انجمن علوم روسیه

۳. راهنمای فرهنگی گردشگری در وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی Mehran.khalifehadi@gmail.com

سکاها، مردمانی کوچ‌نشین با اصالتی ایرانی که در قرون هفتم و هشتم پ.م در جلگه‌ای وسیع، واقع در شمال دریای سیاه، به شکوفایی رسیدند (تصویر ۱).

۱. تاریخ:

واژه انگلیسی «Scythian» منشعب از کلمه لاتین «Scythai» بوده که خود برگرفته از لغت یونانی «Skýthai» است. همچنین این نام در متون اکدی به صورت «Áš-gu-za(-a-a, Iš-ku-za(-a-a)» و در انجیل به شکل «šknz»^۲ مشاهده می‌شود. با قیاس تعبیر سامی و یونانی، می‌توانیم عنوان اولیه‌ای به شکل «škuða-» یا «skuða-» با تلفظ بین دندان‌مانند تا در یونانی و z در سامی برای این قوم در نظر بگیریم. اولین حرف صدادار در شکل سامی ناخواناست و از کنار هم قرارگیری چند حرف صامت در ابتدای کلمه جلوگیری می‌کند. ریشه این واژه نامشخص است. هرودوت، «Skolotoi» را به عنوان نامی که سکاها برای خود ذکر کرده‌اند در نظر گرفته که خلاف نامی است که یونانی‌ها از آن یاد کرده‌اند: «Skýthai». از واژه «Skolotoi» معمولا به عنوان بیانی متفاوت از همین نام با تغییر 1 > δ یاد شده و در دیگر لغات سکایی و همچنین زبان‌های شرق ایران به ثبت رسیده که دشواری‌هایی را نیز به وجود آورده‌است.^۳ آخرین عنصر واژه، «-toi» می‌تواند بیانگر پسوند جمع «-tæ» باشد که در زبان‌های شمالی ایران نیز رایج است.^۴ واژه «schythian» مربوط به قوم سکا، با بیان یکسان در مورد پادشاه سکایی با نام اسکالیز^۵ نیز به ثبت رسیده‌است.^۶

تاریخ سکاها از دو منبع مستقل برای ما شناخته شده‌است: متون میخی اکدی و منابع رومی-یونانی. گروه اول تنها به دوره ابتدایی تاریخ سکا یعنی قرن ۷ پ.م اشاره داشته،

۱. بنگرید به: Ivantchik, 1966, pp.185-86, 212-16, 218-221, 224-26. با ارجاع به مقالات پیشین.

2. 'škwz: Gen. 10:3; 1 Chr. 1:6; Jer. 51:27

۳. Ivantchik, 2009, pp. 65-66. با ارجاع به مقالات پیشین.

۴. همچنین در موارد مربوط به پسوندها رجوع شود به: *š/skuða-tæ > *š/skula-tæ > Skolotoi

Tokhtas'ev, pp. 72-84

5. Skýlēs

6. Hdt., 4.78-80, Scolopitus (Just., Epit. 2.4.1) < *š/skula-pita(r)

در حالی که گروه دوم تمام تاریخ سکا را پوشش داده است. منابع یونانی، به ویژه منابع مربوط به قرون ۶ و ۷ پیش پ.م، همیشه قابل اعتماد نیستند. اطلاعات تاریخی موجود در چنین منابعی، اغلب درآمیخته با داستان‌های محلی یا جهت‌دهی از سوی برخی تاریخ‌دانان بوده و استفاده از آن‌ها نیازمند بررسی‌های بسیار دقیق است.

جلوه‌های ابتدایی تاریخ سکا، تحرکات نظامی آن‌ها به سمت خاور نزدیک است. نام سکاها در سالنامهٔ اِسِرَخْدون^۱ پادشاه آشوری ذکر شده و بیانگر مسیر حرکت مائایی‌ها در کنار متحدینشان سکاها، در حوزهٔ آشور بوده که توسط ایشپکای^۲ رهبری می‌شدند. این وقایع در سال ۶۷۷ یا ۶۷۸ پ.م آغاز شده و در سال ۶۷۹ یا ۶۸۰ پ.م پایان یافته است. در منابع بعدی، نام سکاها در ارتباط با وقایع مائایی و مادی که در شرق و شمال شرق مرزهای آشوری رخ داده، ذکر شده است.^۳ در حدود سال ۶۷۲ پ.م پارثوه،^۴ پادشاه سکایی^۵ در ازای پیمان اتحاد با حکومت آشور، تقاضای ازدواج با دختر اِسِرَخْدون، پادشاه آشور را داشت. این احتمال وجود دارد که این ازدواج انجام شده و اتحاد شکل گرفته باشد.^۶ سکاها احتمالاً به طور متناوب، حملاتی را برای یورش از دشت به شمال قفقاز تدارک می‌دیدند. از این رو سرزمین تحت سلطهٔ آن‌ها، حداقل در اواخر دههٔ هشتم قرن ۷ پ.م، از شمال تا قفقاز جنوبی و از جنوب تا حوزهٔ حکومت ماد گسترده بوده است. در حدود سال ۶۲۰ پ.م فعالیت آن‌ها به شرق مرز آشور محدود بود و برای آشوریان، مردم کم‌اهمیتی بودند که نمی‌توانستند با قوم دیگر جلگه در آن سوی مرزهای آشور، یعنی کمیریان^۷ مقایسه شوند. در حدود سال ۶۲۰ پ.م زمانی که حکومت آشور در حفظ باقیماندهٔ قلمروی خود دچار مشکل بود و دولت‌های جدید بابل و ماد قدرتمند نشده بودند، سکاها آزادی عمل بیشتری را به دست آورده و از فرصت

1. Esarhaddon

2. Išpakāia

۳. برای منابع رجوع شود به: Ivantchik, 1996

4. Partatua

5. Protothýēs of Hdt., 1.103

6. SAA IV, no. 20; Ivantchik, 1993, pp. 93-94; 205-9

پیش آمده به خوبی برای ایجاد کارزارهای طولانی‌تر بهره بردند. سکاها خود را به مرزهای مصر رسانده، چندین شهر را غارت و مسیر خود را به سمت کمبریان باز کردند.

این رویدادها با نام پادشاه سکایی، مدیس،^۱ که احتمالاً پدرش پارتوه یا پرتوتیس^۲ با یک شاهدخت آشوری ازدواج کرد، گره خورده بود. در روایات کهن، دوره حکمرانی سکاها بر آسیا توسط هرودوت ۲۸ سال^۳ و از دیدگاه پمپئوس ۸ سال^۴ عنوان شده است.

اهمیت این وقایع به شکل گسترده‌ای تحت تأثیر داستان‌های محلی سکاها در روایات کهن بزرگنمایی شده است. در واقعیت، به عنوان یک پرسش و نه نظر قطعی، سکاها در طول تمامی حملات موفق و بلندمدت، هرگز ارتباط و تماس خود را با قلمروی اصلی، یعنی جلگه شمالی دریای سیاه^۵ و قفقاز شمالی قطع نکردند.^۶ رهبری سکاها توسط یک پدر، یعنی پرتوتیس و پسرش مدیس در اواخر دهه ۷۰ و میانه دهه ۲۰ در قرن هفتم پ.م، به ما خبر حضور مردمی در کنار سکاها را می‌دهد که نبرد و تصرف در خاور نزدیک برای آن‌ها، سنتی با پیشینه چندین دهه دارد. بر طبق روایات کهن، سکاها، حکومت ماد را که توسط هوخشتره^۷ از چنگشان آزاد شده بود، مطیع خود ساختند. او رهبر سکاها را در ضیافتی در قصر خود به قتل رسانده بود^۸ که البته صحت این داستان مورد تردید است. تاخت و تاز سکاها به خاور نزدیک در دهه پایانی قرن ۷ پ.م پایان یافت. زمانی که یونانی‌ها در ربع سوم قرن ۷ پ.م، بیشتر در آسیای صغیر با گروه‌های اروپایی-آسیایی (اوراسیا) برخورد داشتند، تجمعات ابتدایی آن‌ها را در قلمروی سکاها در جزیره

1. madyes

2. Protothyas

3. Herodotus (1.103-6, 130; 4.1-4, 12)

4. Pompeius Trogus (Just., Epit. 2.5.1-7)

۵. نویسنده از این منطقه با نام پونتیک (Pontic) یاد کرده که این نام به منطقه‌ای در جنوب دریای سیاه نیز اطلاق می‌شود. با در نظر گرفتن این امر که مقصود نویسنده بدون تردید، شمال دریای سیاه بوده، مترجم برای فهم بهتر مخاطب، به جای واژه پونتیک در متن، از قلمروی شمالی دریای سیاه یاد کرده است.

6. Ivantchik, 1999b; Ivantchik, 2005, pp. 221-24

7. Cyaxares

8. Hdt., 4.104-6

بُریستِنس^۱ و نزدیک تاگانروگ^۲ در دریای آزوف^۳ و بعدها در اُلبیا،^۴ پانتی کاپیوم^۵ و نواحی دیگر مشاهده کردند. اگرچه اطلاعات جدید به دست آمده حاکی از تخریب احتمالی پانتی کاپیوم، به دست سکاها در میانهٔ قرن ۶ پ.م است؛ با این وجود در طول این قرن روابط میان گروه‌های یونانی و سکاها صلح‌آمیز بوده است.^۶

یونانی‌ها راه‌های تعاملی خود با مردم مستقر در جنگل دوردست جلگه و نه همسایگان نزدیک خود، یعنی سکاها را به شکلی ویژه حفظ کردند. مسیر اصلی دسترسی به جنگل، از طریق رودخانهٔ بزرگی بود که به دریای سیاه می‌ریخت.

معروف‌ترین رویداد تاریخ سکایی، حملهٔ ناموفق داریوش یکم در قرن ۶ پ.م است.^۷ برای این رخداد، تاریخ‌های مختلفی بین سال‌های ۵۰۷ تا ۵۲۰ پ.م عنوان شده، اما به نظر می‌رسد که صحیح‌ترین آن‌ها ۵۱۳ پ.م است.^۸ اهداف و ابعاد حمله همچنان مورد پرسش بوده و به نظر می‌رسد که اهمیت آن توسط هرودوت بزرگنمایی شده باشد. اگرچه در دوران بعد از این کارزار، که در روایات کهن نیز شکست داریوش یکم در آن تأیید شده، نام سکاها^۹ به لیست ملل تحت فرمان حکومت پارس افزوده شد. پیروزی سکاها در نبرد مذکور، بر شاهی با کارنامهٔ بدون شکست تا به آن روز، تأثیر شایان ذکری بر دیدگاه مردم معاصر سکاها، نسبت به آن‌ها داشت و از آن پس به آن‌ها، علی‌رغم زندگی کوچ‌نشینی، به چشم شکست‌ناپذیران نگاه می‌شد.^{۱۰} بعدها و در دوران افوروس^{۱۱} در قرن ۴ پ.م به بعد، سنت آرمانگرایی سکاها ریشه در ادبیات کلاسیک پیدا کرد که بخشی از آن با ایدهٔ سکاها^{۱۲} شکست‌ناپذیر مطرح شده است.

1. Borysthenes
2. Taganrog
3. Azof
4. Olbia
5. Panticapaeum
6. Tolstikov et al., 2017, p. 14

۷. بنگرید به: DARIUS iii. Darius I the Great

8. Briant, 2002, pp. 141-46, 904
۹. در کتیبه‌های DSe و DNa از آن‌ها با عنوان Sakā paradraya یا سکاها^۹ آن سوی دریاها یاد شده است.
10. Hdt., 4.46; Thuc., 2.97.6
11. Ephoros
12. Ivantchik, 2005, pp. 18-52

احتمالا سکاها از قرن ۶ پ.م به بعد، تحت فرمان پادشاهی واحد نبودند. هرودوت نام سه پادشاه سکایی را در زمان حمله داریوش ذکر کرده: اسگپاسیس^۱، تاخاکیس^۲ و ایدانتیرسوس^۳؛ که بعدها رهبری نیروهای متحد سکاها و همسایگان خود را در دست گرفتند. قدرت پادشاه سکا موروثی بود و هرودوت اطلاعاتی پیرامون شجره ایدانتیرسوس که بر پارسها غلبه کرد، در اختیار ما قرار می‌دهد. وی پسر ساولیوس^۴، نوه گنوروس^۵، نتیجه لیکوس^۶ و نبیره اسپاراگاپیتس^۷ بود. در همین بخش، هرودوت از فرد دیگری از خاندان پادشاهی، فرزند گنوروس و برادر ساولیوس یعنی آناکارسیس^۸، کاردان و خردمند سکایی، نام برده است. هرودوت اولین مؤلفی است که نام آناکارسیس را ذکر کرده است. او بعدها به چهره‌ای محبوب در ادبیات یونان تبدیل شده و نقش بسیار مهمی را در خرد بربری ایفا کرده، تا جایی که نام او در میان هفت خردمند یونان ذکر می‌شود. با گذر زمان و تبدیل او به مرد طبیعت و تارک تمدن، شخصیت بسیار محبوبی پیدا کرد و «نامه‌های آناکارسیس»، اثر شایان ذکر قرن ۳ پ.م، به وی نسبت داده می‌شود.^۹ مشخص نیست که پایه و اساس تاریخی مبتنی بر سنتی مربوط به آناکارسیس وجود داشته باشد. از سوی دیگر ممکن است که شاهزاده سکایی یونانی شده با همین نام، پس از آن وجود داشته باشد. اگرچه با استناد به گفته‌های هرودوت، سکاها در زمان او، از آناکارسیس اطلاعی نداشتند. در اواسط قرن ۵ پ.م سنتی مرتبط با آناکارسیس در اشکال مختلف، در آلییا وجود داشت: داستان قتل آناکارسیس در هیلیا،^{۱۰} زمانی که او به مادر خدایان قربانی پیشکش کرد. اگرچه شرح قتل، احتمالا از خود هرودوت نشأت گرفته است. (آناکارسیس همواره به دلیل ترجیح آداب یونانی بر

1. Scopasis

2. Taxakis

3. Idanthysos

۴. Sauaios، هر دو شکل در نسخ خطی دیده شده و احتمالا یکسان هستند، cf Ivantchik, 2009, 72

5. Gnouros

6. Lykos

7. Spargapeithes

8. Anacharsis

9. Reuters; Praechter; Kindstrand

10. Hylaia

سکایی، مورد سرزنش بود) وجود قربانگاهی برای مادر خدایان در هیلیا، توسط دیوارنگاره‌های ۵۵۰ تا ۵۳۰ پ.م تأیید شده است.^۱ حتی اگر شاهزاده آناکارسیس وجود داشته باشد، تقریباً تمام اطلاعات به دست آمده از او توسط نگارنده‌های باستان، درآمیخته با تاریخ ادبیات یونان بوده است و نه تاریخ سکایی.

بعد از حمله داریوش، تغییرات مهمی در منطقه شمالی دریای سیاه رخ داد. افزایش چشمگیر در تعداد آرامگاه‌ها و ظهور عناصر جدید در فرهنگ مادّی‌گرایی. شاید بتوان این امر را با ارجاع به نفوذ گروه کوچ‌نشین جدیدی در نیمه قرن ۶ پ.م در شمال دریای سیاه توضیح داد.^۲ یکی از نتایج این نفوذ، افزایش فعالیت و خشونت سکاها بود. یکی از اهداف توسعه قلمروی سکاها، ناحیه تراس بود. سکاها در یکی از حملات خود در دهه ۴۹۰ پ.م، تا شهر کرسونسوس در منطقه تراس^۳ پیشروی کردند؛^۴ اگرچه در تراس با مقاومت ادروسی‌ها^۵ روبرو شدند. با هم‌مرز شدن سکاها و ادروسی‌ها در طول رودخانه دانوب، روابط دوستانه‌ای میان آن‌ها برقرار گشت و ازدواج‌های سیاسی رواج پیدا کرد. (اکتاماسادیس، پادشاه سکایی، فرزند یک شاهدخت ادروسی، یعنی ترس بود) توسعه قلمروی دیگر سکاها به سمت شمال و شمال‌غرب بود. استحکامات متعددی درهم کوبیده شد و احتمالاً سکاها کنترل آن‌ها را در اختیار گرفتند. آن‌ها به طور هم‌زمان و البته برای اولین بار، اقدام به مطیع ساختن یونانی‌های شمال دریای سیاه کردند؛ مردمی که پیشتر روابط صلح‌آمیزی با آن‌ها داشتند. در قلمروی مذکور، مردمی روستایی در حومه شهرهای یونانی و فاقد هرگونه استحکامات و دیوار دفاعی، حضور داشتند. تأسیسات دفاعی جدیدی در دهه‌های ابتدایی قرن ۵ پ.م در شهرهای یونانی پدیدار و به‌طور هم‌زمان، مناطقی تخریب و ترک شد. مردانی مدفون که با تیرهایی با پیکان سکایی کشته شده بودند، در گورستان‌های یونانی کشف شده‌اند.^۶

1. SEG XLII, 710

2. Alekseev, 2003, pp. 168-93,

3. Thracian Chersonesos

4. Gallipoli; Hdt., 6.40, 84

5. Odrysian

6. Vinogradov, 1989, pp. 81-90; Marchenko

توسعه قلمروی سکاها، پیامدهای متفاوتی را در بخش‌های مختلف شمال دریای سیاه به همراه داشت. سکاها موفق شدند کنترل سیاسی یونانیان شمال غرب دریای سیاه و کریمه غربی را در دست بگیرند.^۱ اطلاعات به دست آمده از هرودوت نشان می‌دهد که اسکالیز، پادشاه سکایی، در آلبیا اقامت داشت و نیروهایش در کمپ‌های خارج از دیوارهای شهر مستقر بودند. اندکی بعد، سکه‌های نقره‌ای با نام امیناکوس^۲ ضرب شد که احتمالاً توسط یکی از فرمانداران اکتاماسادیس، جانشین اسکالیز و یا پادشاهی سکایی که بر اکتاماسادیس غلبه کرد، مورد استفاده قرار گرفته است.^۳ شرایط حاکم بر آلبیا در طول سلطه سکاها کاملاً بر ما آشکار است. در دوره پیشین، قلمروی حومه آلبیا، مملو از روستاییان بی‌دفاع بود. (بیش از ۷۰ زیستگاه از قرن ۶ پ.م به ثبت رسیده است) بیشتر غلات تولید شده در حومه، در آلبیا مورد استفاده قرار گرفته و یا صادر می‌شد. در ۲۵ سال ابتدایی قرن ۵ پ.م، تمامی زیستگاه‌ها از بین رفته و آلبیا توان تولیدی خود را از دست داد. با این وجود نه تنها نزولی در آلبیا مشاهده نشد، بلکه نظاره‌گر موفقیت اقتصادی در این شهر نیز بودیم؛ این امکان وجود دارد که غلات در آن دوره، در ناحیه جنگلی جلگه و دورتر از شهر به دست آمده و از طریق رودهای باگ^۴ و نیپر^۵ به آلبیا انتقال می‌یافته است.

مردم آلبیا غلات را به یونانیان فروخته و اقلام دیگری را در ازای آن دریافت می‌کردند؛ بنابراین شغل جدیدی پدید آمد. بربری‌های جنگل غلات را تولید کرده و آلبیا و احتمالاً دیگر گروه‌های یونانی همانند مأمورین داد و ستد، محصولات را برای کسب سود خود به فروش می‌رساندند. کنترل این سیستم بازرگانی در دستان سکاها ساکن دشت بود که در حال جداسازی بخش‌های جنگلی و ساحلی از یکدیگر بوده و بر هر دوی آن‌ها نیز،

1. Nikonion, Tyras, Olbia, and Kerkinitis

2. Eminakos

3. Kullanda and Raevskii, pp. 79-95.

4. Bug

5. Dnieper

چیره بوده‌اند.^۱ از دست رفتن زمین‌های کشاورزی سکاها در اُلبیا، تراس و نیکونیون، نتیجهٔ سیاست اقتصادیِ عامدانه‌ای بود که البته از آن‌ها متخصصینی در تجارت ساخت. سکاها در توسعهٔ قلمروی خود در بوسپوران،^۲ به دلیل وجود شهرهای یونانی، به موفقیت کمتری دست پیدا کردند. شاید در ابتدا موفق به تسخیر نِمفائوم^۳ شدند اما در ادامه، با اتحادی از دیگر شهرهای بوسپوران به رهبری پانتی‌کاپیوم، در مقابل خود روبرو شدند. در بعضی شهرهای بوسپوران همچون پانتی‌کاپیوم، پورتمئوس، تریتاک و مرمکیون، دیوارهای جدیدی برای شهر ساخته و یا دیوارهای پیشین مقاوم‌سازی شد.^۴ آن‌ها در این مقاومت در برابر سکاها موفق بوده و همین اتحاد، بعدها منجر به تشکیل پادشاهی بوسپوران به پایتختی پانتی‌کاپیوم شد. حضور کم‌رنگ یونانیان در نواحی جنوبی رودخانهٔ دان،^۵ این منطقه را به جولانگاه سکاها تبدیل کرد و موفقیت زیادی را برای آن‌ها به ارمغان آورد. در ربع سوم قرن ۶ پ.م تاگناروگ، تنها زیستگاه یونانیان در منطقه، با خاک یکسان شد. با این حال، سکاها همچنان نیازمند تجارت با یونانیان بودند و در اوایل قرن ۵ پ.م زیستگاهی با نام اِلیزائوتووکا،^۶ تبدیل به محل اصلی تعامل میان آن دو قوم در منطقه شد. جمعیت اِلیزائوتووکا متشکل از سکاها بود ولی تعداد اندکی از یونانیان نیز، در آنجا حضور داشتند.^۷ گسترش قلمروی سکاها در این منطقه، به حضور یونانیان پایان داد و تجارت با یونانیان به‌طور مستقیم در دستان سکاها قرار گرفت.

بر اساس نوشته‌های هرودوت،^۸ چندین شاه سکاایی قابل شناسایی هستند: آریاپیتس؛^۹ که پسرش اسکالیز، از همسری یونانی به نام هیستریا^{۱۰} جانشین وی شد؛ و اکتاماسادیس فرزند آریاپیتس، از دختر شاه تراس، که اسکالیز را از پادشاهی خلع کرد. گمان می‌رود که

1. Vinogradof, 1989, pp. 81-109, cf. Marchenko.

2. Bosporan

3. Nymphaeum

4. Tolstikov

5. Don

6. Elizavetovka

7. Marchenko, Zhitnikov, and kopylov

8. Hdt 4.76-80

9. Ariapeithes

10. Histria

هیچگاه دست اُریکوس^۱ پسر سوم آریاپیتس، به تاج و تخت نرسید. این امر، عدم هرگونه ارتباط فامیلی بین این خاندان و خاندان ایدانتیرسوس را برای ما روشن می‌سازد. این پادشاهان، بر سکاهایی که کنترل شمال غرب دریای سیاه را در اختیار داشتند، حکمرانی می‌کردند.

مناسبات سیاسی ناحیه شمالی دریای سیاه در ۲۵ سال پایانی قرن ۵ پ.م، دستخوش تغییراتی شد. شهرهای یونانی از کنترل سکاهای خارج و بازسازی آن‌ها آغاز شد. در پایان قرن ۵ پ.م و در طول قرن ۴ پ.م، نه تنها شهر اُلبیا قدرت دوران پیشین خود را بازیافت، بلکه آن را نیز گسترش داد. حدود ۱۵۰ زیستگاه از این دوره به ثبت رسیده است.^۲ نواحی روستایی تراس و نیکونیون نیز به طور همزمان، در حال بازسازی بودند. این امر بیانگر عدم وجود هرگونه تهدید نظامی از سوی سکاهاست. سکاهای کنترل نیمفائوم را نیز در پایان قرن ۵ پ.م از دست دادند. شواهد باستان‌شناسی ما را به این فرضیه می‌رساند که در دهه‌های پایانی قرن ۵ پ.م سکاهای، درگیر کشمکش‌های داخلی بودند. همچنین احتمال ظهور موج جدیدی از مردم بَدوی و آمیخته شدنشان با سکاهای وجود دارد که موجب برهم زدن موقت ثبات آن‌ها در آن دوره شده‌است. قرن ۴ پ.م دوره شکوفایی فرهنگ سکاهای بود؛ تاریخ بسیاری از بناهای معروف سکاهای به این دوره باز می‌گردد. از ابتدای دهه هشتاد میلادی، حدود ۲۰۰۰ اثر از میان ۲۳۰۰ بنای سکایی، از جمله غنی‌ترین آرامگاه شاهی، قرن ۴ پ.م تاریخ‌گذاری شده‌اند.^۳

به طور کلی روابط میان یونانیان و سکاهای صلح‌آمیز بود و احتمالاً مناسباتی قومی، میان سکاهای و حاکم بوسپوران برقرار بوده‌است. تأثیر یونانی‌ها در هنر و فرهنگ سکایی در این دوره کاملاً مشهود است.^۴ بخش اعظم رخدادها در تاریخ سیاسی سکاهای در قرن ۴ پ.م با نام آتیاس^۵ گره خورده‌است.^۶ اقدامات وی از دهه ششم قرن ۴ پ.م در جنوب

1. Orikos

2. Vinogradov, 1989, pp. 135-50; Kryzhitskiĭ et al., pp. 96-151.

3. Chernenko et al., 1986, p. 345.

۴. بنگرید به: iii.

5. Ateas

6. Epit. 9.2; Strabo, 7.3.18; Polyaeus, Strat. 7.44; Luc., Macr. 10.

غرب قلمروی سکا و تراس آغاز و در سن ۹۰ سالگی با مرگش در نبرد با فیلیپ مقدونی به پایان رسید. آتیاس ابتدا حملاتی موفق به تریبالونی و ایستریانوی داشت و سپس با جدا شدن هم‌پیمانانش، در نبرد بعدی کشته شد. به درستی مشخص نیست که آتیاس رهبر تمام سکاها بود و یا تنها بر بخش غربی قلمرو حکمرانی می‌کرد؛ اما فرضیه دوم به واقعیت نزدیکتر است.^۱ سکه‌های به دست آمده از این دوره احتمالاً در شهر یونانی کالاتیس^۲ و در قلمروی تراس ضرب شده است.^۳ موضوع یاد شده و روابط میان آتیاس و فیلیپ، بیانگر این است که کنترل بخشی از این قلمرو، در راستای جنوب رودخانه دانوب که از دیرباز خارج از قلمروی اصلی در نظر گرفته می‌شده، برای مدت مشخصی در اختیار او بوده است. پیداست که از دست رفتن این ناحیه و بخشی دیگر از قلمرو در شمال رود دانوب، حاصل شکست و مرگ آتیاس بود. با این وجود شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد که هنوز سکا‌هایی زیر رود دانوب و در دوبروجا^۴ زندگی می‌کردند.

رویداد مهم دیگر در تاریخ سکاها، حمله زاپیریون،^۵ فرمانده اسکندر در سال ۳۳۱/۳۳۰ پ.م به منطقه گتای^۶ و سکاها بود.^۷ ارتش مقدونی متشکل از سی هزار جنگجو، به آلبیا یورش برد ولی در تصرف آن ناکام ماند و زاپیریون کشته شد. شاه دیگر سکایی یاد شده در منابع، آگاروس^۸ بود که دوش به دوش ساتروس دوم، در نبرد میان فرزندان پارسیسیدیس،^۹ شاه بوسپوران، جنگید. او احتمالاً حکمران سکا‌هایی بود که در جوار بوسپوران، در ناحیه کمیریان ساکن بودند.

فرهنگ سکایی به طور ناگهانی در ابتدای قرن ۳ پ.م از زادگاه خود، یعنی شمال دریای سیاه محو شد. دلایل این امر همچنان روشن نبوده و موضوع بحث است. احتمالاً

1. Andrukh, pp. 71-80.

2. Callatis

3. Stolyarik, pp. 21-34.

4. Dobruja

5. Zopyrion

6. Getae

7. Epit., 12.1.4.

8. Agaros

9. Pairisades

عواملی منفی همچون تغییرات آب و هوا، بحران اقتصادی ناشی از چرای بیش از اندازه دام‌ها، گسترش قلمرو توسط قوم تازه وارد سَرمتیان^۱ و مواردی از این قبیل، در پایان بخشیدن به دوره سکاهای تأثیرگذار بوده‌است.^۲ بی‌تردید قرن ۳ پ.م، دوران تاریک سکاهاست و ما هیچ بنای سکایی یا سَرمتی از این دوره در ناحیه شمالی دریای سیاه در اختیار نداریم. با این وجود، شکی در آغاز پیشروی قلمروی سَرمتیان در ابتدای قرن ۳ پ.م وجود ندارد. بر اساس شواهد، سَرمتیان در حدود سال ۲۸۰ پ.م به شبه جزیره کریمه یورش برده و راه خود را به سمت کرسونسوس هموار کردند.^۳

به‌نظر می‌رسد با شروع قرن ۳ پ.م، سکاهای توسعه قلمروی خود در زیستگاه یونانیان، که پیشتر تحت سلطه کرسونسوس بود را آغاز کردند. با شروع قرن ۳ پ.م، کرسونسوس احاطه خود بر شمال غرب کریمه، از جمله شهرهای کالوس لیمین^۴ و کِرکینیتیس^۵ را از دست داده و تنها در حفظ نواحی همجوار موفق بود.^۶ در آغاز قرن ۲ پ.م، حضور سکاهای تنها در قلمروی کریمه و نواحی پست‌تر رودهای نیپر و دوبروجا یافت می‌شد، که بعدها به «سکای صغیر»^۷ شهرت یافت. سکاهای برای بازیافتن فرهنگ و زندگی اصلی خود تلاش کرده اما هر روز بیشتر با تائوروی،^۸ قوم ساکن کوه‌های کریمه، در آمیخته می‌شدند. بر اساس شواهد، سکاهای کریمه در اواسط قرن ۲ پ.م، در حال ایجاد فرمانروایی جدیدی به پایتختی نیاپولیس^۹ بودند. با در نظر گرفتن این حقیقت که ردیابی باستان‌شناسی پیوستگی فرهنگی، میان سکاهای متأخر و سکاهای قرن ۴ پ.م امکان‌پذیر نیست؛ می‌توان دریافت که شاهان سکایی در نیاپولیس، حداقل در میان طبقات بالایی جامعه،

1. Sarmatians

Alekseev, 2003, p. 251۲. و دیدگاه‌های مختلف دیگر، به مجموعه مقالات در Maksimenko رجوع کنید.

3. Vinogradov, 1997.

4. Kalos Limen

5. Kerinitis

6. Shcheglov

7. Scythia Minor

8. Tauror

9. Neapolis

خود را "شاهان سکایی" می‌نامیدند.^۱ مؤلفین باستان و یونانیان ساکن شمال دریای سیاه نیز، آن‌ها را سکا در نظر می‌گرفتند.

فرمانروایی جدید سکایی، بسیار متأثر از فرهنگ هلنی بود که مشابه آن در قرن ۴ پ.م نیز وجود داشت. سکاها متأخر، روابط نزدیک و ازدواج‌های سیاسی خود را با حکومت بوسپوران حفظ کردند. ناحیه‌ای بسیار مهم در این قلمرو توسط آرگوتوس،^۲ همسر دوم کاماساری،^۳ ملکه بوسپوران، تسخیر شد.^۴ یونانی و یا سکایی بودن او کاملاً روشن نبوده و مرگ وی حدوداً در سال ۱۲۵ پ.م تخمین زده شده است. به نظر می‌رسد که اسکیلوروس،^۵ شاه معروف سکایی، در این دوره فرمانروایی می‌کرده است. وی نه تنها حکمران کریمه مرکزی و غربی (به غیر از کرسنسوس) بود، بلکه بر شمال غرب قلمروی شمالی دریای سیاه نیز حکمرانی می‌کرد. اُلبیا از لحاظ سیاسی به اسکیلوروس، کسی که با نام خود اقدام به ضرب سکه کرد، متکی بود. اسکیلوروس روابط نزدیک خود با بوسپوران را حفظ کرد و دخترش به همسری فردی به نام هراکلیدس^۶ از خاندان سلطنتی بوسپوران درآمد.^۷ اما نگرش خصم‌آمیز اسکیلوروس نسبت به کرسنسوس پابرجا ماند. قلمروی سکاها توسط نیروهای مهرداد اوپاتور^۸ و به فرماندهی دیوفانتیس^۹ مورد تهاجم قرار گرفت.

دیوفانتیس طی سال‌های ۱۱۰ تا ۱۰۷ پ.م و در سه مرحله، با تکیه بر حمایت کرسنسوس، دشمن دیرینه سکاها، شکست سختی را بر پالاکوس فرزند اسکیلوروس، (که پیشتر از دنیا رفته بود) تحمیل کرده و تمام استحکامات سکایی از جمله نیاپولیس را تصرف کرد. پس از این حملات، قلمروی پیشین سکاها و حتی اُلبیا، تحت کنترل مهرداد درآمد.

1. Vinogradov and Zaitsev

2. Argotos

3. Kamasarye . Pairisades II و مادر Pairisades III بیوه .

Vinogradov and Zaitsev, pp. 44-53 = SEG CIRB, no. 75۴ . کتیبه آرامگاه آرگاتوس در نیاپولیس؛

LIII, no. 775

5. Skiluros

6. Heraclides

7. SEG XXXVII, no. 674

8. Mithradates Eupator

9. Diophantes

سکای صغیر در محدوده دوبروجا از اهمیت بسیار کمتری نسبت به قلمروی کریمه برخوردار بود. ما از یک سو به لطف روایتگران باستان و کتیبه‌ها و از سوی دیگر ضرب سکه توسط شاهان در شهرهای یونانی نواحی غربی واقع در شمال دریای سیاه، اطلاعاتی از وجود آن قلمرو در اختیار داریم. از سکه‌ها و کتیبه‌ها نام شش پادشاه سکایی در دوبروجا بر ما هویدا است: تانوساکوس^۱، کانیتوس^۲، ساریاکوس^۳، آکروساکوس^۴، خاراسپوس^۵ و آیلیوس^۶ که بین نیمه دوم قرن ۳ پ.م و ابتدای قرن یکم پ.م حکمرانی می‌کردند. سکای صغیر در دوبرجا نیز همچون پادشاهی سکاهای کریمه، با توسعه قلمروی مهرداد اوپاتور پایان یافت.

زندگی سکاهای کریمه و نواحی شمال غرب دریای سیاه (بخش‌های جنوبی رودهای دوبروجا و نیپر) که تا آن زمان به یکجانشینی تبدیل شده بود، پس از دوران مهرداد نیز ادامه یافته و به تدریج با اقوام دیگر ترکیب شد. سکاهای در قرن ۱ پ.م دوباره قدرت گرفته و در دهه ششم این قرن، تدارک حمله‌ای به کرسنسوس را دیدند که حکومت روم را به مداخله واداشت. پلاوتیوس^۷ فرماندار مؤسیا، نبردی را در برابر آن‌ها آغاز کرد که موجب شکست سکاهای شد و پس از آن، رومیان نیروهایی را در کرسنسوس و دیگر نقاط، مستقر کردند. نام "سکاهای تائوری"^۸ چندین بار در منابع آن دوره ذکر شده که بیانگر اختلاط اقوام منطقه کریمه است. بر طبق شواهد باستان‌شناسی، در نیمه دوم قرن یکم پ.م و نیمه نخست قرن ۲ پ.م، اختلاط نژادی و پیشروی گسترده‌ای میان سکاهای و سمرتیان رخ داده است. منابع یونانی برای مدتی طولانی بعد از آن و تا سقوط بیزانس، از سکاهای نام برده‌اند. اما این عنوان از قرن ۴ پ.م اغلب به‌عنوان یک اسم جمع، برای وحشی‌های شمالی به‌کار رفته و ممکن است هیچ ارتباطی با سکاهای نداشته

-
1. Tanusakos
 2. Kanitos
 3. Sariakos
 4. Akrosakos
 5. Kharaspos
 6. Ailios
 7. T. Plautius Silvanus
 8. Tauro-Scythians

باشد. به‌عنوان مثال، نویسندگان بیزانسی از این اسم برای اشاره به مردمان کوچ‌نشینِ تُرک و اِسلاو استفاده کرده‌اند. همچنین واژهٔ «سکاها» با هدفی مشابه آنچه پیشتر عنوان شد، در منابع روم باستان مورد استفاده قرار گرفته‌است.

۲. باستان‌شناسی:

واژه «فرهنگ سکایی» با تعبیری کلی و جزئی در ادبیات باستان‌شناسی به کار می‌رود. در واقع فرهنگ باستان‌شناسی سکاهای به فرهنگ جلگه و جنگل اروپای شرقی (تقریباً از رود دانوب تا رود دان)، در قرون ۷ تا ۴ پ.م گفته می‌شود. بعضی از ویژگی‌های این فرهنگ همچون افسار اسب‌ها، سلاح‌ها و آثار هنری آن‌ها در اشکال حیوانی، شبیه همتای خود در آن سوی جلگه، حتی تا مغولستان است. به همین دلیل، برخی از محققین از فرهنگ سکایی در سیبری، آلتای، اورال و مناطقی از این قبیل سخن می‌گویند. متأسفانه واژه «فرهنگ سکایی» به درستی تعمیم داده نشده و این امر مشکلات زیادی را به وجود آورده است. اصطلاح باستان‌شناسی «فرهنگ سکایی» حتی در کاربرد جزئی خود، همچنان گسترده‌تر از مفهوم «فرهنگ سکاهای تاریخ» است. فرهنگ باستان‌شناسی سکایی نه تنها برای سکاهای شرق اروپا، بلکه برای کمیریان و مردم ساکن جنگل نیز به کار می‌رود.

سه مرحله مجزا در توسعه فرهنگ سکایی شایان ذکر بوده که نخستین مورد آن به فرهنگ سکایی ابتدایی معروف است. این فرهنگ در بخش جنوبی اروپای شرقی، مربوط به ناحیه‌ای بوده که اکنون شهری با نام نووچرکاسک^۱ در روسیه است. زمان انتقال از این دوره، همچنان مورد بحث بوده و برای آن تاریخ‌های متفاوتی بین قرن ۸ و اواخر قرن ۷ پ.م عنوان شده است. با بررسی تمام شواهد، می‌توان نیمه دوم قرن ۸ پ.م را معتبرترین زمان برای این گذار عنوان کرد^۲ و نیمه دوم یا انتهای قرن ۶ پ.م را پایانی بر آن در نظر گرفت.

از آنجایی که سکاهای قومی در حال کوچ بوده و زیستگاه دائمی نداشتند، فرهنگ ابتدایی آن‌ها با گورستان‌هایشان شناخته می‌شود. زیستگاه‌ها تنها در بخش جنگلی، جایی که مردم مستقر بودند، یافت شده است. مهمترین مقرهای سکاهای در قرون ۷ و ۶ پ.م در

. Novocherkassk\

. Kossack; Medvedskaya; Polin; Ivantchik, 2001a; Alekseev, 2003, pp. 129-52۲

انتهای شمال غرب و جنوب شرق قلمروی آن‌ها، بخش جنگلی رودخانه نیبر و قفقاز شمالی بوده، درحالی که در بخش جلگه موارد اندکی به ثبت رسیده است. این امر دلیلی بر عدم حضور آن‌ها در جلگه نبوده، چراکه بر طبق رسوم خود، عادت به دفن مردگان در نواحی مرزی قلمرو داشتند. چندین گورستان سکایی با تپه‌های مدفون در قفقاز شمالی کشف شده که طبقه اشرافی بعضی از افراد دفن شده در آن، قابل تشخیص است. مهمترین آن‌ها روستای کِلِرمسکایا^۱ در نزدیکی مزارع کِراسو،^۲ ناوازادِنای،^۳ نارتان^۴ در نزدیکی روستای اولسکی و تپه مدفون در حوالی روستای کوسترومسکایا^۵ است. قبور زیر لایه‌های سنگ و خاک به شکل آرامگاهی مدفون شدند که اندازه آن‌ها با شخص دفن شده تناسب دارد و به عنوان قانونی تغییرناپذیر، مردگان در چاله‌های مربع یا مستطیل شکلی دفن شده و روی آن با چوب پوشانده می‌شد. در برخی موارد، آن‌ها مردگان خود را در طاق‌های سنگی یا چوبی، بالاتر از سطح زمین دفن کرده و سپس روی آن را با تپه خاکی می‌پوشاندند. جنازه معمولاً به شکل تمام قد و بر پشت خود دفن شده و به همراه وی، اسب‌های مدفون با افسار و زین کامل که تعدادشان ارتباط مستقیمی با وضعیت شخص مدفون داشته و همچنین از ۱۰ عدد در هر قبر تجاوز نمی‌کرده، مشاهده می‌شود. (تصویر ۲) در برخی موارد، علاوه بر اسب‌های جدا از یکدیگر، گروهی از اسب‌های متصل به ارابه نیز، کشف شده است. آداب دفن در آرامگاه‌های سلطنتی این دوره، به ویژه آرامگاه کِلِرمس،^۶ مشابه خاکسپاری شاهان سکایی است که توسط هرودوت گردآوری شده است.^۷ در برخی از آرامگاه‌های اولسکی از جمله بلندترین آن با ۱۵ متر ارتفاع، بیش از ۴۰۰ اسب کشف شده^۸ و تعدادی دیگر تنها یادبودی مقدس بوده چرا که جنازه‌ای در آن‌ها پیدا نشده است. در تپه‌های مدفون قرن

1. Kelermesskaya

2. Petrenko

3. Petrenko, Maslov, and Kantorovich, Novozavedennoe II

4. Batchaev, Nartan

5. Olkhovskii, 1995, Kostromskaya

6. Kelermes

7. 4.71-72, Ivantchik, 2011

8. Ivantchik and Leskov

۷ پ.م، غنائم جنگی تاخت و تاز سکاها به خاور نزدیک مشاهده می‌شود. به عنوان مثال می‌توان به شمشیر و تبر جنگی کلریمس (تصویر ۳) و ابزارهای ترکیبی ساخته شده در خاور نزدیک اشاره کرد. در تپه‌های مدفون ربع پایانی قرن ۷ پ.م، دیگر اثری از ابزار خاور نزدیک نبوده و به جای آن شاهد محصولات یونانی هستیم که نمایانگر آغاز روابط نزدیک سکاها با آنهاست. بخش جنگلی جلگه، منطقه دیگری است که مواردی ارزشمند و غنی در آن کشف شده است. مهمترین آنها گورستانی سلطنتی تپه مدفون لیتوی^۱ نام دارد که در سال ۱۷۶۳م در مرز بین جلگه و جنگل کاوش شد.^۲ اشیاء یافت شده در این سایت باستانی بسیار شبیه موارد کشف شده در کلریمس است و به احتمال زیاد شمشیر با غلافی طلائی به دست آمده از هر دو سایت، در یک کارگاه ساخته شده‌اند.^۳ سایت‌های اصلی کاوش در شمال رود نیپر و انشعابات آن واقع شده و مهمترین آنها موارد زیر است: پریپاتیکا^۴ - ژابوتین ۵۲۴-^۵ داروکا^۶ - ستارشایا موگیلا^۷ - ولکاوکی ۲/۱۸۶۶^۸ - پوپووکا^۹ - استیلو ۱۵-^{۱۰} گولای گورود ۳۸-^{۱۱} بوبریکا ۳۵-^{۱۲} سینیواکا ۱۰۰-^{۱۳} مدوین ۲-^{۱۴} ریپاخوواتایا موگیلا^{۱۵} - سولدکا ۲-^{۱۶} شومکیو^{۱۷} - پوپووکا^{۱۸}.

-
1. Litoi
 2. Pridik
 3. Chernenko, 1980; Metdepenninghen
 4. Skoryi, 1990, Perepyatikha
 5. Zhabotin 524
 6. Il'inskaya, 1975, pp. 20, 58-59, Dar'evka
 7. Starshaya Mogila
 8. Volkovcy 2/1866
 9. Il'inskaya, 1968, pp. 24-26, 45, 59, Popovka 8
 10. Klochko and Skoryi, pp.71-84, Steblevo 15
 11. Gulyai Gorod 38
 12. Il'inskaya, 1975, pp. 14-15, Bobrica 35
 13. Il'inskaya and Terenozhkin, p. 271, Sinyavka 100
 14. Kovpanenko, 1977, Medvin 2/III
 15. Il'inskaya, Mozolevskii, and Terenozhkin, Repyakhovataya Mogila
 16. Solodka 2
 17. Shumeiko
 18. Il'inskaya, 1968, pp.32-33, 43-44, 157-158, Popovka 3

در بعضی از آرامگاه‌های طاقی، شاهد به آتش کشیده شدن طاق، قبل از مدفون شدن آن هستیم. این آداب تدفین تا حدودی شبیه موارد یافت‌شده از سکاها متأخر است. به غیر از گورستان‌ها، تعداد قابل توجهی از زیستگاه‌های جلگه، مورد بررسی قرار گرفته که بعضی از آن‌ها دارای استحکامات و برخی دیگر فاقد سازه‌های دفاعی هستند؛ چند ده مورد از گونه نخست و موارد بسیار بیشتری از مدل دوم یافت‌شده که مهمترین آن‌ها در محدوده رود نیپر، سایت تراختمیروا^۱ متعلق به قرن ۶ یا ۷ پ.م و با مساحت ۶۰۰ هکتار، موترونینسکو^۲ متعلق به قرن ۷ تا اوایل ۵ پ.م و با مساحت تقریبی ۲۰۰ هکتار و پاسترسکو^۳ به مساحت ۱۸ هکتار متعلق به قرن ۶ الی ۳ پ.م است.

بزرگترین محوطه باستانی بخش جنگلی متعلق به قرون ۸ تا ۴ پ.م، با نام بلسکو^۴ در حاشیه شرقی رود نیپر و غرب رودخانه ورسکا^۵ واقع شده است. (تصویر ۴) این محوطه با استحکامات بیرونی ۳۰ کیلومتری، مساحتی معادل ۴۴۰۰ هکتار را به خود اختصاص داده که درون آن سه شهر با مساحت‌های ۱۲۰، ۶۷ و ۱۵ هکتار مجهز به برج و باروهایی دیگر، کشف شده است.^۶ نیمیروسکو^۷ متعلق به قرون ۷ الی ۶ پ.م، به مساحت ۱۰۰ هکتار واقع در بخش جنوبی رودخانه باگ، موردی بسیار خاص و قابل توجه در میان محوطه‌های باستانی بوده^۸ و ویژگی متمایزکننده آن، کشف تعدادی سفال یونانی، متعلق به پایان قرن ۷ پ.م بوده^۹ که گواهی بر تعامل یونانیان با شمال دریای سیاه است.

شهرهای مکشوفه سکایی ابعاد بزرگی داشته و با خندق و استحکامات محصور شده، که درون بعضی از آن‌ها برج و بارویی دیگر نیز مشاهده می‌شود. در تعدادی از این شهرها، ردیای آثار فلزی دیده می‌شود. زیستگاه‌ها با دیوارهایی از جنس خشت و دارای قاب چوبی محصور شده و تنها بخش کوچکی از محوطه‌های باستانی بزرگ، با

-
1. Fialko and Boltrik, Trakhtemirovo
 2. Motroninskoe Bessonova and Skoryi
 3. Yakovenko, 1968, Pastyrskoe
 4. Belskoe
 5. Vorska
 6. Shramko
 7. Nemirovskoe
 8. Smirnova
 9. Vakhtina

ساختمان‌های مسکونی است. این احتمال وجود دارد که فضاهای خالی هر شهر، توسط سکاهای کوچ‌نشینی که به شکل فصلی به شهرها می‌آمدند، استفاده می‌شده است. محوطه‌های مهم دیگری از سکاهای ابتدایی، همچون تپه‌های مدفون کریورژسکی^۱ در جناح شرقی رودخانه دونتز^۲ و تمیرگورا^۳ در کریمه، هر دو متعلق به قرن ۷ پ.م، در خارج از محدوده قفقاز شمالی و جنگل ثبت شده‌اند. ظروف نقاشی شده یونانی در این آرامگاه‌ها، گواهی است بر نخستین محصولات وارداتی سکاها از یونان که نمونه‌های ابتدایی آن‌ها، با سرگاو نقره‌ای و حلقه طلایی تزئین شده‌اند. دست‌ساخته‌های متنوعی همانند افسار اسب (تصویر ۵) با تیغه برنزی و گوشه‌های رکابی شکل و یا تیغه آهنی با نوک دایره‌ای که با بست فلزی به رکاب متصل می‌شده، معرف محوطه‌های باستانی سکاهای ابتدایی است. بست‌های فلزی اغلب از آهن با نوک صاف یا منحنی ساخته شده و در برخی موارد شاهد تولید آن با استخوان و تزئین اشکال حیوانی هستیم. همچنین بست‌های چوبی با نوک ساخته شده از استخوان، مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. این افسارها برای جلوگیری از درهم پیچیدن، جدا از زمین ساخته و تزئین می‌شد. بر اساس شواهد موجود، تیر و کمان محبوب‌ترین سلاح در این دوره بود. (تصویر ۶).

کمان‌های سکایی دارای خمیدگی بیشتر بوده و در اندازه کوچکتری ساخته می‌شد. به این ترتیب استفاده از آن برای جنگجوی سوار بر اسب بسیار ساده‌تر بود. پیکان تیرها اکثراً از جنس برنز و در موارد اندکی از آهن یا استخوان ساخته می‌شد. پیکان‌های برنزی دارای نوک دو یا سه شعبه بوده و با گذر زمان شاهد تغییراتی در آن هستیم. تیرها با پیکان برنزی و کمان‌های همراه آن‌ها، پیشرفته‌ترین سلاح زمان خود بودند و از این رو ما ابتدا شاهد الگو برداری و استفاده از این سلاح در میان اقوام خاور نزدیک و سپس در تمامی نقاط هستیم. گوریتوی^۴ نام تیردانی است که هنگام تاخت و تاز به کار گرفته شده و از مدل دیگر آن در ابعاد بزرگتر، برای نگهداری نیزه‌هایی از جنس آهن به طول

1. Krivorozhskii

2. Donets, Mantscevic, 1958; Alekseev, 2003, pp. 111-13

3. Temir-gora, Yakovenko, 1972

4. Gorytoi

۱/۷ تا ۲/۲ متر استفاده می‌شد. در برخی موارد، شاهد طراحی حلقه‌ای در انتهای نیزه‌ها هستیم. شمشیر آهنی و خنجر با نام آکیناکای^۱، از جمله دیگر سلاح‌های سکاها بودند. (تصویر ۷) به طور کلی این سلاح‌ها اندازه کوچکی داشتند (۵۰ الی ۷۰ سانتیمتر) اما از شمشیرهای بلند نیز در دوره سکاها ابتدایی استفاده شده‌است. هم در خنجر و هم در شمشیرها شاهد طراحی شکل قلب (طرح کلیه یا پروانه) روی دسته، در محل اتصال تیغه هستیم. در این دوره استفاده از کلنگ با تیغه آهنی و اتصال برنزی و دیگر اشکال کلنگ نیز مرسوم بوده است. بقایای زره‌هایی ساخته شده از صفحات برنزی یا آهنی با لایه چرمی دوخته شده روی آن، در قدیمی‌ترین محوطه‌ها کشف شده‌است. به عنوان ابزار جنگی دیگر در این دوره، می‌توان از کلاه‌خودی با قاب برنزی و فضای خالی برای صورت جنگجو نام برد.^۲ طبق موارد کشف شده از تپه‌های مدفون، طراحی نوک اشیاء به شکل زنگوله‌ای بزرگ به همراه توپ کوچک درونش، با تندیس از سر یا بدن کامل حیوان و پرنده روی آن، بسیار رواج داشته است؛ با وجود اینکه در برخی موارد، ساخت آن‌ها از جنس آهن گزارش شده، اما مدل برنزی آن محبوبیت بیشتری داشته‌است. این طراحی‌ها ریشه در عقاید و آیین مردم وقت داشته؛ به گونه‌ای که در بعضی از حفاری‌های باستان‌شناسی، همراه بقایای ارابه‌ها و ارابه‌رانان و یا استخوان‌های اسب‌ها کشف شده‌اند.^۳

شاید بتوان آینه‌های بزرگ برنزی را بارزترین ویژگی سکاها ابتدایی نامید که در مرکز قسمت پشتی آن، دسته‌ای به شکل دایره‌ای و یا یک پلاک روی دو محور ساخته شده است.^۴ از دیگر یافته‌ها می‌توان به دیگ‌های برنزی، گرد و با ابعاد بزرگی اشاره کرد که اغلب روی یک بلندی واقع شده‌اند.

1. akinakai

۲. برای زره و تسلیحات سکایی رجوع شود به: Melyukova, 1964; Chernenko, 1968

3. Perevodchikova, 1980

4. Kuznetsova

دسته‌های دیگ به شکل افقی و اغلب به صورت پیکره حیوانی طراحی شده‌است. تندیس‌های انسانی، نقش سنگ قبر را بر روی تپه‌های مدفون ایفا می‌کنند.^۱ اشیاء متنوعی با نقوش حیوانی در محوطه‌های سکایی کشف شده (تصویر ۸) و با وجود اینکه، تفاوت در سبک هنری میان گروه‌های مختلف سکایی قابل تشخیص است، اما به طور کلی می‌توان از این سبک به عنوان یکی از مهمترین ویژگی‌های سکاهای ابتدایی یاد کرد. خاستگاه فرهنگ سکاهای ابتدایی مشخص نبوده و همچنان موضوعی مورد بحث است. برخی نشانه‌ها از آسیای مرکزی بوده ولی به نظر می‌رسد که این خاستگاه در قلمروی شمالی دریای سیاه، در بخشی متأثر از فرهنگ قفقاز شمالی و اندکی در خاور نزدیک قابل تعریف است. با در نظر گرفتن طبقه‌بندی‌های مشخص ماده، می‌توان پیوندهای میان این فرهنگ و فرهنگ ماقبل سکایی در قلمروی شمالی دریای سیاه را مورد بررسی قرارداد.

تغییرات مهمی در فرهنگ مادّی گرای سکاهای در نیمه دوم قرن ۶ پ.م مشهود است. در اواخر قرن ششم، شاهد ظهور دوره‌ای هستیم که تا پایان قرن ۴ و اوایل قرن ۳ پ.م به طول می‌انجامد. برخی از محققین از آن به عنوان مرحله جدید توسعه فرهنگ سکایی (سکاهای کلاسیک یا فرهنگ سکاهای میانه) و دیگر پژوهشگران در قالب ظهور فرهنگ باستان‌شناسی جدید یاد می‌کنند.^۲ فرهنگ سکاهای در این دوره نیز همچون دوران پیشین، از طریق گورستان‌ها شناسایی می‌شود. موقعیت قرارگیری سایت‌های باستانی دستخوش تغییراتی شده و بیشتر آن‌ها در قسمت جلگه کشف شده‌اند. بیشترین تپه‌های مدفون، در محدوده تندآبهای رود نیبر واقع شده^۳ و به نظر می‌رسد که قفقاز شمالی در آن زمان، از سلطه سکاهای خارج شده بود. در تپه‌های مدفون ارزشمندی همچون «تپه‌های هفت برادر» و موارد دیگر، واقع در الیزاوئوکا و اولاپ، عناصر مختلفی از فرهنگ سکایی یافت شده‌است که ما را در شناخت هرچه بهتر مردم محلی آن زمان، یاری می‌کند. گورستان‌های متعددی از قرون ۵ و ۴ پ.م که بعضی از آن‌ها متعلق به

1. Ol'khovskii and Evdokimov

2. Alekseev, 2003, pp. 168-93

3. Mozolevskii, 1986

خاندان‌های اشرافی است،^۱ از بخش جنگلی به دست آمده که البته ارزش آن کمتر از موارد مکشوفه در دشت است. از میان با ارزش‌ترین سایت‌های به دست آمده از قرون ۶ و ۵ پ.م، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اُسترایا توماکوفسکایا موگیلا-^۲ زاوادسکایا موگیلا-^۳ نووگریگو اِوکا-^۴ ۵- راسکوپانا موگیلا^۵ (در بخش تندآب رود نیپر)- کولاکوفسکی^۶ (در کریمه).

اسامی بزرگترین و غنی‌ترین گورستان‌های اشرافی متعلق به قرن ۴ پ.م، به شرح زیر است:

سولوخا-^۷ بولشایا کیمبالکا-^۸ چرتوملیک-^۹ اُگوز-^{۱۰} الکساندریول-^{۱۱} کُزل^{۱۲}

اسامی گروه دوم گورستان‌های اشرافی به شرح زیر است:

پردیانسکی-^{۱۳} تولستایا موگیلا-^{۱۴} چمروا موگیلا-^{۱۵} پنج برادر ۸-^{۱۶} ملیتوپولسکی-^{۱۷} زلتوکامنکا-^{۱۸} کراسنوکوتسکی^{۱۹}

تا کنون حدود ۳۰۰۰ گورستان سکایی متعلق به قرن ۴ پ.م در ناحیه شمالی دریای سیاه حفاری شده که این عدد، بیشتر از تمام گورستان‌های مکشوف سکایی در دوران پیشین است. گورستان‌هایی از دوران سکایی در شهرهای یونانی نیز کشف شده که

1. e.g., Ryzhanovka; see Chochorowski and Skoryi

2. Ostraya Tomakovskaya Mogila, Il'inskaya and Terenozhkin, pp. 98, 103

3. Zavadskaya Mogila 1, Mozolevskii, 1980, pp. 86-112

4. Novogrigor'evka 5, Samokvasov, pp. 121-23

5. Raskopana Mogila, Evarnitskii; Il'inskaya and Terenozhkin, pp. 99-101; Alekseev, 1987

6. Kulakovskii, Koltukhov, 1998

7. Solokha, Mantsevich, 1987

8. Bol'shaya Cymbalka, OAK 1867, pp. XII-XVI; Il'inskaya and Terenozhkin, p. 149

9. Chertomlyk, Rolle, Murzin, and Alekseev

10. Oguz, Fialko

11. Alexandropol, Lazarevskii; Il'inskaya and Terenozhkin, pp. 136-38

12. Kozel, Il'inskaya and Terenozhkin, pp. 149-50

13. Berdyanskii, Boltrik, Fialko, and Cherednichenko

14. Tolstaya Mogila, Mozolevs'kyi, 1979

15. Chmyreva Mogila, Alekseev, 1985

16. Five Brothers 8, Shilov, p. 150

17. Melitopol'skii, Terenozhkin and Mozolevskii

18. Zheltokamenka, Mozolevskii, 1982

19. Krasnokutskii, Melyukova, 1981

گورستان نمفائوم^۱ و محوطه بسیار غنی کول‌آبا^۲ در نزدیکی پانتی‌کاپیوم، از جمله آن‌هاست. مورد اول به احتمال زیاد، نشانگر روابط نزدیک و حتی خانوادگی میان اشراف سکایی و نمفائوم و مورد دوم مربوط به خاندان سلطنتی اسپارتوکیدها^۳ یا بوسپوران است.

شاهد ظهور آیین جدید تدفین در انتهای قرن ۶ پ.م هستیم. در شیوه جدید، اجساد همچنان در گودال‌هایی بزرگ دفن شده و سازه‌ای به نام کاتاکومب^۴ با ورودی عمودی و اتاق‌های منشعب، روی آن طراحی و اجرا شده‌است. (تصویر ۹)^۵ تعداد کاتاکومب‌ها در قرن ۵ پ.م روبه افزایش گذاشت و در قرن ۴ پ.م شاهد استفاده وسیع آن در تدفین اشراف هستیم. در این دوره، تنها مردم عادی در گودال‌ها دفن می‌شدند و همچنین شاهد ظهور طاق‌های سنگی هستیم، که تکنیک آن وامدار یونانیان است. تدفین اشراف در این دوره، همانند سابق، به همراه چندین اسب انجام می‌شود که البته بعدها شاهد جدا شدن آن‌ها از یکدیگر هستیم. تدفین شاه، همواره با تدفین سه تا ده نفر از اطرافیان بسیار نزدیک او، همراهی می‌شد که این امر در ۳۸ مورد از ۴۰ گورستان کشف‌شده از قرن ۴ پ.م، مشهود است. در این دوره زمانی، تدفین زنان در طبقه اشراف و عادی، توسط نزدیکترین مرد آنان همراهی می‌شد.

به غیر از گورستان، محوطه‌های باستانی دیگری نیز از این دوره کشف‌شده‌است. تعداد قابل توجهی از شهرهای آغازین سکاه در بخش جنگلی، قدمت بیشتری از نواحی دیگر دارند؛ به عنوان مثال، محوطه خُتوسکو^۶ متعلق به اواخر قرن ۵ و اوایل قرن ۴ پ.م، فضایی معادل ۳۰ هکتار را به خود اختصاص داده‌است.

1. Silant'eva
2. Grach
3. Spartokids
4. catacombs

۵. برای آیین تدفین سکاه رجوع شود به: Ol'khovskii, 1991

6. Khotovskoe

دائمی‌ترین زیستگاه سکاها در این دوره، شهر کامنسکو^۱ در مجاورت رودخانه نیپر بوده که حیات در آن، از اواخر قرن ۵ تا اوایل قرن ۳ پ.م جریان داشته‌است. این شهر با مساحتی معادل ۱۲ کیلومتر مربع، توسط استحکامات و آب رودخانه نیپر، حفاظت می‌شده است. احتمالاً شهر کامنسکو، بزرگترین تأمین‌کننده قطعات فلزی برای سکاهاى کوچ‌نشین بوده است. با این حال بخشی از مردم به کشاورزی مشغول بودند.

ساختمان‌های مسکونی با ابعاد تقریبی ۱۰×۲۰ متر و متشکل از چندین اتاق، بر روی سطح زمین ساخته شده‌اند و در برخی حفاری‌ها، پناهگاه‌های بیضی و مستطیلی شکل نیز کشف شده‌اند. ساخت و سازها تنها در قسمت کوچکی از شهر انجام شده و به نظر می‌رسد که اینجا به غیر از جنبه تولیدی، از اهمیت سیاسی نیز برخوردار بوده‌است. این احتمال وجود دارد که مکانی به عنوان مقر پادشاه، برای تردد فصلی او به شهر در نظر گرفته شده باشد. از شواهد پیداست که بعضی از سکاها در قرن ۴ پ.م به زندگی کشاورزی، که بیشتر در انحصار مردم بخش جنگلی بود، روی آوردند. در مجموع، تعداد شهرهای دارای برج و بارو و یا بدون استحکامات در بخش‌های جنوبی رود نیپر رو به افزایش گذاشت، که حرفه اصلی مردمشان کشاورزی بود.^۲ بخشی از جمعیت ساکن در گرا^۳ و آلبیا نیز، اصالتی سکایی داشتند. در قرون ۵ و ۴ پ.م، شاهد بروز تغییراتی در فرهنگ استفاده سکاها از مواد و عناصر پیرامون هستیم. در نیمه دوم قرن ۶ پ.م، شکل افسار اسبان به طور کامل تغییر کرد. (تصاویر ۵ و ۱۰) تیغه‌های برنزی با نوک رکابی شکل ناپدید و با مشابه آهنی با گوشه‌های دایره‌ای جایگزین شد. بست‌های مورد استفاده در دوره قبل، اکنون شکلی جدیدی به خود گرفته است؛ آن‌ها دارای دو سوراخ بوده و به تیغه متصل نیستند و همچنین گوشه‌های این بست‌ها اکنون داخل حلقه چفت می‌شود. بست‌های فلزی افسار اسب در این دوره، از جنس آهن و برنز ساخته می‌شدند. این بست‌ها در قرن ۵ پ.م به شکل حرف اس (S) در زبان انگلیسی یا ال (L) برعکس دیده می‌شد؛ اما در قرن ۴ پ.م شاهد ساخت آن‌ها به شکل حرف سی (C)

1. Kamenskoe, Grakov; Gavriilyuk, pp. 28-60

2. Gavriilyuk, pp. 28-85, 155-70

3. chora

هستیم. البته بست فلزی به شکل سی در قرن ۵ پ.م هم یافت شده اما پیداست که استفاده از آن رایج نبوده است. تیر و کمان، همانند قبل، سلاح محبوب این دوره نیز در نظر گرفته می‌شود. (تصویر ۶) شکل کمان بدون تغییر باقی‌ماند اما در ظاهر تیر شاهد تغییراتی هستیم. نمونه‌های پیشین دارای پیکان سه شعبه برنزی و متقارن، با برآمدگی ظریفی روی آن بودند که در گذر زمان دستخوش تغییرات اندکی شد. علی‌رغم بروز این تغییرات، تا پایان زندگانی سکاها، شاهد استفاده از این نمونه تیرها هستیم. سرنیزه‌ها نیز در این دوره به قافله تغییرات پیوستند و اکنون نظاره‌گر کشیدگی بیشتر با حفظ تقارن در آن‌ها هستیم. آکیناکای آهنی با تغییر در اتصال صلیبی و گوشه‌ها، همچنان مورد استفاده است. (تصویر ۷)

در قرن ۵ پ.م، اتصال صلیبی شمشیر نازکتر شده و در انتهای آن از طراحی پنجه حیوانات استفاده می‌شد. (به شکل دو پنجه یا شاخ) بیشتر شمشیرها و خنجرها در قرن ۴ پ.م دارای اتصال صلیبی نازک و سه گوش، شکاف در لبه پایینی و دسته بیضی شکل بودند. استفاده از کلاه‌خود ساخت کوبان، در اوایل قرن ۶ پ.م پایان یافت و در نیمه دوم این قرن، کلاه‌خودهایی از جنس پوست حیوانات و ورقه‌های آهنی جایگزین آن شد. کلاه‌خودهای یونانی همچنان استفاده گسترده‌ای داشت؛ با وجود اینکه نمونه‌های آتنی بیشتر از همه دیده شده، اما مدل‌های کورینتی،^۱ گل‌سیدیسی^۲ و تراسی نیز مورد استفاده بوده‌است. در کنار کلاه‌خودهای یونانی، ساق‌بند‌های آنان نیز از محبوبیت ویژه‌ای در قرن ۴ پ.م برخوردار بوده‌است.^۳ زره‌ها در این دوره تقریباً تمام بدن جنگجو را می‌پوشانده و برای ساخت آن از ورقه‌های برنزی و آهنی استفاده می‌شده است. به نظر می‌رسد که طراحی نوک اشیاء در قرون ۵ و ۴ پ.م، نمونه پیشرفته‌ای از مدل‌های پیشین باشد که اشکال حیوانی و در برخی موارد انسانی، محبوب‌ترین آن‌هاست. در قرن ۵ پ.م، آیین‌های سابق ناپدید و با نمونه‌های جدیدی دارای دسته در طرفین، جایگزین

1. Corinthian
2. Chalcidic
3. knemides

شدند. از این رو، در نیمهٔ دوم قرن ۶ پ.م، شاهد ظهور آیین‌های هستیم که در شهر البیا ساخته و دسته‌های آن در طرفین، با نقوش هیولا تزئین شده‌است. همچنان شاهد حضور تندیس‌های انسانی با سبکی متفاوت، بر روی گورها در قرون ۵ و ۴ پ.م هستیم. دست‌سازها هنوز هم جایگاه خود را در فرهنگ سکایی حفظ کرده اما بروز تغییراتی در سبک آن، اجتناب ناپذیر است. بنابراین برخی از اشکال مورد استفاده برای همیشه ناپدید و با طرح و موضوعات جدید جایگزین شده‌است. (تصویر ۸) بخشی از این تغییرات را می‌توان ماحصل توسعهٔ داخلی و بخش دیگر را نتیجهٔ تأثیرات برون‌مرزی تلقی کرد. کشف حکاکی‌های متعدد در گورستان‌های سلطنتی متعلق به قرن ۴ پ.م که به دست هنرمندان یونانی صورت گرفته، نمایانگر چیزی جز تأثیر عمیق یونانیان در این دوره نیست. برخی از عناصر به کار رفته در اشیاء در قرون ۵ و ۴ پ.م، نشان‌دهندهٔ پیشرفت سکاها نسبت به دورهٔ پیشین است و به دلیل ورود اقوام جدید اوراسیا در نیمهٔ دوم قرن ۶ پ.م به ناحیهٔ شمالی دریای سیاه، شاهد کشف اشیاء وارداتی در محوطه‌های سکایی هستیم. به احتمال زیاد، اختلاط اقوام تازه وارد و سکاها، فرهنگ جدیدی را در منطقه پدید آورد^۱ و همچنین ارتباط نزدیک با یونانیان، موجب گسترش فرهنگ هلنی در منطقه گشت.

دورهٔ پایانی در توسعهٔ فرهنگ سکایی، «فرهنگ سکاها متأخر» نام دارد که از قرن ۳ پ.م تا قرن ۳ میلادی در محدودهٔ کریمه و قسمت‌های جنوبی رود نیپر پدید آمد. این فرهنگ از دیدگاه باستان‌شناسی، وجه اشتراک بسیار کمی با فرهنگ سکایی در قرن ۴ پ.م دارد. فرهنگ سکایی متأخر از ترکیب سنت‌های فرهنگ سکایی، رسوم مردم ساکن در ارتفاعات کریمه، قوم تائوری و یونانیان مجاور دریا در اواخر قرن ۳ پ.م و اوایل قرن ۲ پ.م شکل گرفت. مردم سکای صغیر استقرار یافتند و حرفهٔ اصلی آنان کشاورزی و دامپروری است. تعاملات در این دوره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و سکاها متأخر نقشی میانجی را برای تبادل کالا میان جهان کلاسیک و بربرهای جلگه ایفا می‌کنند.

1. Alekseev, 2003, pp. 168-93

مهمترین مقر سکا‌های کریمه، نیاپولس، پایتخت سکا‌های متأخر بود^۱ که از پایان ربع اول قرن ۲ پ.م تا ربع دوم قرن ۳ میلادی، مورد استفاده قرار گرفت. (تصویر ۱۱) نیاپولیس به دیوار دفاعی دارای برج مجهز، و درون آن خانه‌های سنگی و آجری ساخته شده بود. در معماری ساختمان‌ها از شیوه یونانی استفاده شده و استحکام آن‌ها متغیر است. پناهگاه‌ها و سازه‌های دیگری مرتبط با رسوم بربرها، و همچنین کاخ پادشاهی از قرن ۲ پ.م در نیاپولیس کشف شده‌است. آرامگاه آرگوتوس که در طراحی آن از نیسکوس^۲ با نقش برجسته و کتیبه یونانی استفاده شده، از جمله بناهایی است که در حدود سال ۱۲۵ پ.م، در مقابل کاخی در منطقه دوریس ساخته شده‌است. دومین آرامگاه این دوره در حدود سال ۱۱۵ پ.م و در نزدیکی دروازه‌های نیاپولیس، بیرون از دیوار دفاعی ساخته شده که به مقبره اسکیلوروس مشهور است.^۳ پس از شکست پادشاه سکایی توسط دیوفاتیس در دهه پایانی قرن ۲ پ.م، مقر پادشاهی دوباره ایجاد نشد و نیاپولیس عظمت پیشین خود را از دست داد. مجموعه‌ای از ساختمان‌های یونانی از شروع قرن ۱ پ.م تا پایان حیات نیاپولیس، در بخش شمالی ساخته شد. این مجموعه متعلق به اواسط قرن ۲ و نیمه اول قرن ۳ میلادی، اکنون با نام «کاخ شمالی» شناخته می‌شود. این امکان وجود دارد که نیاپولیس، حداقل برای بعضی از سکا‌های متأخر، پایتختی سیاسی باقی‌مانده باشد. تغییراتی اساسی در نیمه دوم قرن ۱ تا میانه قرن ۲ میلادی، در نیاپولیس رخ داد. با وجود حفظ دیوار دفاعی و بناهای مذهبی، تقریباً ساختمانی در آن باقی نماند. شاید بتوان این امر را نتیجه جایگزینی مردم شهر با کوچ‌نشینانی دانست که از نیاپولیس تنها به عنوان محلی امن برای چادر زدن استفاده می‌کردند. تغییر مذکور و همچنین دگرگونی در آداب تدفین و بروز ویژگی‌های جدید فرهنگی، ما را به این فرضیه می‌رساند که بخشی از سکا‌های متأخر در تلاش برای تداوم

1. Vysotskaya, 1979; Zaitsev, 2004

2. Naikos

طراحی کوچک یا به عبارتی ماکت آرامگاهی که در تزیینات مقبره اصلی در دوران باستان مورد استفاده قرار می‌گرفته.

۳. مقبره به شکل سالم کشف شده‌است، Shul'ts; Zaitsev, 2001

دوران ماقبل خود بوده و بخش دیگر با اقوامی همچون سَرمتیان ادغام شدند.^۱ نیاپولیس بین ربعِ آخرِ قرن ۲ و میانهٔ قرن ۳ میلادی، به زیستگاهی بی‌دفاع با ساختمان‌های پراکنده تبدیل شد.

علاوه بر نیاپولیس، فرهنگِ سکاهاى متأخر را می‌توان از زیستگاه‌های متعددِ آنان (بیش از ۱۰۰ مورد به ثبت رسیده) و گورستان‌های همجواریش شناخت. حفاری‌های اخیر در آک-کایا/ویشنو به ما نشان می‌دهد که این شهر، قبل از نیاپولیس، از اهمیت سیاسی خاصی برای سکاهاى کریمه در قرون ۳ و ۲ پ.م برخوردار بوده‌است. دژی مستحکم و با حافظتِ بالا در این محل ساخته شده که شیوهٔ برپایی آن کاملاً یونانی است.^۲ محوطه‌های باستانیِ مربوط به سکاهاى متأخر، در دو ناحیهٔ اصلی کشف شده‌اند: دامنهٔ کوه‌های کریمه و نواحی همجوار آن و سواحلِ غربی کریمه.^۳ برخی از این موارد همچون شهرهای کالوس‌لیمین و کرکینیتیس، بر روی شهرهای یونانیِ دورانِ پیشین و برخی دیگر در نواحی بکر دایر شده‌اند. تعدادی زیادی از شهرهای ساحلی در این دوره، بنادر تجاری بودند. بولگاناک،^۴ اُست-آلما^۵ و کرمن-کیر،^۶ بزرگترین شهرهای سکاهاى متأخر بعد از نیاپولیس و آک-کایا، در محدودهٔ کریمه بودند^۷ که شاخصهٔ همهٔ آنها، ترکیبی از سنتِ معماری یونانی و سکایی است. گروه خاصی از زیستگاه سکاها، در مجاورتِ بخش‌های جنوبی رود نیپر قرار گرفته‌است.^۸

سکاهاى متأخر را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: سکاهاى دفن شده در تپه‌های مدفون و گورستان‌های مسطح. طاق‌های سنگی زیر تپه قرار داشته و تعدادِ افرادِ مدفون، از چند نفر تا بیش از ۱۰۰ نفر متغیر است. چنین خاکسپاری‌هایی در قرن ۲ پ.م بسیار رواج

. Simonenko, pp. 116-17; Zaitsev, 2004, p.381

۲. تا کنون فقط گزارشات اولیه منتشر شده‌است، 2015, cf. Zaitsev

۳. Smekalova, Koltukhov, and Zaitsev

4. Bulganak

5. Ust-Alma

6. Kermen-Kyr

7. Vysotskaya, 1994; Dashevskaya, 1957; Koltukhov, 1999b

8. Pogrebova; Vyaz'mitina; Gavriilyuk, pp. 317-42

داشته اما مواردی نیز در قرون ۱ و ۲ میلادی مشاهده شده است.^۱ تعداد گورستان‌های مسطح در این دوره شایان ذکر بوده و سه مورد آن در نزدیکی نیاپولیس کشف شده است.^۲ گورستان‌های زیادی حفاری شده که بیشترین بررسی روی بزرگترین آن‌ها، اُست-آلما، صورت گرفته است.^۳ ویژگی بارز گورستان‌های قرون ۲ پ.م تا ۱ میلادی، طاق‌های سنگی بوده که در بسیاری از موارد، زیر لایه‌های خاک مدفون شده است. (در هر گور تا ۴۰ اسکلت انسان) تدفین جنازه به شکل درازکش و بروی پشت انجام شده است. در نیمه دوم قرن ۱ و نیمه اول قرن ۲ میلادی، شاهد تغییراتی تدریجی در خاکسپاری هستیم. در این دوره، طاق‌ها تنها برای گورهای انفرادی دارای اتاق جانبی ساخته شده و دیگر در نمونه‌های دسته‌جمعی یافت نمی‌شوند. همچنین خاکسپاری تنها در گورهای ساده و مسطح صورت می‌پذیرد.^۴

به طور کلی می‌توان اذعان داشت که فرهنگ مادّی سکا‌های متأخر، تفاوت قابل لمسی با همتای یونانی خود در شهرهای همسایه ندارد.^۵ برخی از محققین^۶ بر اساس همین فرض، بخشی از جمعیت شهرهای سکایی در نواحی جنوبی رود نیبر را، یونانی در نظر می‌گیرند. بی‌تردید عناصر کلاسیک دیگر همچون لاتین^۷ و سَرمتیان نیز، نیازمند مشاهده و بررسی است.

۳. فرهنگ معنوی، مذهب و هنر :

فرهنگ غیرمادّی سکایی همچون اسطوره‌شناسی، مذهب، حماسه و غیره، به دلیل فقدان زبان نوشتاری، تنها از طریق شواهد غیرمستقیمی که صحت آن مورد بحث است، استنباط می‌شود. اطلاعات در این زمینه از نوشته‌های مؤلفین کلاسیک، یافته‌های دیگر سُنن ایرانی و شواهد باستان‌شناسی، جمع‌آوری شده است. اسامی خدایان مورد ستایش

1. Koltukhov, 2001; Zaitsev and Mordvintseva, pp. 174-75

2. Babenchikov; Symonovich; Puzdrovskii, 2001

3. Vysotskaya, 1994; Loboda, Puzdrovskii, and Zaitsev; Puzdrovskii and Trufanov

4. Zaitsev and Mordvintseva, pp. 176-77

5. Dashevskaya, 1991; Zaitsev and Mordvintseva, pp. 177-88

6. Gavrilyuk and Krapivina

7. La Tène

سکاه و برابری آن‌ها با همتای یونانی‌شان، توسط هرودوت مورد بررسی قرار گرفته است.^۱ وی ابتدا از تَبیتی^۲ و هستیا^۳ نام برده و در ادامه اسامی پاپایوس (زئوس)،^۴ آپی (گایا)،^۵ ایتسیس (آپولو)،^۶ آرگیمپاسا (افرودیت اورانیا)^۷ و تاگیماسیداس (پوزئیدون)^۸ را ذکر کرده است. اگرچه هرودوت ستایش هراکلیس^۹ و آرس^{۱۰} را نیز مطرح کرده، اما برای آن‌ها اسامی سکایی ذکر نکرده است. پیشینه اسامی خدایان سکایی را می‌توان در ریشه‌های ایرانی جستجو کرد که برخی از آن‌ها نسبت به دیگری، متقاعدکننده‌تر است. معمولا تَبیتی به عنوان الهه آتش، پاپایوس حکمران بهشت و آپی خدای آب‌ها و زمین، شناخته می‌شوند. تصاویر خدایان دیگر واضح نبوده و بیشتر، فرضی به نظر می‌رسد. آرگیمپاسا معمولا به عنوان خدای باروری شناخته شده و با آناهیتا مقایسه می‌شود و همچنین نظاره‌گر قیاس تاگیماسیداس، خدای آب‌ها و محافظ اسب‌ها، با آپام نیات،^{۱۱} خدای اوستایی هستیم. زمانی که هفت خدای دیگر توسط سکاهای پرستیده می‌شدند، تاگیماسیداس از جایگاه مجزایی در لیست هرودوت برخوردار بوده و فقط توسط سکاهای اشرافی پرستیده می‌شده است. جایگاه ایتسیس روشن نبوده و با میترا یا وایو^{۱۲} مقایسه می‌شود و همچنین از شواهد پیداست که می‌توان هراکلیس را به عنوان جد^{۱۳} سکاهای در نظر گرفت. آرس دیگر خدای مجزا در لیست هرودوت بوده و با استناد به او، سکاهای برای هیچ یک از خدایان خود تندیس، قربانگاه و یا معبدی نساختند و آرس از این قاعده مستثنی است.^{۱۴} سمبل‌های مقدس آرس، به شکل سازه‌ای با پایه‌های

1. 4.59, cf. 4.127

2. Tabiti

3. Hestia

4. Papaios (Zeus)

5. Api (Gaia)

6. Goitosyros/Oitosyros (Apollo)

7. Agrimpasa/Artimpasa/Arippasa (Aphrodite)

8. Thagimasadas (Poseidon)

9. Heracles

10. Ares

11. Apam Napāt

12. Vāyu

۱۳. در نسخه اول افسانه، تارگیتائوس و در نسخه دوم، هراکلیس جد سکاهای بوده است. cf. Hdt., 4.5-10

۱۴. برای خدایان سکایی رجوع شود به: Bessonova, pp. 25-59

چوبی و صفحه مربعی روی آن، در سراسر قلمرو گسترده بوده که یک آکیناکس آهنی به عنوان نمادی از آرس، بر روی آن قرار می‌دادند. قربانی کردن گوسفند، بز و اسب برای خدایان امری مرسوم بود، اما این تنها آرس بود که از قربانیان انسانی نیز بهره‌مند می‌شد. بر طبق شواهد باستان‌شناسی، تاکنون حداقل یکی از معابد آرس شناسایی شده که با ارقام هرودوت فاصله زیادی دارد.^۱ نام دیتاگویا^۲ به عنوان دیگر خدای سکایی، توسط سینامونیس،^۳ دختر اسکیلورس، ذکر شده و در پانته‌کاپیوم کشف شده است.^۴ می‌دانیم که سکاها روحانیون حرفه‌ای در اختیار داشتند اما پرسش اصلی این است که آن‌ها زاده جریانی کاملاً مجزا هستند و یا به طور کلی شاهد نمونه توسعه‌یافته پیسترا،^۵ سیستم ایرانی باستانی، در جوامع سکایی هستیم.^۶ گروهی تراپوش^۷ در میان روحانیون وقت حضور داشتند که هرودوت از آن‌ها با عنوان اناریس^۸ و بقراط دروغین^۹ به شکلی دقیق‌تر، با نام آناریس^{۱۰} یاد کرده است. آن‌ها اغلب با شمن‌های شناخته‌شده میان مردم اوراسیا یعنی مئولی‌ها، مقایسه می‌شوند. علی‌رغم وجود اشتراکات میان دو گروه، اساس محکمی برای تشخیص هویت آناریس‌ها وجود ندارد. به گفته هرودوت، قربانی با خون‌ریزی تنها مختص آرس بوده و در بقیه موارد، قربانیان حیوانی را خفه می‌کردند. افسانه اولین انسان و خاستگاهش،^{۱۱} پادشاهان و ساختار جامعه، نقش مهمی را در اسطوره‌شناسی سکایی ایفا می‌کند. این افسانه در میان داستان‌های ایرانیان دیگر منعکس شده و در قالب روایات مختلف، در نوشته‌های مؤلفین کلاسیک مشاهده

1. Boltrik; cf. Alekseev, 1980

2. Dithagoia

3. Senamotis

4. SEG XXXVII, no. 674

5. pištrā

6. Grantovskii; Raevskii, 1977, pp. 145-61; Bessonova, pp. 56-59; Ivantchik, 1999a

۷. فردی که لباس و رفتار خود را از جنس مخالف تقلید می‌کند، transvestite

. Enareēs, ἐνάρεες; 1.105.4; 4.67.2A

9. Pseudo-Hippocrates

10. ἀναρείς, شکل زنانه. anarya

11. i.e., Scythians

می‌شود.^۱ کامل‌ترین نمونه‌ای که کمترین تأثیر هلنی در آن مشاهده می‌شود، توسط هرودوت گردآوری شده‌است. تحلیل این افسانه در کنار دیگر اطلاعات،^۲ به ما نشان می‌دهد که عناصر حائز اهمیت در ایدئولوژی سکاه، به سه گروه یا طبقه اجتماعی ختم شده (جنگجویان، روحانیت و تولیدکنندگان) که زاده سه برادر و فرزندان اولین انسان است. هر طبقه با یکی از سه سطح کیهان، ارتباط مستقیم دارد: طبقه جنگجویان که پادشاهان را نیز شامل می‌شود، به جهان بالایی، روحانیت به سطح میانی و تولیدکنندگان به جهان زیرین وابسته است. ایده خُورنه،^۳ شامل خُورنه پادشاهی (فَر کیانی.م) که در آیین‌های متعدد ایرانی یافت می‌شود، از خورشید زاده شده و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌است. اطلاعات به دست آمده از مؤلفین کلاسیک ما را به این فرض می‌رساند که سکاه، افسانه‌های حماسی متعلق به خود را داشتند. بدین‌گونه، بیشتر رسوم کلاسیک مرتبط با حکمرانی سکاه در آسیا، ریشه در حماسه سکایی دارد.^۴

هنر سکایی با اشکال حیوانی و بیشتر در تزئین اشیاء متنوع و البته روزمره، تعریف می‌شود. (افسار اسب، سلاح، ظروف و غیره) این هنر معروف به «سبک حیوانی» بوده و از الگوهای معدودی (حیوانات مشخص در ژست‌های استاندارد) پیروی می‌کند که در طول زمان، دستخوش تغییراتی شده‌است. اعضای خاصی از بدن حیوانات همچون شاخ، پنجه، سوراخ بینی، دهان هیولاها، گوش‌ها، منقار پرندگان و چشمان حیوانات به طور مشهودی بزرگنمایی می‌شود. در برخی موارد، شاهد طراحی یک حیوان یا قسمتی از بدن آن، بر روی حیوان دیگر هستیم؛ به عنوان مثال در یک مورد، بخشی از شاخ گوزن یا پنجه هیولا، به جای سر پرنده شکاری با منقار خمیده کار شده‌است. این شیوه، «دگرسازی حیوانی» نام دارد.^۵ با وجود ساختارهای متنوع طراحی در بخش‌های مختلف

1. Hdt., 4.5-7, 8-10; Diod. Sic., 2.43; Val. Flac. 6.48-68; IG XIV, 1293A, 94-97; Curt. 7.8, 17-18

2. Grantovskii; Raevskii, 1977, pp. 19-80; Ivantchik, 1999a; idem, 2001b

۳. Xwarrah, شکوه و عظمت، فَر

4. Ivantchik, 1999b; idem, 2005, pp. 162-89, 221-44

5. Kantorovich

قلمرو^۱ سبک حیوانی سکاها کاملاً خودساخته بوده و با نمونه‌های دیگر در مناطق اوراسیا تفاوت دارد.

حیوانات پرتکرار در این سبک هنری را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: پرنندگان، پستانداران و هیولاها. برای هر یک از آنها پیکرنگاری و الگوهای خاصی در نظر گرفته شده‌است. برای پرنندگان شکاری در بیشتر موارد بال‌های باز و کشیده طراحی شده اما در برخی از موارد شاهد ساخت آنها با بال‌های بسته هستیم. سر پرنندگان به هر دو شکل عادی و دگرسازی حیوانی کشف شده‌است. پستانداران بیشتر با پاهای جمع شده زیر بدن ساخته شده و شاهد کشیدگی سر آنها روبه جلو هستیم. در طراحی سر بزها و گوزن‌ها معمولاً چرخش به سمت عقب مشاهده می‌شود و به ندرت این حیوانات را در حالت ایستاده روی پاهای کاملاً صاف می‌یابیم. هیولاها، معمولاً گربه‌سانان، اغلب به شکل ماریچ دور حلقه ساخته شده‌اند که این طراحی، یکی از ابتدایی‌ترین و رایج‌ترین تصویرگری‌های حیوانی به شمار می‌رود. در مواردی دیگر، هیولاها با پاهای خمیده با زاویه ۹۰ و ۱۸۰ درجه نیز کشف شده‌اند. تشخیص گونه‌های حیوانی از یکدیگر مثل گرگ‌ها از گربه‌سانان، گونه گربه‌سانان از یکدیگر و گونه‌های پرنندگان شکاری، به ندرت امکان‌پذیر است و شاید سازندگان هم اهمیتی بر این موضوع قائل نبودند. تشخیص پستانداران همواره آسان بوده و گوزن، بز و قوچ از جمله رایج‌ترین آنها به شمار می‌رود. شایان ذکر است که در برخی از طراحی‌ها، تصاویر گوزن شمالی و اسب را نیز نظاره می‌کنیم. احتمالاً این سه گروه حیوانی نیز، ارتباط مستقیمی با سطوح کیهانی دارند؛ پرنندگان با سطح بالایی (بهشت)، پستانداران با افق میانی (زمین) و در نهایت هیولاها همانند ماهی‌ها و مارها که نقوش آنها کمتر استفاده شده، با سطح پائینی.^۲

استفاده از نقوش مخلوقات خیالی در سبک حیوانی سکایی مرسوم بوده اما در بیشتر موارد، این طرح‌ها از جای دیگری گزیده‌برداری شده‌اند که محبوب‌ترین آنها، گریفین با سر عقاب است. به نظر می‌رسد که این تصویر، وام‌دار خاور نزدیک بوده و در سایت‌هایی

1. e.g., Shkurko, 1976; idem, 2000

2 Raevskii, 1985; Perevodchikova, 1994

کشف شده، که با قلمروی سکاها در تعامل بودند.^۱ گریفین‌ها به ندرت و البته با اعمال تغییراتی، در هنر سکاایی دوره‌های بعدی مورد استفاده قرار گرفتند. این طرح به همراه گریفین با سر شیر، بار دیگر در قرن ۴ پ.م و تحت تأثیر یونانیان نمایان گشت. طرح دیگر و البته کاملاً بومی، گریفین پرنده شکاری با شاخ‌های قوچ است که احتمالاً تجسمی از خُورَنَه است.

سبک حیوانی و فرهنگ باستان‌شناسی سکاایی، به خوبی در اروپای شرقی گسترش یافت؛ هیچ یک از این عناصر در دوران ماقبل سکاایی این منطقه، شناخته نشده بودند. خاستگاه آن همچنان مورد جدال بوده و برخی از محققین بر این باورند که، سبک حیوانی سکاها تحت تأثیر خاور نزدیک، در طول حملات سکاها در قرن ۷ پ.م شکل گرفته است.^۲ فرضیه محکم‌تری این ایده را مطرح می‌کند که این سبک در بخش‌های شرقی دشت‌های اوراسیا و تحت تأثیر هنر چینی، به وجود آمده است. سبک حیوانی به دست آمده از محوطه‌های شرقی،^۳ در مقایسه با نمونه‌های اروپای شرقی^۴ از قدمت بیشتری برخوردار است. بعضی از دانشمندان با تطبیق هر دو ایده به این نتیجه رسیده‌اند که سبک حیوانی به طور همزمان و البته مستقل، در غرب و شرق اوراسیا، متأثر از خاور نزدیک و آسیای صغیر رشد یافته است. فرهنگ کاراسوک^۵ مثالی مناسب برای گروه اول و برنزهای اُردوس^۶ نمونه‌ای برای دسته دو است.^۷

با وجود اینکه انسان‌نگاری پدیده‌ای ذاتی در دین سکاهاست، اما تصویرگری‌های انسانی در آغاز هنر سکاایی، تنها بر روی گورها یافت می‌شود. (تصویر ۱۲)^۸ نقش جنگجویی مسلح، چشم‌بادامی، معمولاً با سبیل و بدون ریش و با دستانی شبیه آلت، بر روی تمامی سنگ قبرها دیده می‌شود. در برخی موارد شاهد اضافه شدن کمربند، کلاه‌خود،

1 Kelermes

2 Artamonov; Pogrebova and Raevskii, pp. 74-163

3 Arzhan burial mound

4 Jettmar; Kossack; Alekseev, 2003, pp. 55-57

5 Karasuk

6 Ordos

7 The "polycentric" theory; Perevodchikova, 1994

8 Ol'khovskii and Evdokimov

شمشیر، خنجر، تبر و گاهی شلاق نیز هستیم. شش تندیس در شمال شرق عراق کشف شد که به طور کلی معرف تندیس‌های ابتدایی سکاها بوده، اما تفاوت‌هایی در نمایش صورت (ریش به جای سیل) و قرارگیری دست‌ها در آن‌ها مشاهده می‌شود. تنها یکی از پیکره‌ها، تبری همراه خود دارد که آن هم به شکلی غیرمنتظره، به جای آویزان بودن از کمر بند، در دست اوست. ممکن است که این پیکره‌ها متعلق به کریمه‌ای‌ها یا سکا‌های حاضر در نبرد خاور نزدیک باشد که در آن‌جا مستقر شده و به مرور فرهنگ خود را از دست دادند. هنر سکایی در دوره‌های مختلف، در معرض تأثیرات خارجی بوده‌است. مهمترین دگرگونی در هنر سکایی، تأثیر پذیرفتن آن از هنر خاور نزدیک، در خلال نبرد با آنان در قرن ۷ پ.م بود. ظروف و دیهیم‌هایی که به وضوح، غنیمت یا پیشکشی دیپلماتیک از خاور نزدیک بوده، در گورستان‌های کِلِرمس و لیتوی کشف شده‌است. در طراحی این اشیاء از نقوش حیوانی مرسوم سکاها استفاده نشده اما در همین دوره، مواردی دیگر دارای این نقوش، احتمالاً توسط هنرمندان خاور نزدیک برای سکاها ساخته شده‌است.^۱ در حالی که کالاهای مختلفی به قلمروی سکاها وارد می‌شد، تعداد بیشماری از ساخته‌های خاور نزدیک به جوامع سکایی راه نیافت و دیگر تولید نشد. تشابه میان این کشفیات و اشیاء یافت‌شده در تپه زیویه کردستان، خودنمایی می‌کند،^۲ که اعلام نظر پیرامون محل دقیق اکتشاف، شیوه حفاری و خاستگاه این دست‌سازه‌ها بسیار دشوار است.^۳

سبک حیوانی در قرن ۵ پ.م، به دلیل افزایش نفوذ یونانیان و همچنین توسعه داخلی، دستخوش تغییراتی شد. این امکان نیز وجود دارد که ظهور اقوام جدید از شرق، نوآوری‌هایی را به وجود آورده باشد. نقوش از قالب طرح‌واره خارج شده و چشم‌ها، گوش‌ها و دهان حیوانات به شکلی واقع‌گرایانه ترسیم می‌شوند. سطح بدن حیوانات صیقلی‌تر شده و به طور همزمان، قسمت‌های مشخصی از بدن حیوانات و پرندگان، بیش از پیش بزرگنمایی می‌شود. برای مثال، منقار پرندگان به شکل ماریچی بزرگ طراحی

1. Chernenko, 1980; Metdepenninghen; Kisel', 1997; idem, 1998

2. Godard; Ghirshman

3. Muscarella

می‌شود. دگرسازی حیوانی همچنان محبوب بوده و استفاده از پای پستاندار یا هیولا در این تکنیک رواج دارد. نقش ماهی همچنان کاربرد اندکی داشته و طرح گوزن شمالی در بخش جلگه، به تعداد بیشتری به چشم می‌خورد. به تصویر کشیدن مجالس در سبک حیوانی قرون ۷ و ۶ پ.م، از جایگاهی برخوردار نبوده و حیوانات به صورت تنها و در موارد نادری به شکل ترکیب متضاد، ترسیم می‌شدند. از قرن ۵ پ.م به بعد و متأثر از هنر ایرانی-یونانی، شاهد نمایش صحنه‌هایی از نبرد حیوانات هستیم. همچنین مهمترین دلیل پدید آمدن نقوش گیاهی در هنر سکایی، چیزی جز تأثیر یونانی نیست. بی‌تردید کمترین الگو برداری از هنر یونانی در این دوره، متعلق به سنگ قبرهاست. شیوه ترسیم صورت دگرگون شده که گرد شدن چشم‌ها، استفاده کم از سبیل و افزایش ریش، دستاورد آن است. طراحی و شیوه قرارگیری دست‌ها دچار تغییر شده؛ همواره یک ریتون در دست چپ قرار دارد و شمشیر از جلوی پیکره به طرفین، نقل مکان کرده‌است. در قرن ۴ پ.م شاهد افزایش نفوذ هنر یونانی در میان سکاها هستیم. استفاده از سبک حیوانی ادامه یافته اما تمامی تولیدات، همچون حکاکی‌ها و پلاک‌ها، تحت تأثیر شدید و یا به دست یونانیان ساخته می‌شود. بعضی از آن‌ها دارای نقوش حیوانی و تعداد زیادی، نقوش انسانی و مجالس را در خود جای داده‌اند. معمولاً نقوش برگرفته از سنی سکایی است اما در برخی موارد مثل داستان آشیل، شاهد انتخاب سوژه‌های یونانی هستیم. بعضی از اشیاء کشف شده در تپه‌های مدفون سکایی، کاملاً یونانی بوده و در سبک هنری و سوژه، هیچ ارتباطی به سکاها ندارد.^۱ به طور همزمان، نقوش انسانی با تزئینات کاملاً سکایی همچون تصویر خدای مؤنث، معروف به «معشوقه حیوانات» از تپه‌های مدفون آکساندروپل و گریفین به دست آمده از اسلونوسکایا بلیزنیسا^۲ نیز، پدید آمد. اشیاء ساخته شده توسط هنرمندان یونانی، در تمام گورستان‌های اشرافی قرن ۴ پ.م، یافت می‌شود. شماری از سلاح‌های تشریفاتی سکاها که در ساخت آن‌ها الگویی یکسان به کار رفته، در تپه‌های مدفون متفاوتی کشف شده‌است. تمام این

1. e.g., the earrings from Kul'-Oba

2. Slonovskaya Bliznitsa

تسلیحات در یک کارگاه، به شکلی سفارشی برای تعدادی از حکمرانان سکا و یا پیشکشی دیپلماتیک برای شاهان بوسپوران ساخته می‌شدند. برای مثال می‌توان به خنجر با داستان آشیل بر روی آن که از سایت‌های چرتوملیک، ملیتوپل،^۱ پنج برادر ۸ و ایل اینتسی^۲ کشف شده است، اشاره کرد. (تصویر ۱۳)^۳

شماری از نقوش ترسیم شده بر روی اشیاء فلزی، تصویری از افسانه‌های سکایی است که از منابع نوشتاری شناخته می‌شوند. برای مثال می‌توان از نقوش ظروف آیینی ساخت یونان که از گورستان‌های کاستی^۴ و یا تپه‌های مدفون کول‌آبا در کریمه (تصویر ۱۴) به دست آمده، یاد کرد. در این نقوش، افسانه‌های سکایی و جدال سه فرزند هراکلیس به روایت هرودوت، به تصویر کشیده شده است.^۵ افسانه الهه آگپید،^۶ مادر سه برادر، از دیگر موارد مرتبط است که به دفعات شاهد تکرار آن هستیم. در هنر یونانی-سکایی قرن ۴ پ.م، خلق مجدد تصاویری تکراری دیده شده، که به احتمال فراوان از لحاظ اسطوره‌شناسی و مذهبی، حائز اهمیت است. در چنین مواردی، تصویر زنی (به طور مشخص الهه) در حالت نشسته دیده می‌شود که یک مرد یا فرد جوان، در مقابل او ریتونی^۷ را در دست دارد. در یک مورد (یک بشقاب از محوطه ساخوکا)، نقش دو نفر در مرکز مجلسی با حضور افرادی دیگر قرار گرفته که تصویر دو سکایی در حال نوشیدن از یک ریتون، مکررا در هرکدام تکرار شده است. (این صحنه، مجلس برادری نام دارد) ممکن است که مجالس دیگر از این قبیل دارای اهمیت اسطوره‌شناسی و حماسی باشد، اما تفسیر مشخص آن‌ها، بر پایه فرضیات صورت می‌گیرد. (شانه کشف شده از سایت سولوخا، کاسه از گامائوا موگیلا و ظرف از چرتوملیک و غیره)

1. Melitopol

2. Il'inty

3. Stähler and Nieswandt

4. Chastye

5. IV, 8-10; Raevskii, 1977, pp. 31-36

6. anguiped

7. Kul'-Oba, Chertomlyk, Oguz, Verkhni Rogachik, 1st Mordvinovskii, Melitopol, Nosaki 4, Raevskii, 1977, pp. 95-100; Bessonova, pp. 98-107

پیکره‌های انسانی، بیشترین پیروی از هنر دیرینه سکاها را داشتند. طیف گسترده‌ای از پیکره‌ها در قرن ۴ پ.م، جزئی از سنت سکاها بود. با این وجود، نفوذ یونانیان در پیکره‌های یافت‌شده از این دوره در منطقه کریمه، کاملاً مشهود است.^۱ طراحی جزئیات در این قبیل پیکره‌ها، به ویژه در سلاح و لباس، با نمونه‌های سکایی تفاوت ملموسی دارد.

آثار هنری سکاها در بسیاری از موزه‌های جهان، چه در روسیه و اوکراین و چه خارج از آن نگهداری می‌شود. بزرگترین مجموعه آثار سکایی در موزه اِرمیتاژ واقع در سنت‌پترزبورگ (محل کشف بسیاری از اشیاء در حفاری‌های قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی) و گنجینه تاریخی اوکراین در کی‌یف (بیشترین نمونه‌ها از حفاری‌های قرن ۲۰ میلادی) یافت می‌شود. مجموعه‌های دیگری با ارزش پایین‌تر نیز در موزه تاریخی و موزه هنر مردم مشرق زمین در مسکو، مؤسسه باستان‌شناسی (انجمن علوم اوکراین) و موزه‌های منطقه‌ای همچون موزه خارکوف،^۲ زاپوروژی،^۳ اِدسا^۴ و کرک^۵ نگهداری می‌شود. همچنین شما می‌توانید نظاره‌گر کلکسیون‌های کوچکی از هنر سکایی در موزه‌های آنتیک‌نساملونگ^۶ (برلین)، لوور (پاریس)، آشمولین^۷ (آکسفورد) و متروپولیتن (نیویورک) باشید. آثار هنری سکاها در موقعیت‌های مختلف، به صورت نمایشگاه دوره‌ای در معرض بازدید عموم قرار داده می‌شود.^۸

هنر سکایی بدیع با غروب فرهنگ باستان‌شناسی سکاها، در اوایل قرن ۳ پ.م پایان یافت. قسمت‌هایی از پیکره و دیوارنگاره‌های سکایی، متعلق به آیین یونانی، در نیاپولیس کشف‌شده که به احتمال زیاد توسط اساتید یونانی ساخته شده‌است. با این

1. Privetnoe, Chernomorskoe
2. Kharkov
3. Zaporozhye
4. Odessa
5. Kerch
6. Antikensammlung
7. Ashmolean

۸. برای بهترین بازسازی‌ها رجوع شود به:

Amandry and Schiltz; Piotrovsky, Galanina, and Grach; Rolle, Müller-Wille, and Schietzel; Schiltz; Reeder

حال، سنت طراحی سنگ قبرها با اشکال انسانی در دوره سکاهای متأخر همچنان پابرجا ماند و اغلب، پیکره‌های زُخت انسانی در گورستان‌ها به کار می‌رفت. نمونه طرح‌های جدید به وضوح از کیفیت پایینی برخوردار بودند و تشخیص جزئیات در آن‌ها، امری بسیار دشوار بود.^۱ در پاره‌ای از موارد، پیکره‌های کشف‌شده از آرامگاه‌ها، با موارد به دست آمده از قلمروی بوسپوران قابل مقایسه است.

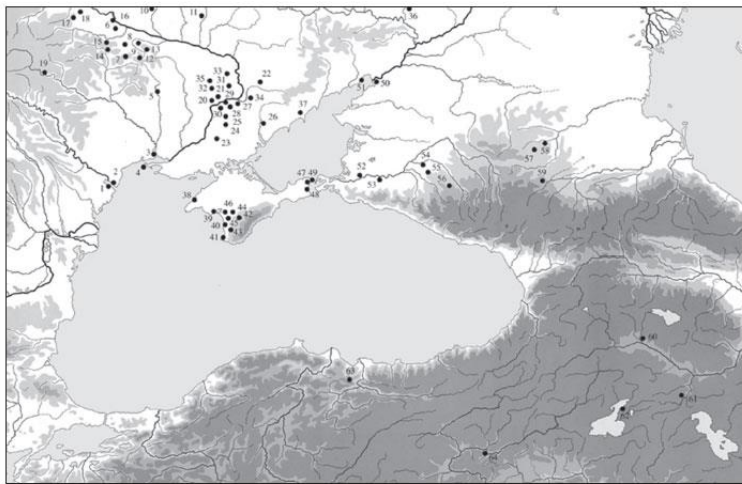
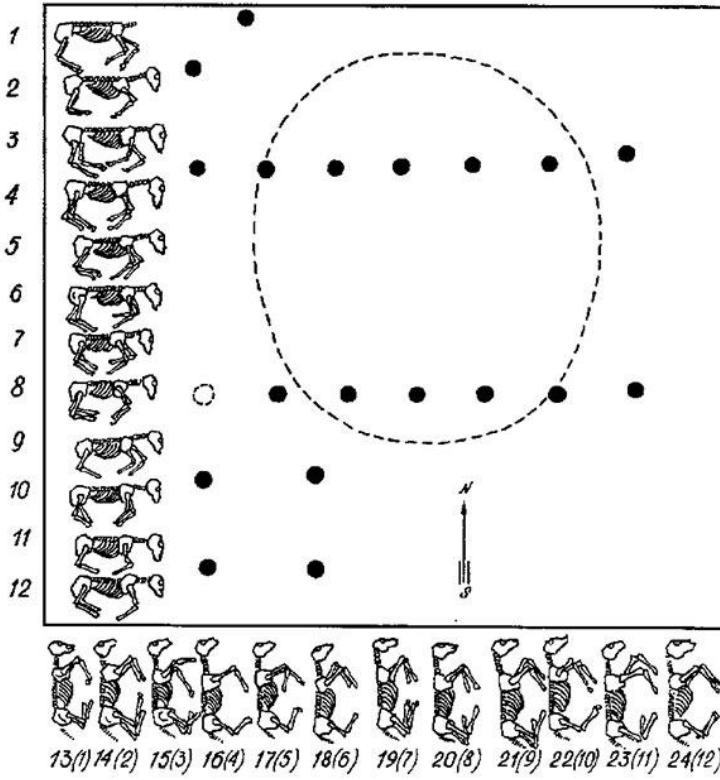


Figure 1. Scythia, with the sites mentioned in the articles.

Alexandropol	32	Kamenskoe	29	Nikonon	2	Sinyavka	6
Ayanis-kale	62	Kelermesskaya	55	Norsuntepe	64	Solodka	10
Baby	20	Kerkinitis	39	Nosaki	34	Solokha	30
Bastam	61	Kermen-Kyr	44	Novogrigr'evka	22	Starshaya Mogila	10
Belskoe	11	Khotovskoe	18	Novozavedennoe	58	Steblevo	6
Berdianskii	37	Kostromskaya	56	Nymphaeum	48	Taganrog	51
Berezan	4	Kozel	25	Oguz	24	Teisebatini	60
Bobrica	9	Krasnoe Znamiya	57	Olbia	3	Temir-gora	47
Bol'shaya Cymbalka	28	Krasnokutskii	33	Ostraya Tomakovskaya		Tolstaya Mogila	20
Bulganak	45	Krivorozhskii	36	Mogila	31	Trakhtemirovo	16
Chernomorskoe	38	Kuil-Oba	47	Panticapaeum	47	Tyras	1
Chersonesos	41	Kulakovskii	43	Pastyrskoe	12	Tyritake	47
Chertomlyk	21	Litoi	5	Perepyatikha	17	Ulskaya	54
Chmyreva Mogila	28	Medvin	15	Popovka	10	Ulyap	54
Dar'evka	7	Melitopol	26	Portmeus	49	Ust-Alma	40
Elizavetinskoe	53	Mordvinovskii	23	Privetnoe	46	Verkhonii Rogachik	30
Elizavetovka	50	Motroninskoe	13	Raskopana Mogila	20	Volkovey	10
FiveBrothers	50	Myrmekion	49	Repyakhovataya Mogila	8	Zavadsкая Mogila	20
Gaimanova Mogila	27	Nartan	59	Ryzhanovka	14	Zhabotin	9
Gulyai Gorod	9	Neapolis	42	Seven Brothers	52	Zheltokamenka	35
Imirler	63	Nemirovskoe	19	Shumeiko	10	Zolotoi	42
Kalos Limen	38						

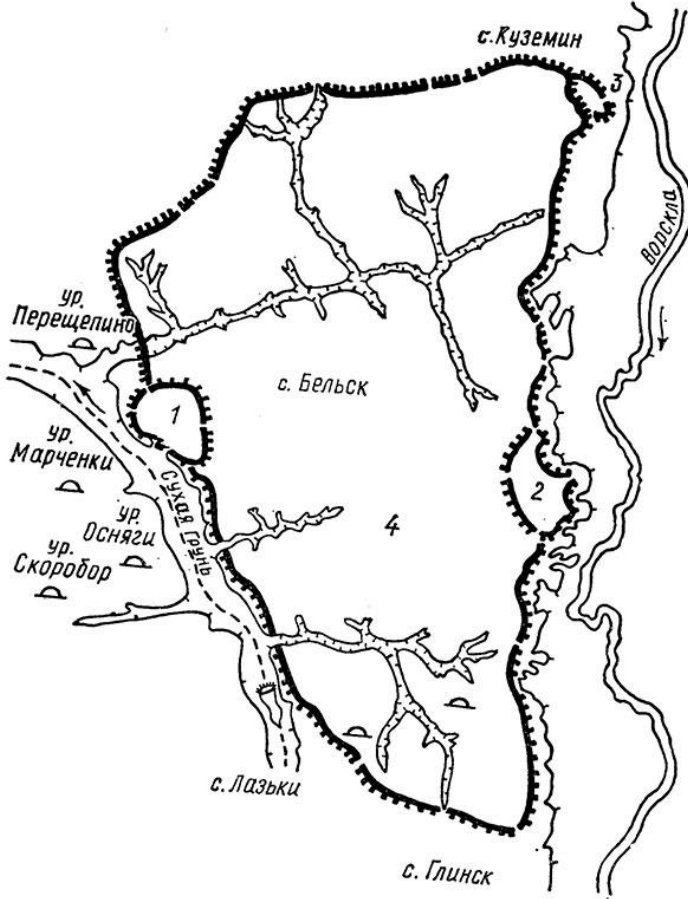
تصویر ۱. سکا، با سایت‌های ذکر شده در مقاله‌ها



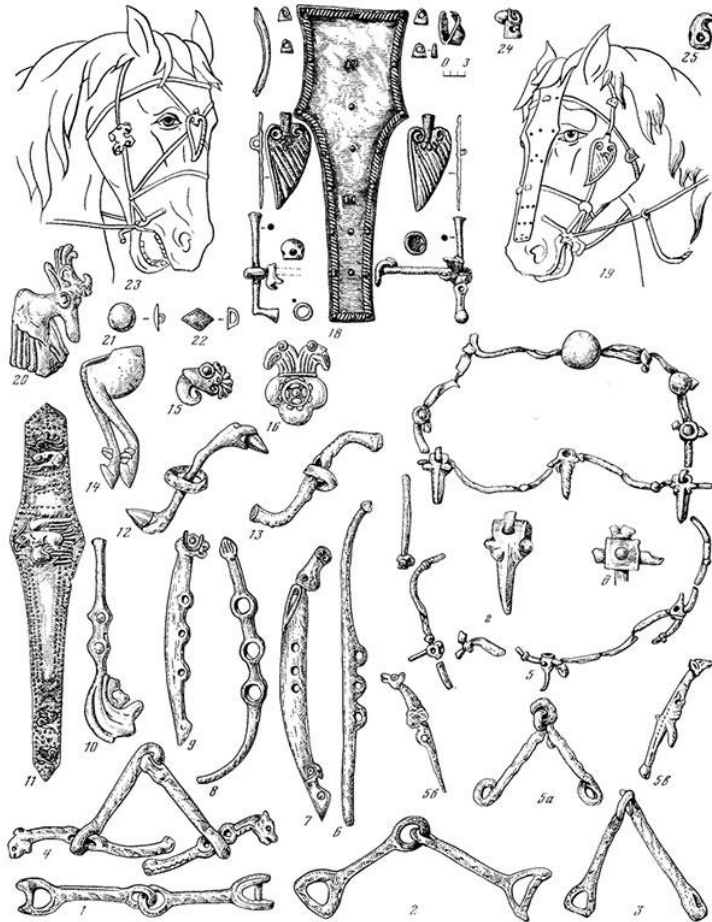
تصویر ۲. معبد در تومولوس، طراحی شماتیک توسط نیکولای ویس洛夫سکی ۱۹۰۴



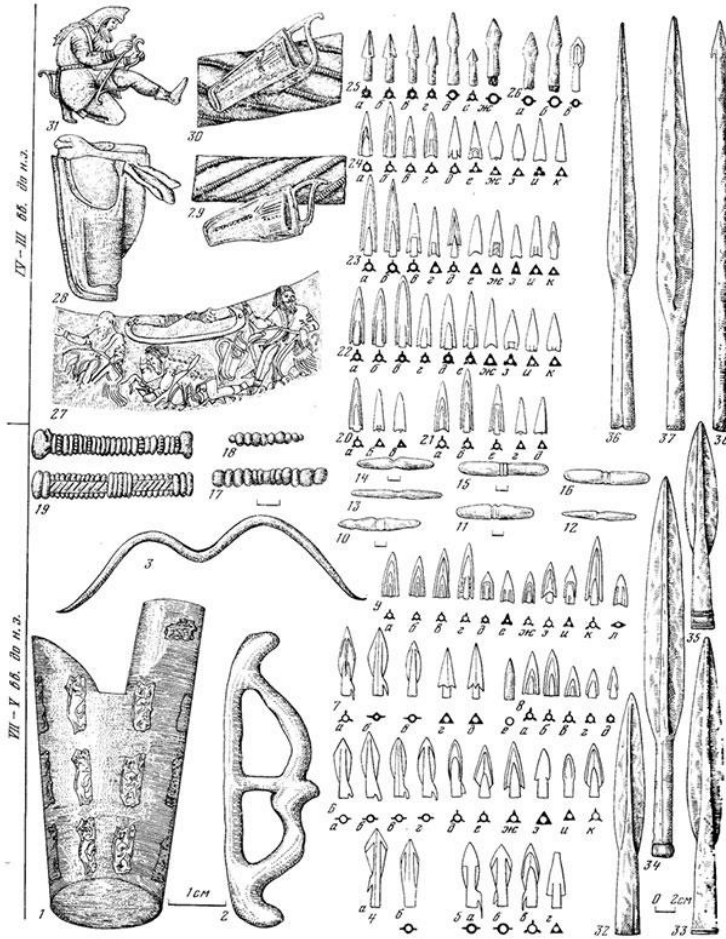
تصویر ۳. شمشیر کیرمس



تصویر ۴. نقشه بلسکو



تصویر ۵. لوازم سوارکاری سکاه، قرون ۷ تا ۵ پ.م



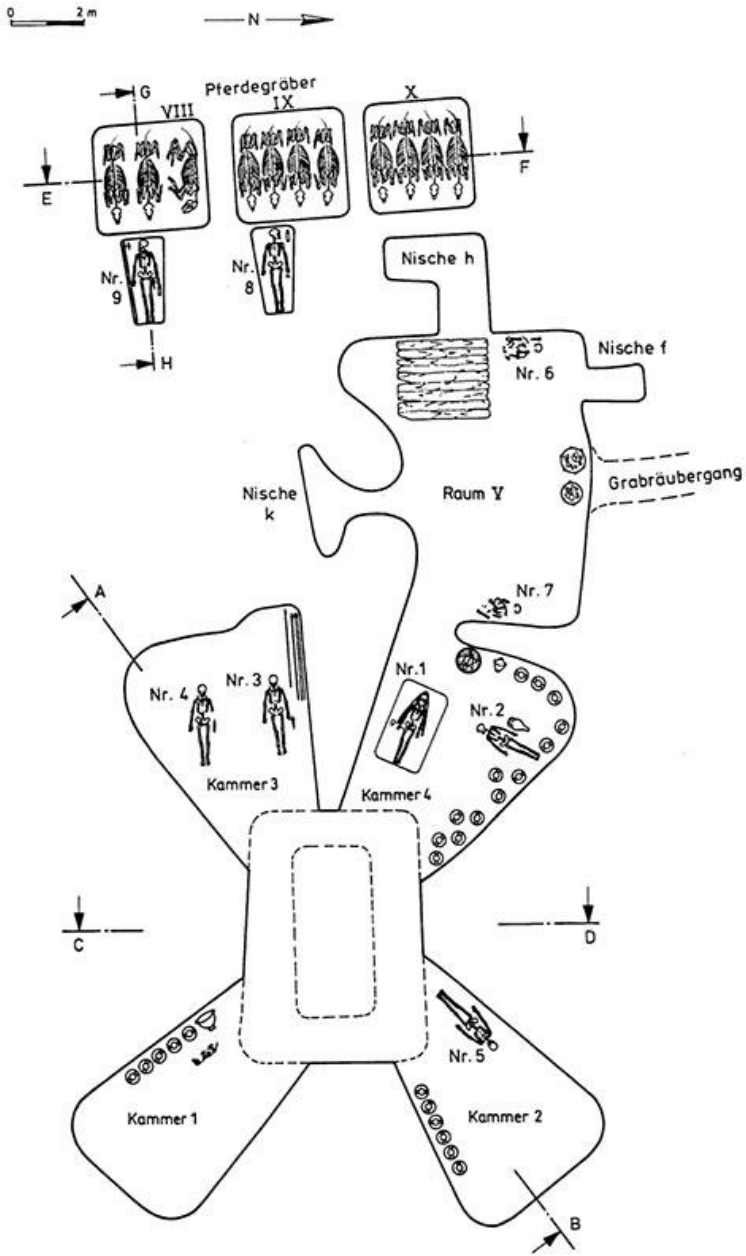
تصویر ۶. کمان سکاکی و گوربتوی



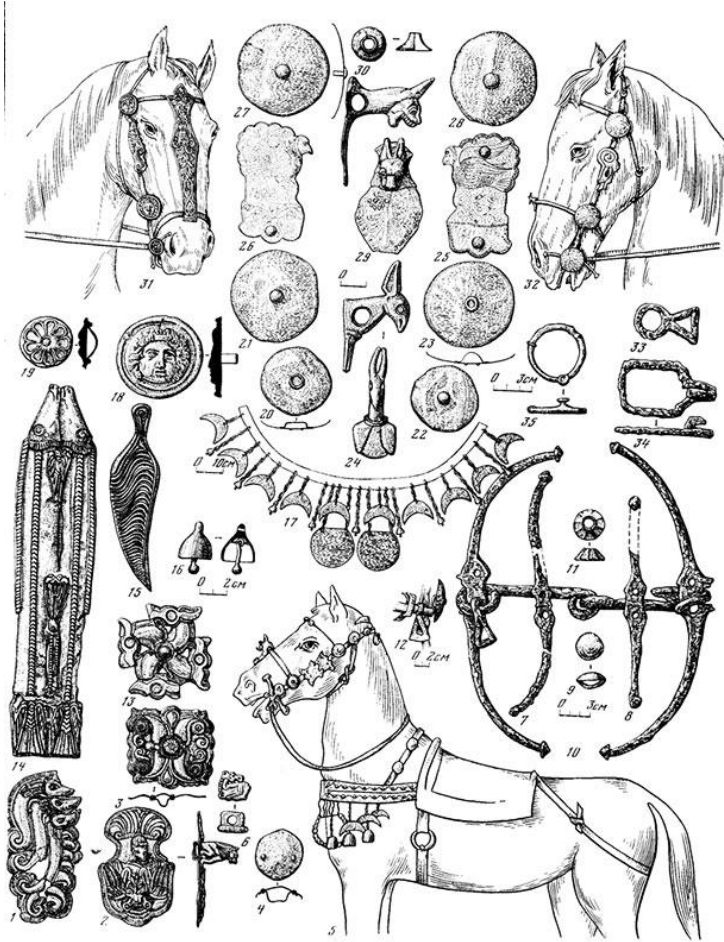
تصویر ۷. شمشیر سکایی، خنجرها به همراه غلاف، تبرها



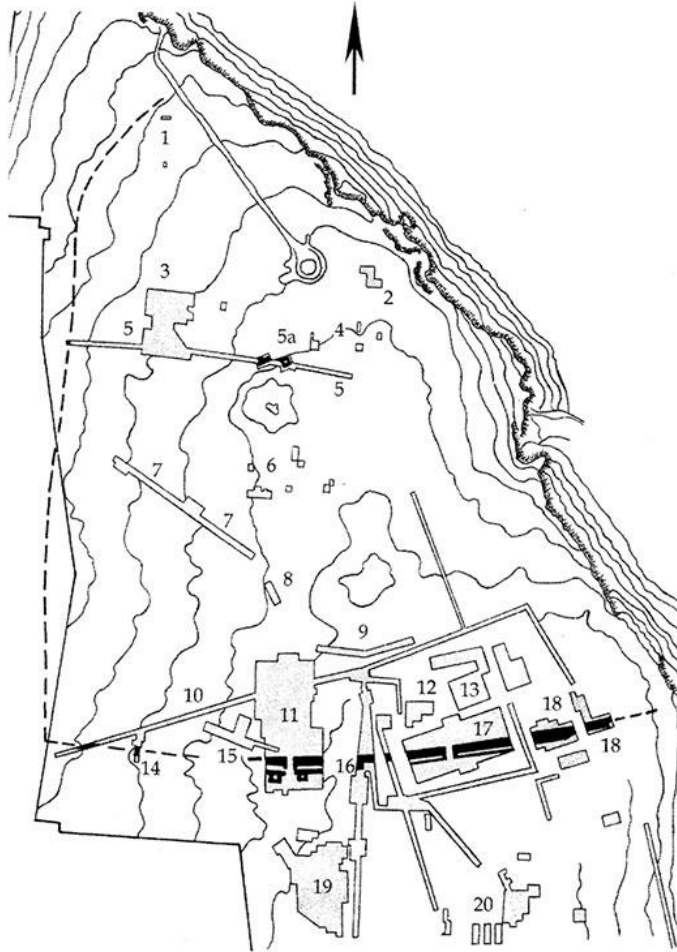
تصویر ۸. اشیاء با نقوش حیوانی



تصویر ۹. نقشه آرامگاه مرکزی و اسبها، آرامگاه چرتوملیک



تصویر ۱۰. تجهیزات سوارکاری سکاها، قرن ۴ پ.م

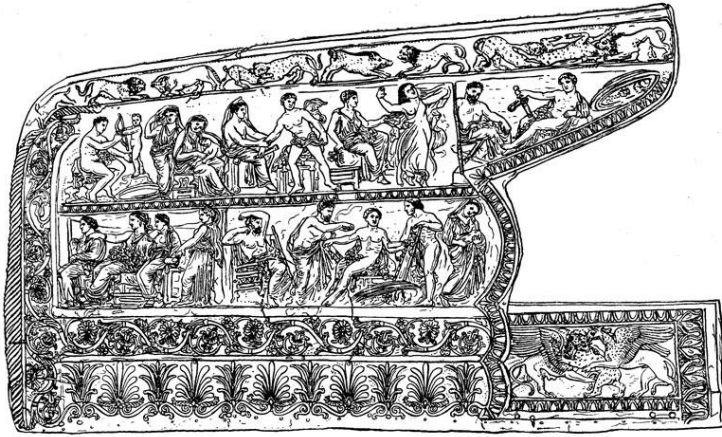


0 100 M

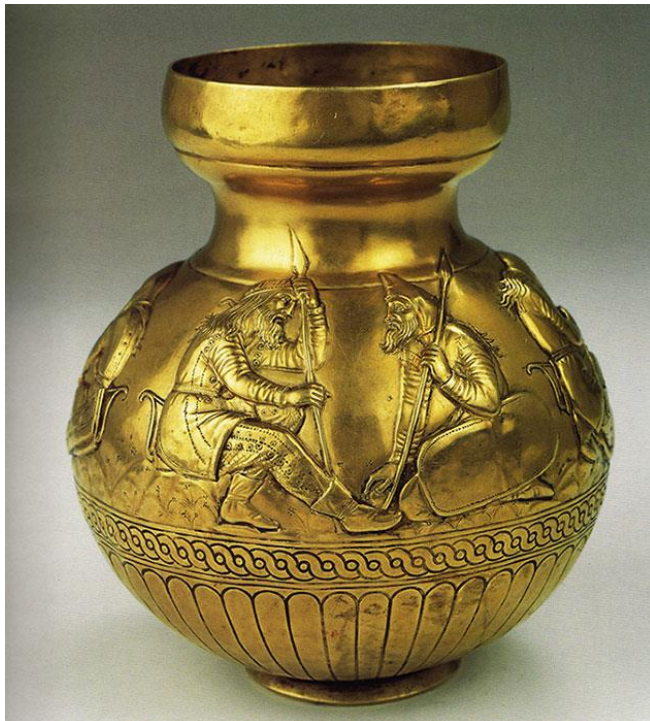
تصویر ۱۱. نقشه نیاپولیس



تصویر ۱۲. سنگ قبر با نقوش انسانی



تصویر ۱۳. گوریتوس با زندگی آشیل بر روی آن، چرتوملیک



تصویر ۱۴. ظروف آئینی از تپه‌های مدفون کول‌آبا

منابع و مأخذ:

- Abbreviations (classical sources follow Oxford Classical Dictionary).
- CIRB: Corpus Inscriptionum Regni Bosporani, ed. V. Struve, Moscow, 1965.
- IG XIV: Inscriptiones Graecae XIV: Inscriptiones Siciliae et Italiae, additis Galliae, Hispaniae, Britanniae, Germaniae inscriptionibus, ed. by Georg Kaibel, Berlin, 1890.
- IosPE: Inscriptiones antiquae orae septentrionalis Ponti Euxini graecae et latinae, ed. Basilius [Vasilii] Latyshev, 3 vols., St. Petersburg, 1885-1916.
- OAK: Otchet Imperatorskoï arkheologicheskoi kommissii (St. Petersburg, 1859-1916).
- SAA: State Archives of Assyria, Helsinki, 1987- (IV= I. Starr, ed., Queries to the Sungod: Divination and Politics in Sargonid Assyria, Helsinki, 1990).
- SEG: Supplementum Epigraphicum Graecum, Leiden, Amsterdam, 1923-
- Andreï Yu. Alekseev, "O skifskom Arese" (On Scythian Ares), Arkheologicheskii sbornik Gosudarstvennogo Ėrmitazha 21, 1980, pp. 41-43.
- Idem, "Kurgan Chmyreva Mogila i data ego sooruzheniya" (The Chmyreva Mogila burial mound and the date of its construction), Soobshcheniya Gosudarstvennogo Ėrmitazha 50, 1985, pp. 31-35.
- Idem, "O datakh skifskikh kurganov Baby i Raskopana Mogila" (On the dates of the Scythian burial mounds Baby and Raskopana Mogila), Soobchsheniya Gosudarstvennogo Ėrmitazha 52, 1987, pp. 28-31.
- Idem, Khronografiya Evropeïskoï Skifii VII-IV vekov do n.è. (Chronography of European Scythia in the 7th-4th centuries BCE), St. Petersburg, 2003.
- Pierre Amandry, B. B. Piotrovskij, and Véronique Schiltz, eds., Or des Scythes: trésors des musées soviétiques, Paris, 1975.
- Svetlana I. Andrukh, Nizhnedunaïskaya Skifiya v VI-nachale I v. do n.è. (Scythia of the Lower Danube between the 6th and early 1st century BCE), Zaporizhya, 1995.
- Mikhail I. Artamonov, "Proiskhozhdenie skifskogo iskusstva" (The origins of Scythian art), Sovetskaya arkheologiya, 1968, no. 4, pp. 27-45.

- Vladimir P. Babenchikov, “Nekropol’ Neapolya Skifskogo” (The necropolis of Scythian Neapolis), in Pavel N. Shul’ts, ed., *Istoriya i arkheologiya drevnego Kryma*, Kiev, 1957, pp. 94-141.
- Valery M. Batchaev, “Drevnosti predskifskogo i ranneskifskogo periodov” (Antiquities from the pre-Scythian and early Scythian periods), in Vladimir I. Markovin, ed., *Arkheologicheskie issledovaniya na novostroïkakh Kabardino-Balkarii*, Nalchik, 1985, II, pp. 7-115.
- Svetlana S. Bessonova, *Religioznye predstavleniya skifov* (Religious concepts of the Scythians), Kiev, 1983.
- Svetlana S. Bessonova and Sergeï A. Skoryï, *Motroninskoe gorodishche skifskoi èpokhi* (The city-site of Motroninskoe from the Scythian period), Kiev, 2001.
- Rainer M. Boehmer, “Skythische Grabstelen aus Muğesir (Nordost-Irak),” *Baghdader Mitteilungen* 29, 1998, pp. 81-94.
- Yuriï V. Boltrik, “Svyatilishche Areya v urochishche Nosaki” (The sanctuary of Ares at Nosaki), in *Arkheologicheskie issledovaniya na Ukraine v 1976-1977 gg. Tezisy*, Uzhgorod, 1978, pp. 61-62.
- Yuriï V. Boltrik, Elena E. Fialko, and Nikolaï N. Cherednichenko, “Berdyanskiï kurgan” (The Berdyansky burial mound), *Rossiïskaya arkheologiya*, 1994, no. 3, pp. 140-56.
- Pierre Briant, *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, Winona Lake, In., 2002.
- Evgeniï V. Chernenko, *Skifskiï dospekh* (Scythian armor), Kiev, 1968.
- Idem, “Drevneïshie skifskie paradnye mechi (Melgunov i Kelermes)” (The earliest Scythian ceremonial swords [Melgunov and Kelermes]), in Alekseï I. Terenozhkin et al., eds., *Skifiya i Kavkaz*, Kiev, 1980, pp. 7-30.
- Evgeniï V. Chernenko et al., *Skifskie pogrebal’nye pamyatniki stepei severnogo Prichernomor’ya* (Scythian funerary sites in the steppes of the Northern Pontic Region), Kiev, 1986.
- Jan Chochorowski and Sergeï Skoryï, “Die Zentralbestattung des Gross-Grabhügels von Ryžanovka im rechtsseitigen Teil des ukrainischen Waldsteppengebietes, Pratiques funéraires dans l’Europe des XIIIe-IVe s. av. J.-C.,” in Vasillica Lungu, ed., *Actes du IIIe Colloque International d’archéologie funéraire*, Tulcea, 2000, pp. 105-22.

- Olga D. Dashevskaya, "Skifskoe gorodishche Krasnoe (Kermen-Kyr)" (The Scythian city-site of Krasnoe [Kermen-Kyr])," *Kratkie soobshcheniya Instituta istorii material'noi kul'tury* 70, 1957, pp. 108-17.
- Idem, *Pozdnie skify v Krymu: Svod arkheologicheskikh istochnikov D1-7* (The Late Scythians in the Crimea, Corpus of archeological sources D1-7), Moscow, 1991.
- Dmitrii I. Evarnitskiĭ, "Iz vlechenie iz otcheta o raskopkakh, proizvedennykh letom 1897 g. bliz s. Mikhailovo-Apostolova, Khersonskoi gub. i uезда" (Extract from the report on the excavations carried out in the summer of 1897 near the village of Mikhailovo-Apostolovo, in the Kherson Province and District), *Otchet Imperatorskoi Arkheologicheskoi Komissii za 1897 g.*, St. Petersburg, 1900, pp. 133-37.
- Elena E. Fialko, "Pogrebal'nyi kompleks kurgana Oguz" (The funerary complex of the Oguz burial mound), in Evgenii V. Chernenko, Vyacheslav Yu. Murzin, and Sergei A. Skoryi, eds., *Drevnosti skifov*, Kiev, 1994, pp. 122-44.
- Olena J. Fialko and Yuri Boltrik, *Napad skifiv na Trakhtemirovs'ke gorodishche* (Scythian attack on the city-site of Trakhtemirovo), Kiev, 2003.
- Ludmila K. Galanina, *Die Kurgane von Kelermes: "Königsgräber" der frühskythischen Zeit*, Moscow, 1997.
- Nadezhda A. Gavriilyuk, *Istoriya ekonomiki Stepnoi Skifii VI-III vv. do n.è.* (The history of the economy of the Steppe Scythia in the 6th-3rd centuries BCE), Kiev, 1999.
- Nadezhda A. Gavriilyuk and Valentina V. Krapivina, "Nizhnedneprovskie gorodishcha (k problem vznikeniya i razvitiya)" (City-sites of the Lower Dnieper [on the problem of origin and development]), *Bosporskie chteniya* 6, 2005, pp. 68-69.
- Roman Ghirshman, *Tombe princière de Ziwiyé et le début de l'art animalier scythe*, Paris, 1979.
- André Godard, *Le trésor de Ziwiyé (Kurdistan)*, Haarlem, 1950.
- Nonna L. Grach, "Kul-Oba Studies," *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia* 7, 2001, pp. 5-43.
- Boris N. Grakov, *Kamenskoe gorodishche na Dnepre* (The city-site of Kamenskoe on the Dnieper), Moscow, 1954.

- Edvin Grantovskij, *Indoiranische Kastengliederung bei den Skythen*, XXV Internationaler Orientalisten-Kongress, Vorträge der Delegation der USSR, Moscow, 1960.
- Varvara A. Il'inskaya, *Skify dneprovskogo lesostepnogo levoberezya (kurgany Posul'ya)* (Scythians from the forest-steppes on the left bank of the Dnieper [Burial mounds from the Sula Region]), Kiev, 1968.
- Idem, *Ranneskifskie kurgany basseina r. Tyasmin* (Early Scythian burial mounds in the basin of the Tyasmin River), Kiev, 1975.
- Varvara A. Il'inskaya, Boris N. Mozolevskii, and Alekseï I. Terenozhkin, "Kurgany VI v. do n.è. u s. Matusov" (Burial mounds of the 6th century BCE near the village of Matusov), in Alekseï I. Terenozhkin et al., eds., *Skifiya i Kavkaz*, Kiev, 1980, pp. 31-63.
- Varvara A. Il'inskaya and Alekseï I. Terenozhkin, *Skifiya VII-IV vv. do n.è.* (Scythia in the 7th-4th centuries BCE), Kiev, 1983.
- Askold I. Ivantchik, *Les Cimmériens au Proche-Orient*, Fribourg and Göttingen, 1993.
- Idem, *Kimmeriïtsy: Drevnevostochnye tsivilizatsii i stepnye kochevniki VIII-VII vv. do n.è.* (The Cimmerians: Ancient eastern civilizations and steppe nomads in the 8th-7th centuries BCE), Moscow, 1996.
- Idem, "Une légende sur l'origine des Scythes (Hdt. IV, 5-7) et le problème des sources du Scythikos logos d'Hérodote," *Revue des études grecques* 112, 1999a, pp. 141-92.
- Idem, "The Scythian 'Rule over Asia': The Classical Tradition and the Historical Reality," in Gocho R. Tsetskhladze, ed., *Ancient Greeks West and East*, Leiden, 1999b, pp. 497-520.
- Idem, *Kimmerier und Skythen: Kulturhistorische und chronologische Probleme der Archäologie der osteuropäischen Steppen und Kaukasiens in vor- und frühskythischer Zeit*, Moscow, 2001a.
- Idem, "La légende "grecque" sur l'origine des Scythes (Hérodote 4.8-10)," in Valérie Fromentin and Sophie Gotteland, eds., *Origines gentium*, Bordeaux, 2001b, pp. 207-20.
- Idem, *Am Vorabend der Kolonisation: Das nördliche Schwarzmeergebiet und die Steppennomaden des 8.-7. Jhs. v. Chr. in der klassischen Literaturtradition: Mündliche Überlieferung, Literatur und Geschichte*, Berlin and Moscow, 2005.

- Idem, “K voprosu o skifskomazyke” (On the problem of the Scythian language), *Vestnik Drevnei Istorii*, 2009, no. 2, pp. 62-88.
- Idem, “The Funeral of Scythian Kings: The Historical Reality and the Description of Herodotus (IV, 71-72)”, in Larisa Bonfante, ed., *European Barbarians*, Cambridge, 2011, pp. 71-106.
- Askold I. Ivantchik and Aleksandr M. Leskov, eds., *The Ulskii Tumuli: Cultic and Burial Ensemble of the Scythian Period in the Northern Caucasus*, Moscow and Berlin, 2015.
- Karl Jettmar, “Die zentralasiatische Entstehung des Tierstils,” *Beiträge zur allgemeinen und vergleichenden Archäologie* 1, 1979, pp. 145-58.
- Anatoliĭ R. Kantorovich, “Klassifikatsiya i tipologiya elementov ‘zoomorfnykh prevrashchenii’ v zverinom stile stepnoi Skifii” (Classification and typology of elements of ‘zoomorphic transformations’ in the Animal Style of the Steppe Scythia), in Alexandr V. Evgelevskii, ed., *Strukturno-semioticheskie issledovaniya v arkheologii I*, Donetsk, 2002, pp. 77-130.
- Petr O. Karyshkovskii and A. G. Zaginaĭlo, “Monety skifskogo tsarya Skila” (Coins of the Scythian king Skyles), in Valentin L. Yanin and Avraam A. Nudel’man, eds., *Numizmaticheskie issledovaniya po istorii Yugo-Vostochnoi Evropy*, Kishinev, 1990, pp. 3-15.
- Jan F. Kindstrand, *Anacharsis: The Legend and the Apophtegmata*, Uppsala, 1981.
- Vladimir A. Kisel’, *Svyashchennaya sekira skifov: Ob odnoi nakhodke iz Kelermesa (A sacred battle axe of the Scythians: On a find from Kelermes)*, St. Petersburg, 1997.
- Idem, “Pamyatniki blizhnevostochnoi torevtiki iz kurganov Predkavkaz’ya i Severnogo Prichernomor’ya VII-nachala VI vv. do n.è. (K probleme blizhnevostochnykh svyazei skifov)” (Objects of Near-Eastern Toreutics from burial mounds in the pre-Caucasus and the northern Pontic region of the 7th-early 6th centuries BCE [On the problem of Near-Eastern relations of the Scythians]), abstract of Ph.D. diss., St. Petersburg State University, 1998.
- Victor I. Klochko and Sergeĭ A. Skoryĭ, “Kurgan No. 15 bilya Stebleva u Porossi” (Burial mound No 15 near Steblevo in Ros’ region), *Arkheologiya*, no. 2, Kiev, 1993, pp. 71-84.
- Sergeĭ G. Koltukhov, “Kurgan Kulakovskogo” (The Kulakovsky burial mound), *Khersonesskii sbornik* 9, 1998, pp. 17-24.

- Idem, “‘Zolotoi’ Simferopol’skiĭ kurgan” (The ‘Golden’ burial mound at Simferopol), *Khersonesskiĭ sbornik* 10, 1999a, pp. 7-20.
- Idem, *Ukrepleniya Krymskoĭ Skifii* (Fortifications of Crimean Scythia), Simferopol, 1999b.
- Idem, “O krymskikh kurganakh s «kollektivnymi pogrebeniyami»” (On Crimean burial mounds with ‘collective burials’), in Irina I. Gushchina and Denis V. Zhuravlev, eds., *Pozdnie skify Kryma*, Moscow, 2001, pp. 59-70.
- Georg Kossack, “Von den Anfängen des skytho-iranischen Tierstils,” *Skythika. Abhandlungen der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, Phil.-hist. Klasse, N.S.* 98, 1987, pp. 24-86.
- Galina T. Kovpanenko, “Kurgany skifskogo vremeni u s. Medvin v Poros’e” (Burial-mounds of the Scythian Period near the Village of Medvin in the Ros’ River Region”), in Alekseĭ I. Terenozhkin et al., eds., *Skify i sarmaty*, Kiev, 1977, pp. 40-72.
- Idem, *Kurgany ranneskifskogo vremeni v basseĭne r. Ros’* (Burial mounds of the early Scythian period in the bassin of the Ros’ River), Kiev, 1981.
- Sergeĭ D. Kryzhitskiĭ, Sergeĭ B. Buškikh, Anatoliĭ V. Burakov. and Valeriĭ M. Otreshko, *Sel’skaya okruga Ol’viĭ* (Rural hinterland of Olbia), Kiev, 1989.
- Sergeĭ V. Kullanda and Dmitriĭ S. Raevskiĭ, “Eminak v ryadu vladyk Skifii” (Eminakes among other rulers of Scythia), *Vestnik Drevnei Istorii*, 2004, no. 1, pp. 79-95.
- Tamara M. Kuznetsova, *Zerkala Skifii VI-III vv. do n.è.* (Mirrors from Scythia in the 6th-3rd centuries BCE), Moscow, 2003.
- Ya. Lazarevskiĭ, “Aleksandropol’skiĭ kurgan” (The Alexandropol burial mound), *Zapiski Rossiiskogo Arkheologicheskogo obshchestva* 7, 1895, pp. 24-46.
- Ivan I. Loboda, Alexandr E. Puzdrovskij, and J. P. Zajcev [Yuriĭ P. Zaĭtsev], “Prunkbestattungen des 1. Jh. N. Chr. in der Nekropole Ust’-Alma auf der Krim,” *Eurasia Antiqua* 8, 2002, pp. 295-346.
- Vladimir E. Maksimenko, ed., *Sarmaty i Skifiya: Sbornik nauchnykh dokladov III Mezhdunarodnoĭ konferentsii “Problemy sarmatskoĭ arkheologii i istorii”* (The Sarmatians and Scythia: A collection of academic papers for the 3rd International Conference “Problems of Sarmatian Alogy and History”), Azov, 1997.

- Anastasiya P. Mantsevich, "Golovka byka iz kurgana VI v. do n.è. na r. Kalitva" (The head of a bull from a burial mound of the 6th century BCE on the Kalitva River), *Sovetskaya Arkheologiya*, 1958, no. 2, pp. 196-202.
- Idem, *Kurgan Solokha*, Leningrad, 1987.
- Konstantin K. Marchenko, "K probleme greko-varvarskikh kontaktov v severo-zapadnom Prichernomor'e V-IV vv. do n.è. (sel'skie poseleniya Nizhnego Pobuzh'ya)" (On the question of contacts between Greeks and Barbarians in the northwestern Pontic region in the 5th-4th centuries BCE [Rural settlements in the lower reaches of the Bug River]), *Stratum plus*, 1999, no. 3, pp. 145-72.
- Konstantin K. Marchenko, Viktor G. Zhitnikov, and Viktor P. Kopylov, *Elizavetovskoe gorodishche na Donu / Die Siedlung Elizavetovka am Don*, Moscow, 2000.
- Inna N. Medvedskaya, "Periodizatsiya skifskoï arkhaiki i Drevniï Vostok" (Periodization of the Scythian Archaic Era and the Ancient Orient), *Rossiiskaya arkheologiya*, 1992, no. 3, pp. 86-107.
- Anna I. Melyukova, *Vooruzhenie skifov (Weapons of the Scythians)*, Moscow, 1964.
- Idem, *Krasnokutskii kurgan (The Krasnokutsky burial mound)*, Moscow, 1981.
- Idem, ed., *Stepi evropeiskoy chasti SSSR v skifo-sarmatskoe vremya (Steppes of the European part of the USSR in the Scytho-Sarmatian period)*, Moscow, 1989.
- Catheline Metdepenninghen, "La relation entre l'art urartéen au temps du roi Rusa II et les épées-akinakes de Kelermès et de Melgounov," *Iranica Antiqua* 32, 1997, 109-36.
- Karl Meuli, "Scythica," *Hermes* 70, 1935, pp. 121-76.
- Borys N. Mozolevskii, *Tovsta Mogila (The Tolstaya Mogila burial mound)*, Kiev, 1979.
- Idem, "Skifskie kurgany v okrestnostyakh g. Ordzhonikidze na Dnepropetrovshchine (raskopki 1972-1975 gg.)" (Scythian burial mounds in the environs of the city of Ordzhonikidze in the Dnepropetrovsk region [Excavations of 1972-75]), in Alekseï I. Terenozhkin et al., eds., *Skifiya i Kavkaz*, Kiev, 1980, pp. 70-154.
- Idem, "Skifskii tsarskii kurgan Zheltokamenka" (The Scythian royal burial mound Zheltokamenka), in Alekseï I. Terenozhkin, Borys N. Mozolevskii,

- and Evgeniĭ V. Chernenko, eds., *Drevnosti stepnoi Skifii*, Kiev, 1982, pp. 179-222.
- Idem, “K voprosu o skifskom Gerrose” (On the question of the Scythian Gerros), *Sovetskaya Arkheologiya*, 1986, no. 2, pp. 70-83.
- Oscar W. Muscarella, “‘Ziwiye’ and Ziwiye: The Forgery of a Provenience,” *Journal of Field Archaeology* 4/2, 1977, pp. 197-219.
- Valery S. Ol’khovskii, *Pogrebal’no-pominal’naya obryadnost’ naseleniya stepnoi Skifii (VII-III vv. do n.è.)* (Funerary and memorial rites of the population of the Steppe Scythia [7th-3rd centuries BCE]), Moscow, 1991.
- Idem, “Pervyi Razmennyi kurgan u stanitsy Kostromskoi” (The First Razmennyi burial mound near the village of Kostromskaya), *Istoriko-arkheologicheskiĭ al’manakh* 1, 1995, pp. 85-98.
- Valerĭ S. Ol’khovskii and Gennadiĭ L. Evdokimov, *Skifskie izvayaniya VII-III vv. do n.è.* (Scythian sculptures of the 7th-3rd centuries BCE), Moscow, 1994.
- Elena V. Perevodchikova, “Tipologiya i èvolutsiya skifskikh navershiĭ” (Typology and evolution of Scythian terminals), *Sovetskaya arkheologiya*, 1980, no. 2, pp. 23-44.
- Idem, *Yazyk zverinykh obrazov* (The language of animal images), Moscow, 1994.
- Vladimira G. Petrenko, *Aristocratic Scythian Necropolis of Krasnoe Znamya in the Northern Caucasus*, Moscow and Berlin, 2005.
- Vladimira G. Petrenko, Vladimir E. Maslov, and Anatoliĭ R. Kantorovich, “Khronologiya tsentral’noi gruppy kurganov mogil’nika Novozavedennoe-II” (Chronology of the central group of burial mounds in the Novozavedennoe II burial ground), in Valerĭ I. Gulyaev and Valerĭ S. Ol’khovskii, eds., *Skify i sarmaty v VII-III vv. do n.è.: Paleoèkologiya, antropologiya i arkheologiya*, Moscow, 2000, pp. 238-48.
- Boris Piotrovsky, Liudmila Galanina, and Nonna Grach, *Scythian Art*, Oxford and Leningrad, 1987.
- Nadezhda N. Pogrebova, “Pozdneskifskie gorodishcha na Nizhnem Dnepre” (Late Scythian city-sites on the Lower Dnieper), *Materialy i issledovaniya po arkheologii SSSR* 64, 1958, pp. 103-247.
- Mariya N. Pogrebova and Dmitriĭ S. Raevskii, *Rannie skify i drevniĭ Vostok* (Early Scythians and the ancient Orient), Moscow, 1992.

- Sergeï V. Polin, "O khronologii ranneskifskoï kul'tury (po I. N. Medvedskoï)" (On the chronology of Early Scythian culture [according to I. N. Medvedskaya]), *Rossiiskaya arkheologiya*, 1998, no. 4, pp. 50-63.
- Karl Praechter, "Der fünfte Anacharsisbrief," *Hermes* 56, 1921, pp. 422-31.
- Evgeniï Pridik, "Mel'gunovskiï klad 1763 g." (The Melgunov treasure of the year 1763), *Materialy po arkheologii Rossii* 31, 1911, pp. 1-21.
- Alexandr E. Puzdrovskii, "Pogrebeniya Bitakskogo mogil'nika pervykh vekov n.è. s oruzhiem i konskoï uzdoï" (Burials in the Bitak burial ground from the early centuries CE containing weapons and horse bridles), in Irina I. Gushchina and Denis V. Zhuravlev, eds., *Pozdnie skify Kryma*, Moscow, 2001, pp. 122-40.
- Idem, *Krymskaya Skifiya vo II v. do n.è. – III v. n.è. Pogrebal'nye pamyatniki* (Crimean Scythia in the 2nd century BC – 3rd century AD. Burial monuments), Simferopol, 2007.
- Alexandr E. Puzdrovskii and Alexandr A. Trufanov, *Polevye issledovaniya Ust'-Al'minskogo nekropolya* (Field researches at the Ust-Alma necropolis), vol. I-III. Simferopol, 2016-2017.
- Dmitriï S. Raevskii, *Ocherki ideologii skifo-sakskikh plemen* (Essays on the ideology of the Scythian-Saka tribes), Moscow, 1977.
- Idem, *Model' mira skifskoï kul'tury* (A model for the world of the Scythian culture), Moscow, 1985.
- Ellen D. Reeder, ed., *Scythian Gold: Treasures from Ancient Ukraine*, New York, 1999.
- Franz H. Reuters, *Die Briefe des Anacharsis*, Berlin, 1963.
- Renate Rolle, Michael Müller-Wille, and Kurt Schietzel, eds., *Gold der Steppe: Archäologie der Ukraine*, Schleswig, 1991.
- Renate Rolle, Vyacheslav Yu. Murzin, and Andreï. Yu. Alekseev, *KönigskurganČertomlyk: Ein skythischer Grabhügel des 4. vorchristlichen Jahrhunderts* Teilbd, Mainz, 1998.
- Dmitriï Ya. Samokvasov, *Mogily Russkoï zemli* (Graves of the Russian land), Moscow, 1908.
- Véronique Schiltz, *Les Scythes et les nomades des steppes: VIIIe siècle avant J.-C.-1er siècle après J.-C.*, Paris, 1994.
- Alexandr N. Shcheglov, *Severo-zapadnyï Krym v antichnuyu èpokhu* (Northwestern Crimea in the antique epoch), Leningrad, 1978.

- Valentin P. Shilov, “Raskopki Elizavetovskogo mogil’nika v 1959 g.” (Excavations of the Elizavetovsky burial ground in 1959), *Sovetskaya arkheologiya*, 1961, no. 1, pp. 150-68.
- Alexandr I. Shkurko, “O lokal’nykh razlichiyakh v iskusstve lesostepnoï Skifii” (On local differences in the art of the Forest Steppe Scythia), in Anna I. Melyukova and Marina G. Moshkova, eds., *Skifo-sibirskii zverinyi stil’ v iskusstve narodov Evrazii*, Moscow, 1976, pp. 90-105.
- Idem, “Skifskoe iskusstvo zverinogo stilya (po materialam lesostepnoï Skifii)” (Scythian art of the animal style [on materials from the Forest Steppe Scythia]), in Valerii I. Gulyaev and Valerii S. Ol’khovskii, eds., *Skify i sarmaty v VII-III vv. do n.è.: Paleoèkologiya, antropologiya i arkheologiya*, Moscow, 2000, pp. 304-13.
- Boris A. Shramko, *Bel’skoe gorodishche skifskoi èpokhi: Gorod Gelon* (The Belskoe city-site of the Scythian era: city of Gelon), Kiev, 1987.
- Pavel N. Shul’ts, *Mavzolei Neapolya Skifskogo* (The mausoleum at Scythian Neapolis), Moscow, 1953.
- Liina F. Silant’eva, “Nekropol’ Nimfeya” (The necropolis of Nymphaeum), *Materialy i issledovaniya po arkheologii SSSR* 69, 1959, pp. 5-108.
- Alexandr V. Simonenko, *Sarmaty Tavrii* (The Sarmatians of the Tauris), Kiev, 1993.
- Sergei A. Skoryi, *Kurgan Perep’yatikha* (The Perepyatikha burial mound), Kiev, 1990.
- Idem, *Skify v dneprovskoi pravoberezhnoi lesostepi* (The Scythians in the forest steppe on the west bank of the Dnieper), Kiev, 2003.
- Tat’yana N. Smekalova, Sergei G. Koltukhov and Yurii P. Zaitsev, *Atlas pozdneskifskikh gorodishch predgornogo Kryma* (Atlas of the fortified sites of the foothills of the Crimea), St. Petersburg, 2015.
- Galina I. Smirnova, “Skifskoe poselenie na Nemirovskom gorodishche: obshchie dannye o pamyatnike” (A Scythian settlement at the Nemirovo city-site: General data on the site), *Materialy po arkheologii, istorii i ètnografii Tavrii* 6, 1998, pp. 77-121.
- Èlla I. Solomonik, “Èpigraficheskie pamyatniki Neapolya Skifskogo” (Epigraphic objects from the Scythian neapolis), *Numizmatika i èpigrafika* 3, 1962, pp. 32-44.
- Klaus P. Stähler, “Zum Relief der Schwertscheide von Certomlyk,” in idem, ed., *Zur graeco-skythischen Kunst*, Münster, 1997, pp. 61-84.

- Klaus P. Stähler and H-Heige Nieswandt, “Der skythische Goryt aus dem Melitopol-Kurgan,” *Boreas* 14/15, 1991-92, pp. 85-108.
- Elena Stolyarik, “Scythians in the West Pontic Area: New Numismatic Evidence,” *The American Journal of Numismatics* 13, 2001, pp. 21-34.
- Erast A. Symonovich, *Naselenie stolitsy pozdneskifskogo tsarstva* (The population of the capital of the late Scythian kingdom), Kiev, 1983.
- Alexei I. Terenozhkin and Borys N. Mozolevskii, *Melitopol'skiï kurgan* (The Melitopol burial mound), Kiev, 1988.
- Sergei R. Tokhtas'ev, “Problema skifskogo yazyka v sovremennoï nauke” (Problem of the Scythian language in the modern researches), in Victor Cojocaru, *Ethnic contacts and cultural exchanges north and west of the Black Sea from the Greek colonization to the Ottoman conquest*, Iasi, 2005, pp. 59-108.
- Vladimir P. Tolstikov, “K probleme obrazovaniya Bosporskogo gosudarstva” (On the question of the formation of the Bosporan state), *Vestnik Drevnej Istorii*, 1984, no. 3, pp. 24-48.
- Vladimir P. Tolstikov, Natalia S. Astashova, Georgii A. Lomtadze, Olga Yu. Samar, and Olga V. Tugusheva, *Drevneishii Pantikapeï. Ot apoikii – k gorodu* (The earliest Panticapaeum. From an apoikia to a city, Moscow, 2017).
- Marina Yu. Vakhtina, “Osnovnye kategorii grecheskoï importnoï keramiki iz raskopok Nemirovskogo gorodishcha” (The main categories of imported Greek pottery from the excavations of the Nemirovo city-site), *Materialy po arkheologii, istorii i ètnografii Tavrii* 6, 1998, pp. 122-39.
- Yurii G. Vinogradov, *Politicheskaya istoriya ol'viiskogo polisa VII-I vv. do n.è.* (Political history of the Polis of Olbia in the 7th-1st centuries BCE), Moscow, 1989.
- Idem, “Greek Epigraphy of the North Black Sea Coast, the Caucasus and Central Asia (1985-1990),” *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia* I, 1994, pp. 63-74.
- Idem, “Khersonesskiï dekret o “nesenii Dionisa” IOSPE I2, 343 i vtorzhenie sarmatov v Skifiyu” (The Decree from Chersonesus Regarding “the carrying of Dionysus” IOSPE I, 343 and the Invasion of the Sarmatians into Scythia), *VDI*, 1997, no. 3, pp. 104-24.
- Yurii G. Vinogradov and Yurii P. Zaitsev, “Novyi èpigraficheskii pamyatnik iz Neapolya Skifskogo (predvaritel'naya publikatsiya)” (A new epigraphic

- object from the Scythian Neapolis [preliminary publication]), *Arkheologiya* (Kiev), 2003, no. 1, pp. 44-53.
- Alexeï A. Voloshinov, "Novye pamyatniki pozdneskifskoi skul'ptury iz yugo-zapadnogo i tsentral'nogo Kryma" (New monuments of late Scythian sculpture from the Southwestern and Central Crimea), in Irina I. Gushchina and Denis V. Zhuravlev, eds., *Pozdnie skify Kryma*, Moscow, 2001, pp. 147-55.
- Mariya I. Vyaz'mitina, *Zolota Balka (Zolotaya Balka)*, Kiev, 1962.
- Tat'yana N. Vysotskaya, *Pozdnie skify v yugo-zapadnom Krymu (The late Scythians in the southwestern Crimea)*, Kiev, 1972.
- Idem, *Neapol': Stolitsa gosudarstva pozdnykh skifov (Neapolis: The capital of the state of the Late Scythians)*, Kiev, 1979.
- Idem, *Ust'-Al'minskoe gorodishche i nekropol' (The Ust'-Alma city-site and its necropolis)*, Kiev, 1994.
- Eleonora V. Yakovenko, "Pastyr's'ke gorodishche skifs'kogo chasu" (The Pastyrskoe city-site of the Scythian era), *Arkheologiya* (Kiev) 21, 1968, pp. 175-86.
- Idem, "Kurgan na Temir-Gore" (The burial mound at Temir-gora), *Sovetskaya arkheologiya*, 1972, no. 3, pp. 259-67.
- Yuriï P. Zaitsev [Yurij Zaytsev], "Mavzoleï tsarya Skilura: fakty i kommentarii" (The mausoleum of King Skiluro: Facts and commentaries), in Irina I. Gushchina and Denis V. Zhuravlev, *Pozdnie skify Kryma*, Moscow, 2001, pp. 13-58.
- Idem, *The Scythian Neapolis (2nd Century BC to 3rd Century AD): Investigations into the Graeco-Barbarian City on the Northern Black Sea Coast*, Oxford, 2004.
- Idem, "Oboronitel'nye sooruzheniya kreposti Ak-Kaya v tsentral'nom Krymu (èpokha èllinizma i rimskii period)" (Defensive constructions of the fortress at Ak-Kaya in the Central Crimea (the Hellenistic era and the Roman period), in Denis V. Zhuravlev, ed., *S Mitridata duet veter: Bospor i Prichernomor'e v antichnosti*. Moscow, 2015, pp. 164-73.
- Yuriï P. Zaitsev and Valentina I. Mordvintseva, "Varvarskie pogrebeniya Kryma 2 v. do n.è.-1 v. n.è." (Barbarian burials in the Crimea from the 2nd century BCE to the 1st century CE), in Boris A. Raev, Ivan I. Marchenko, and Marina G. Moshkova, eds., *Sarmatskie kul'tury Evrazii: problemy regional'noi khronologii*, Krasnodar, 2004, pp. 174-204.

فصل‌نامه جندی‌شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

پل‌ها در ایران دوره ساسانی در بستر ارتباطات فرهنگی بین ایران و روم^۱

جولیو مارسکا^۲

ترجمه آزاده آزادی‌نژاد^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۴

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۱۴

چکیده:

پل‌ها معمولاً به عنوان یکی از عناصر خاص و متمایز در چشم‌انداز فرهنگی ایران ساسانی به شمار می‌روند. برنامه‌های وسیع سرمایه‌گذاری در مدیریت کشاورزی و آبی در دوره ساسانی منجر به ساخت تعداد قابل توجهی از این زیرساخت‌ها شد. بسیاری از دانشمندان معتقدند که پل‌های متعدد ساسانی، به وضوح، مبین انتقال مستقیم و متعدد از امپراتوری روم به ایران ساسانی بوده است. آن‌ها در بعضی از موارد، تعدادی از زیرساخت‌های ذکر شده را به طور قطع، بناهای رومی می‌دانند که اسیران رومی، تحت نظارت مهندسان نظامی آن‌ها را ساخته‌اند. این مقاله تلاش دارد تا بر اساس شواهد موجود باستان‌شناختی و سازه‌های هیدرولیکی خاص و نقش ویژه تعدادی از آن بناها، فرضیه‌ای مشابه را مورد پژوهش قرار دهد.

واژگان کلیدی: روم، ایران ساسانی، پل‌ها، زیرساخت‌های هیدرولیکی، چشم‌انداز باستان‌شناختی، انتقال فناوری.

1. Maresca, Giulio. "I ponti di epoca sasanide in Iran nel contesto dei contatti culturali tra la Persia e Roma," *Mantua Humanistic Studies VII*. Mantova: Universitas Studiorum. 2019.

۲. استاد باستان‌شناسی دانشگاه رم giulio.maresca@uniroma1.it

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی azadeh.azadinezhad@gmail.com

در ۲۶۰م، در نزدیکی شهر باستانی ادسا^۱ و شانلی‌اورفه^۲ امروزی در جنوب شرقی ترکیه (تصویر ۱)^۳ یکی از مشهورترین جنگ‌های بین روم و ساسانیان^۴ اتفاق افتاد. این جنگ به فرمان شاپور اول (پادشاهی ۲۷۰-۲۳۹م) آغاز شد.^۴ از یک سو سپاه روم به فرماندهی والرین و از سوی دیگر سپاه ساسانی به فرماندهی شاپور اول، [در این جنگ حضور داشتند]. این جنگ، با پیروزی ساسانیان و اسیر شدن والرین به پایان رسید.^۵ بنا بر منابع، والرین به همراه تعداد زیادی از فرماندهان و سربازان لژیون اسیر شد و به ایران انتقال داده شد. احتمالاً وی باقی‌مانده عمرش را در زندان در ایران سپری کرد. بدون در نظر گرفتن کیفیت سیر این وقایع تاریخی، منابعی که روایت‌های متفاوتی ذکر می‌کنند (خصوصاً منابعی که وضعیت امپراتور در پایان جنگ را مسکوت می‌گذارند) شکست ادسا و پایان ناموفق آن برای والرین، به تصویر دنیای رومی خدشه جبران‌ناپذیری وارد کرد.^۶

-
۱. اسامی مکان‌ها، رودها، کوه‌ها و نام‌های خاص در این متن، طبق اسامی رایج آنها در ادبیات علمی رایج، ثبت و ضبط شده‌اند.
 ۲. ادسا مرکز اسروئنه باستانی بود. این شهر بر روی برآمدگی‌های صخره‌ای کوه باستانی ماسیوس [کراگه داغ امروزی. مترجم]، از رشته‌کوه‌های تائورو واقع شده بود. از نقطه‌نظر استراتژیکی، این شهر اهمیت بسیاری داشت، زیرا محل تقاطع دو شاهراه مهم بود. یکی در جهت شرقی-غربی که از زئوگما بر کرانه فرات تا کرانه دجله امتداد داشت. دومی، برعکس، در جهت شمالی-جنوبی واقع شده بود و با گذر از حران، شهر سمسپاس را به فرات متصل می‌کرد. (Lieu 1998: 174)
 ۳. ادبیات علمی مربوط به جنگ بین روم و ساسانیان بسیار گسترده است. از بین آثار بسیار مهم دو دهه اخیر نک: Börm 2016; Dignas e Winter 2007; Dodgeon e Lieu 1991; Drijvers 2009; Edwell 2008: 149-200; Greatrex e Lieu 2002; Lee 2013; Maksymiuk 2015, 2018.
 ۴. برای خلاصه‌ای روشن و موثق از وقایع مربوط به نبردهای شاپور اول نک: Shahbazi 2002
 ۵. در مجموع، در بین شهرهای فتح شده توسط شاپور اول، مشروح در کتیبه مشهور کعبه زردشت در نقش رستم که به دستور شاپور اول ساخته شده بود، نامی از ادسا به میان نیامده است. (S^KZ؛ مقایسه شود با پایین) به احتمال زیاد، این شهر، هرگز از سوی ساسانیان فتح نشد و یا این که تسلط ساسانیان در آنجا بسیار کوتاه مدت بوده است. (Lieu 1998:175)
 ۶. درباره تأثیر فرهنگی بر دنیای رومی پس از شکست از شاپور اول در ادسا به جدیدترین تک‌نگاری (2017) Coloru، و کتاب‌شناسی آن مراجعه کنید.

از سوئی دیگر، برای ساسانیان، غوغای آن پیروزی و مهم‌تر از آن، اسیر شدن قیصر روم^۱ شایستگی این را داشت که برای گرامیداشت آن، در صخره‌های بیشاپور در استان فارس امروزی، نقوش برجسته حکاکی شوند. اینجا به خواست شاپور اول، دو نقش برجسته سنگی (که در ادبیات علمی، بیشاپور دوم و سوم نامیده می‌شوند) صحنه اسیر شدن والرین را به نمایش گذاشته‌اند. (Hermann 1980, 1983:11-21) این نقوش برجسته، که نمایاننده قدرت شاه شاهان هستند، (تصاویر ۲ و ۳) در تنگه چوگان جاری شده‌اند. رود شاپور که در امتداد این نقوش برجسته جاری است، تا به امروز بقایای این شهر باستانی را که حدود سال ۲۶۶م به دستور شاهنشاه ساسانی ساخته شده است، را احاطه کرده است.^۲ همین صحنه در نقش برجسته دیگری در نقش رستم، (Hermann 1989: 13-33) همچنان در فارس، تکرار شده است. (تصویر ۱) در دارابگرد، که در همین استان واقع شده، (تصویر ۱) چهارمین نقش برجسته سنگی برای گرامیداشت پیروزی ساسانیان در جنگ ادسا حکاکی شد. (Truemplemann 1975) به طور برعکس، در این نقش برجسته، صحنه مرکزی به‌طور نامحسوسی متفاوت است.^۳ در این نقش برجسته، لحظه اسیری والرین نمایش داده می‌شود و شاپور دستش را بر روی سر والرین گذاشته است. (تصویر ۴)^۴ به همین شیوه شمایل‌نگاری، موضوعی خاص و واقعی، اسیرشدن والرین به دست شاپور اول و گرفتن بازوی والرین توسط شاپور اول، بر یکی از مشهورترین برجسته‌کاری‌ها بر روی مهره یمانی (تصویر ۵) حکاکی شده است. این اثر که مربوط به قرن ۴م است و خاستگاه نامعلومی دارد، (Canepa 2009:68-71) اکنون

۱. موفقیت‌های نظامی شاپور اول، به گونه‌ای سیاست‌مدارانه، بر فرهنگ بصری شاهنشاهی و ایدئولوژی اقتدار شاهنشاهی ساسانی ثبت شد. این وقایع به بهترین نحو توسط کانپا تلخیص شده است. (Canepa 2009: 53-78)

۲. خلاصه‌ای گیرا از از جنبه‌های تاریخی- باستان‌شناختی مربوط به شهر باستانی بیشاپور نک: Keall 1990. ۳ احتمالاً بازتاب‌کننده این عقیده است " [...] یک روش باستانی برای تشریح وقایع که تکرار نشد (Canepa 2013:866).

۴ دسته‌ای از نقش برجسته‌های بازمانده پیروزی شاپور اول بر والرین و دو امپراتور رومی دیگر (گوردیانوس سوم و فیلیپ عرب) که متعلق به دوره به اصطلاح *سریاز- امپراتورها* بودند، (حدود ۲۳۵-۲۸۵م) اخیراً مورد پژوهش شواربی بوده است (Shavarebi 2015).

در پاریس، در دانشگاه ملی فرانسه در بخش مسکوکات، نشان‌ها و عتیقه‌جات (بخش نگهداری اشیاء قیمتی)، نگهداری می‌شود. این سلسله با تبلیغاتی فراوان، پیروزی بر رومیان و اسیری والرین به همراه بسیاری از اعضای سپاهش را جشن گرفت و بر برتری ساسانیان (در چندین زمینه مانند برتری نظامی و حتی فرهنگی) تأکید کرد. با این حال، از سویی دیگر، واضح به نظر می‌رسد که نبرد ادسا، از جهاتی، باعث افزایش و یا حداقل سبب شتاب دادن به جریانات تعاملی بین کارورزان رومی و ساسانی شده باشد. این تعامل احتمالاً یا باید به عنوان پویایی عظیم بین صنعتگران ایرانی و رومی تفسیر شود^۱ و یا از آن به عنوان تبادلات مثمر ثمر در عرصه مهارت‌های مربوط به فناوری تعبیر شود. به نظر می‌رسد که در مجموع، در ادبیات علمی، به اندازه کافی به مفهوم «تبادل» (مانند واژه تطبیق یا بازسازی) پرداخته نشده باشد. به دلیل پژوهش‌های متعدد بر روی بدیهیات کهنه‌شده، در اینجا تلاش خواهد شد تا مفهوم «انتقال مستقیم» مهارت‌های مربوط به فناوری، از روم به ایران برجسته شود. مورد پل‌های ساخته شده در فلات ایران در دوره ساسانی می‌تواند نمونه‌ای در این حوزه باشد. اغلب از محرک ویژه‌ای که منجر به ساخت تعداد قابل توجهی از سازه‌های مهندسی هیدرولیکی در دوران ساسانی شد، با عنوان بازتاب مستقیم فعالیت‌های استادکاران غربی (معماران، مهندسان، کارشناسان نظامی) و نیروی کار خبره (متشکل از سربازانی) تعبیر می‌شود که پس از شکست روم در ادسا، به ایران تبعید و موظف به ساخت اینگونه زیربناها، خصوصاً پل‌ها شدند. (Huff 1990:450; Kettenhofen 1996:303-304) بهترین نمونه این انتقال مستقیم مهارت‌های مربوط به فناوری از روم به ایران ساسانی، در واقع یکی از دو پل مشهور

۱ به نظر می‌رسد، همانطور که کالیری تأکید می‌کند، در مجموع فعالیت نیروی کار رومی در ایران در دوران پادشاه قبلی یعنی اردشیر اول (پادشاهی حدوداً ۲۲۴-۲۴۲ م) به خوبی ثبت شده است (Callieri 2012, 2017).

ساخته شده در دوره ساسانی است؛^۱ یعنی پل شادروان^۲ در شوشتر در استان خوزستان (تصویر ۱) که با نام «بندقیصر»^۳ نیز شناخته می‌شود و در روایت‌ها، بدون هیچ توضیحی، از آن به عنوان یک بنای رومی نام برده می‌شود. همچنین از آن به عنوان «پل رومی» که برخوردار از خصایای شرقی است نیز یاد می‌شود. (تصاویر ۸-۶) در واقع، تصویری که در فهرست پل‌های رومی تألیف اُگنر (O' Connor)^۴ در سال ۱۹۹۳ است نیز همین‌گونه [نشان می‌دهد]. به همین ترتیب، بخشی از رساله دو جلدی گالیاتسو (Galiazzo) (1994, 1995) با قصد قبلی نویسنده با عنوان «صنایع منحصر به فرد رومی در ایران» نام گرفته است. (Galliazzo 1995: 89-90) طول پل شادروان حدود ۵۵۰ متر و عرض آن بین ۱۰ تا ۱۵ متر است. ارتفاع آن متوسط است و حدودا به ۸ متر می‌رسد. (ICHHTO, 2008: 61) این پل در ابتدا ۴۴ طاق داشت، اما امروزه تنها ۱۵ عدد از آن بر کناره سمت چپ و ۸ عدد از آن بر کناره سمت راست وجود دارند، (Ibidem: 61, 63)^۵ زیرا این طاق‌ها (البته به جز ۲ تا از آن‌ها) که روبروی شاخه اصلی رود قرار گرفته بودند، احتمالا به دلیل طغیان آب فروریخته‌اند. (تصاویر ۸-۶) این طاق‌ها که در کناره شمالی شهر شوشتر واقع شده بودند، به منظور سد کردن بخشی از جریان آب، برای آبیاری زمین‌های اطراف و تغذیه ساختار پیچیده هیدرولیکی که در نزدیکی آن و در مرکز شهر قرار داشت، مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این زیرساخت، روندی غیر طبیعی تولید می‌کرد، زیرا این ستون‌ها باعث تخریب توده‌های صخره‌ای و معدنی بیرون‌زده از بستر رودخانه شده

۱ جای تعجب است که تا به امروز، هیچ پژوهشی به طور مستقل بر روی پل‌های دوره ساسانی در ایران، انجام نشده است. درباره این موضوع، تنها اطلاعات منتشر شده اندکی وجود دارد (Kleiss 1983; Huff 1990; Mokhlessi 1379/1998).

۲ «پل‌بند» که واژه‌ای متعلق به فارسی نو است را می‌توان «Ponte- diga» در زبان ایتالیایی ترجمه کرد و واژه شادروان ممکن است بازتاب واژه لاتین *scatebra* و معادل واژه "scaturgine" باشد؛ به معنای سرچشمه و محل اشتقاق (Piemontese 2016:336).

۳ این بنا در فهرست میراث ملی جمهوری اسلامی با شماره ۷۸ به ثبت رسیده است (ICHHTO 2008:61).
 ۴ این سطور به طور گسترده از «پژوهش بر روی پل‌های رومی منتشر شده در چند دهه پیش توسط P. Gazzola، پژوهشگر ایتالیایی الهام گرفته شده‌اند. با این حال، تک‌نگاری او (Gazzola 1963)، همانند اثر اُکنر با محور گاه‌شمارانه و غیر جغرافیایی تألیف شده است.
 ۵ Galliazzo، به اشتباه تعداد طاق‌های مربوط به آن دوره را ۴۱ عدد، برآورد می‌کند، که ۲۸ عدد از آن‌ها بر کرانه چپ و هفت عدد بر کرانه سمت راست واقع شده بودند (Galliazzo 1995:90).

بودند. (ICHHTO 2008:62) این پایه‌ها که در مورد بیشتر پل‌های مشهور ساسانی دیده می‌شوند (Huff 1990:452)، توسط دیواره‌ای از سنگ‌ریزه‌هایی در اندازه‌های گوناگون شکل گرفته و با یک سازه هیدرولیکی آهکی، با قیر محکم شده بودند. همچنین، این ستون‌ها از موج‌شکن‌های نوک‌دار به شکل مثلث مجهز شده بودند و به آن‌ها شکل پنج‌وجهی می‌دادند.^۱ موانعی از سنگ‌های صیقلی به شکل چهارگوش به همراه موانع فلزی از دیواره‌ها آویزان شده بودند.^۲ وجود طاق‌های نوک‌تیز (مانند برخی از دریچه‌های تاج پل) حاکی از تداخلات مرمتی نابهنجاری است که به وضوح در دوره اسلامی انجام شده است.^۳ حتی اگر ویژگی‌های معماری که در بالا گفته شد که بخشی از آن‌ها بدون شک، گونه‌هایی از معماری رومی هستند (Galliazzo 1995: 90) را صحیح در نظر بگیریم، آیا می‌توان این زیرساخت عظیم را ثمره فعالیت‌های اسیران رومی دانست؟ در واقع، طبق کتیبه سه زبانه (فارسی میانه، اشکانی و یونانی) (S^KZ)، که شاپور اول در سه بخش زیرین کعبه زردشت در نقش رستم در فارس (تصویر ۱)^۴ تعبیه کرده است، اسرای متعدد رومی، که احتمالاً از جمله متخصصان علم هندسه، معماران و مهندسان نظامی بودند، پس از نبرد ادسا به ایران تبعید شدند. در مجموع، کتیبه شاپور از نقش مسلم و مستقیم آن‌ها در ساخت زیربنای هیدرولیکی در دوره ساسانی، سخنی به میان نیاورده است.^۵ برعکس، مشهورترین گزارشی که به صراحت از بناهای ساخته شده توسط

۱ به طور کلی، به نظر می‌رسد که ستون‌هایی که به شکل پنج گوش یا شش گوش هستند، به دلیل حضور برآمدگی‌های مثلثی‌شکل واقع شده بر روی کوه و در برخی از موارد جدیدتر، حتی بر روی جلگه، به نظر می‌رسند که خاص دوره ساسانی باشند. برعکس، ممکن است که برآمدگی‌های به شکل نیم‌دایره یا به هر حالتی از شکلی مدور، تنها از دوره اسلامی به بعد به وجود آمده باشند (Huff 1990:452).

۲ درباره ظهور و رواج این فن معماری در ایران ساسانی نک: Callieri 2012.

۳ بسیاری از پل‌های متعلق به دوره ساسانی می‌بایست که مورد مرمت‌های بسیار خشن در دوره بعدی، یعنی دوره اسلامی قرار گرفته باشند (Kleiss 1990:453).

۴ درباره کتیبه S^KZ، نک:

Honigmann e Maricq 1953; Maricq 1958; Henning 1977; Back 1978: 248-371; Huyse 1999.
 ۵ متن کتیبه، در واقع تنها به یک تبعید کلی به ایران اشاره می‌کند: "[...] و (wtl.) از هر سو ... به حران و ادسا حمله کردیم و والرین قیصر را شکست عظیمی دادیم. ما با دستان خود، والرین قیصر را اسیر کردیم و باقی‌ماندگان از جمله: مستحفظان امپراتور، اعضای شورای عالی مملکت روم، خانواده‌های جنگجویان و تسلیحات عالی‌رتبگان، همه را تصاحب کردیم و آن‌ها را به سرزمین پارس انتقال دادیم" (S^KZ)، ترجمه شده در (Back 1978:312-314).

اسرای رومی خبر می دهد، احتمالاً رسالهٔ *تاریخ الرسل و الملوک* است که با فاصلهٔ زمانی زیاد از آن دوران توسط طبری (متوفی در ۹۳۲م) مورخ ایرانی تألیف شده است. برطبق روایت طبری، شاپور بعد از اینکه الریانوس (یا همان والرین) را اسیر کرد و به او دستور داد تا به همراه افراد سپاهش، سدی در نزدیکی شوشتر بسازد. بعد از ساخت سد، شاپور، الریانوس را آزاد کرد، اما قبل از آن، صورتش را نقص عضو کرد. در همین جا، طبری روایت‌های دیگری را ذکر می‌کند که بنا بر برخی از آن‌ها، وی در راستای بنای این زیرساخت عظیم کشته شد.

[...] گفته می‌شود که او [...] یکی از شاهان [رومی] به نام الریانوس (والریانوس) که در آناتولی به سر می‌برد، محاصره کرد. او آن پادشاه را به همراه تعداد زیادی از سربازانش که با او بودند، اسیر و به جندی‌شاپور منتقل کرد. گفته می‌شود که وی، الریانوس را به ساخت یک سد (شادروان) در شوشتر مجبور کرد. پهنای این سد، می‌بایست به ۱۰۰۰ ذرع می‌رسید. آن رومی (امپراتور) به همراه گروهی از افرادی که وی باعث انتقال آن‌ها از آناتولی شده بود، آن خواسته را اجابت کرد. در پایان، الریانوس از شاپور خواست تا به وعدهٔ خود، مبنی بر آزاد کردن او پس از بنای سد عمل کند. گفته می‌شود که شاپور مبلغ هنگفتی به عنوان غرامت از او گرفت و پس از بریدن بینی او، وی را آزاد کرد. برخی نیز می‌گویند که شاپور او را به قتل رساند. (Bosworth 1999: 29-31)

غوغای حکایت افسانه‌ای والرین و شاپور اول، به هر حال می‌بایست که به طور آشکار در قرون بعدی نیز رواج داشته باشد، زیرا بازتاب آن در شاهنامهٔ بسیار نامی فردوسی که در قرن ۱۰م و اوایل ۱۱م تألیف شده، دیده می‌شود. متنی که در پایین آمده است، نشان می‌دهد که امپراتور روم که در این کتاب ارزشمند، بازانوش/برانوش نامیده می‌شود، بنا به درخواست شاپور (که اکنون نوعی مشاور برای او محسوب می‌شود) پلی به پهنای ۱۰۰۰ ذرع بر روی رود عظیم شوشتر در خوزستان ساخت. این اقدام وی، مهارت فلاسفهٔ یونانی (Pizzi 1888: 123) در خاک ایران را تکمیل کرد. پس از به وجود آمدن نتیجه‌ای

مطلوب از این بنای عظیم که تنها در طی ۳ سال محقق شد، به بازنوش، این اختیار داده شد تا به انتخاب خود به عنوان مهمان در دربار شاه ساسانی حضور داشته باشد و یا اینکه به وطنش بازگردد.

[...] سپاه دیگری حرکت کرد [...] به فرماندهی شاهزاده‌ای به نام بازنوش [والرین]. او سربازی سرافراز و روشن‌ضمیر بود [...] آن پهلوان که در قلب سپاه بود، اسیر شد [...] و ده هزار رومی کشته شدند [...] و ۱۶۰۰ نفر اسیر شدند. این شاه به هر کجا که می‌رفت، بازنوش را با خود همراه می‌کرد و به تمام سخنان او گوش فرا می‌داد. در شوشتر رود بسیار وسیعی وجود داشت که حتی یک ماهی نیز نمی‌توانست از آن عبور کند. شاپور به بازنوش گفت: اگر تو یک مهندس هستی، پلی همانند یک ریسمان مستقیم خواهی ساخت، به طوری که حتی وقتی خودمان به خاکستر تبدیل بشویم، آن پل باید دوام داشته باشد و به مثابه‌^۱ الگویی باقی بماند. طول این پل باید ۱۰۰۰ ذرع باشد، تو می‌توانی از خزانۀ من، هرآنچه را که ضروری است دریافت کنی. در این خاک و سرزمین، فلاسفۀ روم را به کار بگیر و وقتی که ساخت پل به اتمام رسید، مخیر هستی که یا به خانه‌ات برگردی و یا تا وقتی که زنده‌ای در اینجا به عنوان میهمان سکونت کنی. بازنوش با شجاعت، این وظیفه را پذیرفت و در مدت سه سال آن را بنا کرد. وی پس از اتمام کار، شوشتر را ترک کرد و بلافاصله راهی وطن خویش شد. (Levy 1967: 283-284) به هر حال، جریان بین شاپور و والرین، تنها گواه تاریخی، مبنی بر نقش مستقیم کارورزان رومی در ساخت پل‌ها به درخواست شاه ایران نیست. چند قرن پیش از نبرد ادسا، در فضایی مشابه، پس از نبرد مشهور راندئیا که در واقع مهر تأییدی مبنی بر پایان فعالیت‌های نظامی نیئو دومیتسیو گربولنه (بین ۵۸ تا ۶۱م) در نواحی ارمنستان- پارت در رقابت با بلاش اول (سلطنت ۷۸-۵۱م) برای تسلط بر ناحیۀ استراتژیکی ارمنستان بود.^۱ راندئیا منطقه‌ای است که هنوز

۱ درباره‌ لشکرکشی‌های کربولنه به ارمنستان و به طور کلی درباره‌ جریان تاریخی جنگ بین پارتیان و رومیان برای نظارت بر ارمنستان نک:

نمی‌توان دربارهٔ مکان آن، نظر قطعی داد. این ناحیه در امتداد رود مراد امروزی (یکی از دو شاخهٔ اصلی فرات که در دورهٔ باستان آرسانیاس نام داشت) در ناحیهٔ آناتولی شرقی در ترکیه (تصویر ۱) قرار داشت. در این منطقه، سپاه روم به رهبری لوچو جونو چزننیو پتو (زیرا کربولنه در شام مشغول تقویت قرارگاه های روم بود) و سپاه پارتی بلاش اول که با سپاه تیرداد پادشاه متحد شده بودند، در حال جنگ بودند. تیرداد در سال ۵۳م، از سوی پادشاه اشکانی به حکومت ارمنستان منصوب شده بود. سپاه روم به فرماندهی پتو، شکست عظیمی متحمل شد و بنا بر روایت تاسیتوس (*سالنامه‌ها*، جلد ۱۵)، آن‌ها مجبور شدند تا شرایط تسلیم را حقیراً بپذیرند، و خصوصاً آن‌ها مجبور به ساخت یک پل شده بودند. ساخت این پل، ظاهراً برای تسهیل عقب‌نشینی خودشان ساخته شده، اما در واقع نشانهٔ تسلیم در برابر امر بلاش اول بود.

در این ضمن، پتو پلی بر روی رودخانهٔ آرسانیاس انداخت. این رود، در امتداد اردوگاه جریان داشت و شرایط را برای پیشروی فراهم می‌کرد. در واقع پارتیان آن را به نشانهٔ پیروزی‌شان خواسته بودند. این پل در واقع برای آن‌ها ساخته شده بود، در حالی که مردان ما از راه دیگر حرکت کردند. شایعه شده بود که سربازان می‌بایست از یوغ اسارت عبور کنند و حقارت‌های دیگری را تحمل کنند [...]. (پارتیان) قبل از خروج ستون سربازان از اردوگاه وارد آنجا شدند و در آنجا ازدحام کردند، بردگان و حیوانات را از آنجا بیرون کشیدند و آن‌ها را به عنوان غنیمت برای خود اختصاص دادند. همچنین لباس‌های رومیان را پاره کردند و اسلحه‌های آن‌ها را ضبط کردند. سربازان ترسیدند و به منظور جلوگیری از زد و خورد، اعتراض کردند. بلاش در حالی که برای اثبات شکست غم‌انگیز ما، اسلحه‌ها و اجساد را انباشته کرده بود، به سربازان شکست خورده، اعتنایی نکرد. بعد از سرمستی از پیروزی به دست آمده، در واقع وی تلاش می‌کرد

تا خونسردی خود را به دیگران نشان بدهد. سپس، پادشاه (بلاش) بر روی یک فیل نشست و در حالی که سپاهیان‌ش سوار بر اسب بودند، با نهایت سرعت از رود آرسانیاس عبور کردند، زیرا شایعه شده بود که پل، به دلیل حقه معماری سازندگان‌ش فروخواهد ریخت، اما کسانی که شهادت داشتند و از آن عبور کردند، نشان دادند که پل محکم و امن بود. (تاسیتوس در تصحیح Ash 2018:35)

اگر به منظور تفسیر دقیق شواهد باستان‌شناسی مربوط به وجود پل‌ها و به طور کلی زیرساخت‌های هیدرولیکی ایران ساسانی، اعتبار شواهد تاریخی و جنبه‌های فناوری‌های سازه‌ای را نادیده بگیریم، تحلیل چنین فعالیت‌های بزرگ در پرتو رابطه آن‌ها با ویژگی‌های جغرافیایی سرزمین به علاوه چارچوب اقتصادی شاهنشاهی، مهم و اساسی به نظر می‌رسد. بنابر یک طرح تفسیری که کاملاً در جوامع علمی تأیید شده، یکی از نقاط قوت شاهنشاهی ساسانی، حجم زیاد تولیدات کشاورزی بود که این سلسله توانست آن را به بیشترین مقدار ممکن در اکثر قلمرو خود برساند. (Mousavi & Daryae 2012: 1082-1083; Farahani 2013:6465-6466) روش زراعی بسیار رایج در دوره ساسانی (و همچنین دوران‌های پیش و پس از آن) همان کشاورزی وابسته به آبیاری متمرکز بود. (Spooner 1985) اینگونه تولیدات کشاورزی با سیل آسا بودن بخش عظیمی از جریان آب‌ها در ایران مغایر بود. این نوع از تولید کشاورزی، کاملاً به وضعیت چرخشی ذوب شدن فصلی برف بر روی رشته کوه‌های بزرگ منوط بود. (Beumont 1985) کشاورزی وابسته به آبیاری، برعکس، به کمیت خاصی از آب در دوره‌های معینی از سال نیاز دارد و متأسفانه جریان متوسط فصلی رودها در سرزمین ایران (Ehlers 2001) با نیازهای آبی مربوط به زمان کاشت بذر، رشد و جمع‌آوری، خصوصاً در مورد زراعت غلات، اصلاً سازگار نیست. (و بلکه کاملاً متناقض است) یکی از مشکلات عظیم روش کشاورزی بر پایه آبیاری متمرکز عبارت

است از دریافت حجم صحیح آب در دوران‌های خاصی از سال. به هر حال مهار جریان‌های آب برای اقدامات کشاورزی، مشکلات و دشواری‌های دیگری نیز داشت. در مناطق مسطح‌تر ایران، مثل خوزستان (Ehlers 2004) رودها خصوصاً در زمان خشکی، به طور کلی شکل ماریچ به خود می‌گیرند. در این شرایط، گاهی آن‌ها قادرند تا مسیرشان را تغییر دهند؛ حتی به طور اهم، نقاط انحراف‌کننده زمین نیز نامیده می‌شدند. این پدیده بدین ترتیب صورت می‌گیرد که رسوبات رودخانه به همراه آب، یا به بستر رود و یا به حاشیه آن منتقل و در آنجا ته‌نشین می‌شوند. همچنین با ایجاد سنگ‌چین‌های برجسته، جریان آب را مسدود می‌کنند. به غیر از این، این رسوبات حتی بر سطوح زمین‌های کشاورزی اطراف، توده می‌شوند، تا حدی که خاک را رطوبت‌ناپذیر می‌کنند و با کند کردن روند تخلیه آب در طی آبیاری، مانع از رشد دانه‌ها و بذرها می‌شوند. (Bagg 2012:263) پدیده مخرب دیگری نیز که باید در نظر گرفته شود، شور شدن خاک بود که مرتبط با فناوری‌های عظیم و خصوصاً مخرب در نواحی خشک و نیمه خشک مثل ایران بود. (Ehlers 1992) به طور کلی، در واقع جریان انبوه آب که توسط آبیاری مصنوعی به وجود می‌آید، موجب افزایش سطح سفره‌های آب می‌شود. در آب و هوای خشک‌تر، وقتی این سطح، به نزدیکی منتهای درجه خود به سطح زمین برسد، میزان تبخیر آب به میزان ناباورانه‌ای افزایش می‌یابد و با باقی گذاشتن حجم وسیعی از نمک بر روی لایه‌های نزدیک‌تر به سطح، به صورت بالقوه برای کشاورزی مخرب خواهد بود. در واقع اگر غلظت نمک، حدود $0/1\%$ - $0/2\%$ باشد، می‌تواند مسبب تخریب جدی به برداشت محصول باشد و غلظت $0/5\%$ و بیشتر، کل آن را تهدید می‌کند. (Bagg 2012:264) در مواقع خشکی که بالقوه مخرب است، ساییدگی سنگ‌چین‌ها، تغییر ضخامت بستر رودخانه، پوشیده شدن انشعاب‌ها و شبکه‌ها از شن، جدا شدن بخشی از زمین یک ملک و پیوستن به ملک دیگر در نتیجه سیل و یا تغییر مسیر رودخانه، شوره‌زار شدن زمین‌های آبیاری شده، همگی پدیده‌هایی بودند که در گذشته حتماً می‌بایست راه حلی برای آن‌ها پیدا می‌شد. پژوهش‌های نوین جغرافیایی-باستان‌شناختی موفق شده‌اند تا به

نحوی-همانطور که نشان داده شد- در ایران ساسانی و در خوزستان، آن‌ها را اصلاح کند.^۱ پژوهش‌ها نشان می‌دهند که چشم‌اندازهای رودخانه‌ها، از جمله اکوسیستم‌های بی‌نهایت حساس و بی‌ثبات و دائم در حال تغییر هستند و همچنین پیوسته دچار اختلال‌های کم و بیش اساسی می‌شوند. در نتیجه شرایطی مشابه، همیشه ظرفیت انطباق قابل‌توجهی از سوی انسان‌ها طلبیده است. گاهی آن‌ها را به رها کردن نواحی تولیدی مجبور کرده تا شرایط تخریب زمین‌ها را ترمیم کند، روش‌های نگهداری خود را بازیابی کند و یا حتی در موارد اضطراری، (انسان‌ها) را به ترک کامل استقرارگاه‌ها و خصوصا آداب و رسوم فرهنگی وادار کرده است. برنامه‌های گسترده‌ای برای سرمایه‌گذاری‌های سلطنتی (وحتی خصوصی) در اداره فعالیت‌های کشاورزی و سیاست‌های آبی (Montakab 2013) در دوره ساسانی (خصوصا در نواحی ویژه‌ای از قلمرو) منجر به ایجاد شبکه مفصلی از کانال‌کشی‌های آبیاری و ساخت تعداد زیادی از زیرساخت‌های آبی شد و از آب‌ها برای مقاصد کشاورزی استفاده شد.^۲ به احتمال زیاد، تقریبا هیچ یک از پل‌های دوره ساسانی تنها به خاطر شبکه‌بندی راه و جریان داشتن آب ساخته نشده بودند.^۳ در واقع، بهتر است که پل‌های دوره ساسانی که در ایران ساخته شده بودند را اینگونه تعریف کرد: «پل-سد»، که به طور عمده نقش «موانع رودخانه‌ای» را به عهده دارند.^۴ به احتمال زیاد، این

۱. درباره این موضوع نک به Woodbridge et al. 2016، به همراه کتاب‌شناسی پیشین.

۲. درباره انواع مختلف زیر ساخت‌های هیدرولیکی مربوط به دوره ساسانی در فلات ایران نک به Maresca، زیر چاپ با همین عنوان.

۳. این غیبت کلی پل‌های دوره ساسانی که منحصر برای شبکه‌بندی راه‌ها ساخته شده باشند را می‌توان با توجه به دو عامل اساسی توضیح داد (Huff 1990:452). نخست این که به دلیل سیلابی بودن رودها در ایران-در گذر ماه‌های طولانی به جوی‌های کوچک تقسیم می‌شوند- در نقاط متعددی از جریان خود، در زمان‌های مناسبی از سال، باعث به وجود آمدن گذارهای کم‌عمق می‌شدند. دوم این که استفاده انحصاری از حیوانات بارکش به جای وسایل حمل کالا در مسافت‌های طولانی، ضرورتی ایجاد نمی‌کرد که یک فضای گذار رودخانه‌ای که خصوصا وسیع باشد و از سطح تنظیم‌شده دقیقی برخوردار باشد، ساخته شود.

۴. تیرهای افقی رودخانه‌ای، سازه‌های هیدرولیکی خاصی هستند که جریان آب را مسدود می‌کنند [...] عملکردی مشابه با سدها دارند، با این تفاوت که آن‌ها حرکت ملایمی در سطح آب به وجود می‌آورند، به صورتی که آب نزدیک به سرچشمه از بستر طبیعی رودخانه خارج نشود. تیرهای افقی یکی از اجزای اصلی

پل-سدها، به دلایل ارتباطی و یا شبکه‌بندی راه‌ها به وجود نیامده بودند، بلکه به خاطر مواجهه با ملزومات اقتصادی ساخته شده بودند تا به فعالیت‌های آبیاری و مدیریت جریان‌های آبی یاری برسانند.^۱ برخلاف این، در بستر فرهنگی روم باستان، پل‌ها به طور عمده به عنوان یک ابزار ضروری برای مرتبط کردن دو کرانهٔ مخالف رود، شناخته می‌شدند. علاوه بر این پل‌ها ارزش نمادین داشتند، به این صورت که نقش انسان را در ترمیم انقطاع‌های طبیعی زمین باز می‌نمایانند. به طور کلی در این دیدگاه است که چنین زیرساخت‌هایی در سنت‌های مطالعاتی مورد توجه قرار می‌گیرند. این مطالعات، نقش اصلی پل‌های رومی را عامل ارتباطی عموم مردم، معرفی می‌کنند، به این صورت که با تسهیل راه‌های مواصلاتی، ارتباطات و تبادلات را بیشتر می‌کردند. (Galliazzo 2004: 1,23) دقیقاً به منظور روشن کردن پیوستگی غیرقابل انفصال بین این سازه‌ها و الزامات مربوط به شبکه‌بندی راه‌ها، اُگنر اثر تحقیقی خود دربارهٔ پل‌های رومی را با جمله‌ای خاص آغاز می‌کند:^۲ «پل‌ها و راه‌ها با هم هستند، زیرا راه‌ها به پل‌ها احتیاج دارند و پل‌ها، راه‌ها را میسر می‌کنند.» (O'Connor 1993:4) برعکس، با مراجعه به بستر باستان‌شناختی ایران ساسانی، به نظر می‌رسد که چنین فرضیه‌ای، تقریباً به طور کامل اعتبار خود را از دست داده

سازه‌های استخراج آب از رودخانه هستند. این تیرها می‌توانند در آب طغیان به وجود بیاورند که در این صورت به آنها تیرهای افقی متحرک گفته می‌شود؛ و یا غیرکاربردی هستند که در این صورت به آن‌ها تیرهای افقی ثابت گفته می‌شود. در شرایطی که آب‌های سطحی نزدیک به سرچشمه، حجم مخاطره‌آمیزی داشته باشند، لازم است که منفذی برای تخلیهٔ آب مهیا شود. در این صورت، این وظیفه به تیرهای افقی محول می‌شود که از نظر ساختاری شبیه به سدهای متحرک هستند [...]؛ این نوع از تیرهای افقی همچنین امکان تنظیم آب نزدیک سرچشمه را به خوبی فراهم می‌آورند، به این صورت که جریان آب موجود در هرزآبراه را در زمان ورود و نیز در صورت لزوم خروج را مدیریت می‌کنند (Anonimo 2014).

۱. همین وظیفه را پل‌بند شادروان در شوشتر می‌بایست داشته باشد. این پل‌بند، مجهز به زه‌آبگیرهای چوبی برای سد کردن بود. علاوه بر این، هر ستون به شالوده‌ای از تخته‌سنگ‌های مرتفع بنا شده بود (به پایین سمت راست تصویر ۸ مراجعه کنید) این پایه‌های پل، از لایه‌های سنگی به همراه موانع فلزی ساخته شده بودند و نه تنها بر جلگه، بلکه بر روی کوه نیز بنا شده بودند تا در خاک، حفره ایجاد نکنند، زیرا در این صورت به همراه آبگیر که خود مسدود کنندهٔ آب بود، باعث رطوبت‌ناپذیری بستر رودخانه می‌شدند (Galliazzo, 1995:90).

۲. بخش‌های نخستین تک‌نگاری او، بعد از یک معرفی کوتاه (O'Connor 1993:1-3)، تمعداً از سوی نویسنده، «جاده‌های رومی و تاریخ آن‌ها» (همان: ۴-۳۴) و «سازندگان جاده‌ها و پل‌ها»، عنوان گرفته‌اند (همان: ۳۵-۴۳).

باشد. اگر بخواهیم نظر اُکثر را شرح و بسط دهیم، شاید مؤثرتر باشد که گفته شود در ایران «پل‌ها و رودخانه‌ها با هم حرکت می‌کنند، زیرا پل‌ها به رودها احتیاج دارند و پل‌ها رودخانه‌ها را قابل استفاده می‌کنند». با اینکه شباهت‌های متعددی در حیطه فناوری‌های سازه‌ای می‌یابیم، عملکرد متفاوت پل-سدهای دوره ساسانی (که شدیداً متأثر از ویژگی‌های هیدرولیکی و جغرافیا-ریخت‌شناسی سرزمین ایران هستند) خود مهمترین تفاوت بین پل‌های ساسانی و پل‌های رومی است. به منظور اطمینان از عملکرد صحیح این زیرساخت‌ها و درنهایت، دستیابی به بهترین نتایج ممکن در تحقق و استفاده از آن‌ها، شناخت فناوری ضرورت داشت: علاوه بر این، آگاهی از وضعیت زمین که به طور واضح باید از مشاهدات دقیق و پیوسته از پدیده‌های جوی و جغرافیایی حاصل می‌شد، نیز بسیار مهم و ضروری بود. در مورد ایران به وضوح روبه‌مشابهی از آگاهی از وضعیت زمین، تنها می‌توانست از طریق افراد بومی و ساکنین مطلع از خصوصیات جغرافیایی زمین‌شناختی و وضعیت آب‌شناختی در آن مناطق حاصل شود. بهره‌برداری از این صنایع، می‌بایستی بسیار مهم بوده باشد، از این رو، حتی در مورد ساخت «بندقیصر» که بدون اتکا بر گزارشات منابع تاریخی و علی‌رغم برخورداری از تکنیک‌های معماری خاص، بیشتر از آن که یک بنای کاملاً رومی باشد، برعکس به نظر می‌رسد که الگویی ممتاز از مبادلات و تعاملات فرهنگی بین دنیای روم و ساسانی بوده باشد.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

کتیبه‌های شیمبار^۱

آدریان دیوید هیو بیوار و شائلو شاکد^۲

ترجمه سجاد کاظمی^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۲۲

مقدمه مترجم:

بیوار و شاکد در سال ۱۳۴۱/۱۹۶۲م از محوطه باستانی شیمبار در اندیکا بازدید کردند و دو سال بعد حاصل مطالعات خود را در «پژوهشنامه مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی» دانشگاه لندن به چاپ رساندند. اطلاق صفت «شیرین بهار» در این مقاله و در آن زمان نشان از این است که حداقل از آن زمان و یا پیشتر تصور این بود که «شیمبار» شکل تحریف شده «شیرین بهار» بوده است. طبیعت شیمبار نه تنها در فصل بهار، بلکه در تمام فصول به معنای واقعی کلمه

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

A. D. H. Bihar and S. Shaked, "The Inscriptions at Shimbar", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, University of London, Vol. 27, No. 2, 1964, pp. 265-290.

۲. نویسندگان آدریان دیوید هیو بیوار (۲۰۱۵-۱۹۲۶م) ایران‌شناس و باستان‌شناس دانشگاه لندن و شائلو شاکد (در قید حیات - ۱۹۳۳م) ایران‌شناس، زبان‌شناس و استاد برجسته دانشگاه عبری اورشلیم تقدیر و تشکر خود را از افراد ذیل ابراز می‌دارند: جان هانسمن از بنگاه توسعه خوزستان، اهواز، که در هر مرحله از کار کمک شایانی نمودند، به ویژه در تهیه وسایل عکس‌برداری که در دیدارهای بعدی از شیمبار داشته‌ایم؛ از دکتر جین پیرگتوپین در لاهه به خاطر مشارکت در تدارک سفر و از شرکت نفت ملی ایران و شرکت‌های عملیاتی نفت ایران در مسجد سلیمان، به خاطر توجه و مهمان‌نوازی‌شان، به ویژه که در دیدارهای بعدی از شیمبار هلی‌کوپتر در اختیار ما گذاشتند. اگر چه گزارش حاضر عمدتاً از نتایج به دست آمده در طول بازدید پیشین است. (مطالب بلندپروازانه‌تر از بازدید دوم برای انتشار بعدی در نظر گرفته شد) مقتضی است در این‌جا نویسندگان تعهدات خود را به سید حسن تقی‌زاده، که همواره حامی مطالعات کتیبه‌شناسی بوده، به جا آورد. همچنین از راجر واریان به خاطر نصایح و پیشنهادات‌شان؛ از دپارتمان باستان‌شناسی ایران (اداره باستان‌شناسی) برای صدور مجوز به آقای مرتضی رستمی عکاس که در دومین سفر ما را همراهی کردند و از دیوید استروناخ مدیر مدرسه بریتانیایی مطالعات ایرانیان، تهران، به خاطر حمایت و مهمان‌نوازی‌شان سپاسگزاریم.

۳. دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی و مدرس مدعو دانشگاه شهید چمران اهواز sajad.kazemi1984@yahoo.com

«شیرین بهار» است، اما این تعبیر برای ریشه‌شناسی این واژه نادرست به نظر می‌رسد، زیرا در گویش بختیاری نه «شیرین» را «شیم» تلفظ می‌کنند و نه «بهار» (فصل بهار) را «بار». یک تصور نادرست دیگر این است که «شیمبار» را در اصل «شوم‌بار» خوانده‌اند؛ با این استدلال که چون جنگ‌های خونینی میان قبایل بختیاری در اینجا رخ داده و یا به دلیل وجود حیوانات وحشی این مکان را «شوم» پنداشته‌اند و از آنجا که بختیاری‌ها حرف «واو» را به «یاء» تبدیل می‌کنند «شوم» را نیز «شیم» تلفظ کردند. این تعبیر نیز بسیار سطحی و امروزی است و با در نظر گرفتن قدمت تاریخی و رونق این منطقه همخوانی ندارد. به نظر من (مترجم) کوتاه‌بینی است که این واژه را به این معانی سطحی و امروزی تقلیل دهیم، بلکه ریشه و معنی این واژه را بایست فراتر از این و در اعصار گذشته و زبان‌های دیرینه جستجو کرد، که البته به نظر می‌رسد در برهه‌ای گویش بختیاری نیز بر شکل نوشتاری و گویش امروزی آن تأثیرگذار بوده‌است.

در یک بررسی و مقایسه تاریخی؛ نزدیک‌ترین واژه برای ریشه‌یابی واژه «شیمبار» واژگان ترکیبی «شاه‌بهار» است. در اینجا معنای «شاه» مشخص است و «بهار» یا «وهاره» نیز در زبان سانسکریت به معنای بت و بتکده است.^۱ برخی متون متقدم دوره اسلامی نیز «بهار» را پس از «شاه» در همین معنی به کار بردند. از جمله آن که یعقوبی و ابن‌زُسته در آثار خویش از ناحیه‌ای بنام «شاه‌بهار» نزدیک کابل در قلمرو کابل‌شاه^۲ ذکر کردند، که محل پرستش بتی بوده‌است.^۳ بیهقی و گردیزی نیز از دشت «شاه‌بهار» در این نواحی نام بردند که محل سان دیدن سلاطین غزنوی از لشکریان بود^۴ و اکنون با نام «شیمبار» خوانده می‌شود.^۵ همین‌طور بتکدهٔ برمکیان در بلخ که آن را «نوبهار» می‌گفتند.^۶ علاوه بر این‌ها در برخی منابع و اماکن به نام‌های مشابه اشاره رفته است. ابن‌اثیر از شاه‌بهار کابل تحت عنوان «سان‌هار» یاد کرده،^۷ که شکل تغییر یافتهٔ «ساره‌بهار» و «شاه‌بهار» است. همچنین قریه‌ای به نام «سیمبار» از بلاد نسا و جرجان،^۸ «دشت سیمبار» یا

۱. اسدی طوسی، لغت فارس، ص ۱۲۴.
 ۲. سلسلهٔ کابل‌شاهی در عصر فتوحات نخستین اسلامی در افغانستان. برای اطلاع بیشتر بنگرید: حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۷۶-۷۱.
 ۳. یعقوبی، البلدان، ص ۱۲۱؛ ابن‌زُسته، الأعلاق‌النفیسه، ص ۲۹۱.
 ۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۴۳۳-۴۳۲، ۴۲۰، ۴۰۵، گردیزی، زین‌الخبار، ص ۴۰۳، ۲۸۵.
 ۵. گردیزی، زین‌الخبار، زیرنویس، ص ۴۰۳.
 ۶. یعقوبی، البلدان، ص ۱۱۷.
 ۷. ابن‌اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۶، ص ۶۰.
 ۸. عتبی، الیمینی، ص ۲۸۸.

«سیمبار» از توابع رودبار قزوین،^۱ و رود «سیمبار»، «سیمبار»، یا «سومبار» از شاخه‌های شمالی رود آترک،^۲ واژگانی هستند که ترکیب مشابهی با واژه مورد بحث دارند. در مورد مشابه دیگر حمدالله مستوفی در اشکال مختلف «سمسا»، «سهمار»، «شهمار» از ولایت «مانرود» یا «مایرود» در بلاد لر نام برده، که قلعه‌ای به نام «دز سیاه» دارد: «مُلک لر کوچک به یک‌بار بر شجاع‌الدین خورشید^۳ قرارگرفت و اتابک لقب یافت. او را دو پسر بود: بدر و حیدر. به فرمان او به جنگ گروه جَنگزوی (از طایفه سلجوری)^۴ به ولایت سهمار رفتند و قلعه دز سیاه را محاصره کردند.»^۵ به گمان عبدالحسین نوایی ولایت یاد شده، احتمالاً همان «سیمبار» واقع در اندیکا است.^۶ اما واضح است که در این ارتباط مستوفی از بلاد لر کوچک یاد کرده و «سهمار» از ولایت «مانرود» را در کنار «خرم‌آباد»، «بروجرد»، و «صمره» نام برده‌است، از این‌رو سهمار و شهمار یاد شده؛ نمی‌تواند شیمبار اندیکا در شمال خوزستان باشد. با این اوصاف، فارغ از مسئله مکان‌یابی و ارتباط ولایات یاد شده در اشکال مختلف با «سیمبار» مورد بحث، به نظر می‌رسد ریشه این واژگان مشترک باشد؛ به ویژه در خصوص کاربرد ترکیب این واژگان در سرزمین‌های شرقی ایران، «شاه‌بهار» به معنای «بتکده شاه» یا «پرستشگاه شاه» بوده‌است، و «شاه‌بهار»‌های متعددی در اقصا نقاط مختلف وجود داشت، که ممکن بود بت‌هایی از شاهان و یا خدایان در این مکان‌ها پرستش شود. بنابراین بر پایه شواهد و الگوی زبان‌شناختی نواحی شرقی ایران، «سیمبار» اندیکا نیز به نظر می‌رسد شکل تحریف شده «شاه بهار» است، که بتکده‌ای در تنگ باریک ارتفاعات صعب‌العبور کوه دلا مشرف بر دشت مزبور به نام تنگ «بُت»، «بُتا»، و یا «بُتان» دارد و «شاه‌بهار» یا «سیمبار» در معنای «بتکده شاه»؛ به این بت‌ها و نقش‌برجسته‌های خدایان و خانواده شاهی اشاره دارد.

۱. جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۵۶۱، ۳۹۳.

۲. استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۶۱۶، ۱۳۷.

۳. بنیانگذار سلسله اتابکان لر کوچک (۱۰۰۶-۵۸۰ق).

۴. این طایفه، امروزه در لرستان به نام‌های «سلاحوزی»، «سیلاخوری»، و یا «سلجوزی» شهرت دارند. در میان بختیاری‌های امروزی نیز از طایفه گندلی (قندعلی) عده‌ای بنام «سلجوری» و یا «صالح‌باوری» شناخته شده‌اند، اما ارتباط اینان با طایفه سلجوری که حمدالله مستوفی نام برده؛ به درستی معلوم نیست. با این حال جابه‌جایی‌ها و جنبش‌های قبیله‌ای همواره پدیده‌ای رایج در گستره تاریخ ایران بوده‌است.

۵. بنگرید: مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۵۵۲، ۵۵۰، و همان، نزهةالقلوب، ص ۷۸، ۷۹.

۶. مستوفی، تاریخ گزیده، زیرنویس مصحح، ص ۵۵۲.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از شائول شاکد زبان‌شناس و ایران‌شناس برجسته، کمال سپاس و قدردانی را داشته باشم. تلاش‌های این استاد ارشد دانشگاه عبری اورشلیم در شناخت تاریخ، فرهنگ، و زبان‌های ایران دوره باستان ستودنی است، به خصوص که با همکاری آدریان دیوید هیو بیوار (متوفی به سال ۲۰۱۵م) کتیبه‌های شیمبار را رمزگشایی کردند. اکنون پس از پنجاه و هشت سال از نخستین بازدیدشان در شیمبار، در سن هشتاد و هفت سالگی از ترجمه مقاله حاضر که یادآور خاطرات حضور وی در شیمبار بود، نسبت به انجام این کار بسیار ابراز لطف و خرسندی نمودند. همچنین مراتب سپاس و قدردانی خود را از ولی‌محمد حاجت‌پور (گُمار) راهنمای محلی در بازدید از آثار باستانی شیمبار ابراز می‌دارم.

نقش برجسته‌ها و سنگ‌نوشته‌های شیمبار

وجود سنگ‌نوشته‌ها و پیکره‌های باستانی در شیمبار واقع در کوه‌های زاگرس نخستین بار توسط هنری لایارد (بعدا سرهنری) در کتاب کلاسیک خود: «توصیف استان خوزستان» گزارش شده بود.^۱ تحقیقات سال‌های بعد به طرز شگفت‌آوری در ارتباط با محوطه‌های باستانی استان نسخه‌های جدیدی را اضافه کرده‌است، که البته امروزه نسبت به دیگر آثار باستان‌شناسی لایارد کمتر شناخته شده‌اند و چندان دقیق و کامل نیز نیستند. هنری لایارد در یک گزارش مسافرتی که چند سال بعد منتشر کرد، تحت عنوان «نخستین ماجراجویی‌ها در ایران، سوزیانا، و بابلونیا»،^۲ گزارش مختصر دیگری از سفرش به شیمبار ارائه داد، که مفصل به جزئیات بازدید او کمک نمود.

شیمبار دره‌ای تنگ با حصارهای کوهستانی مرتفع در ۳۵ مایلی شمال شرقی میادین نفتی شهر مسجدسلیمان در استان خوزستان قرار دارد. شیمبار نامی در گویش لری بختیاری است و معادل فارسی آن «شیرین بهار»^۳ است. دره‌ای معروف در میان قبایل

1. A.H. Layard, "A description of the province of Khuzistan", pp 1-105.

2. A.H. Layard, "Early adventures in Persia, Susiana and Babylonia", London, 1877, second edition, abridged (تلخیص), 1894.

۳. مترجم این معنای عامیانه را با تکیه بر شواهد و ریشه‌شناسی که در مقدمه آورده است، رد می‌کند.

بختیاری که هنگام کوچ به چراگاه‌های مرتفع در آنجا به استراحت می‌پردازند.^۱ ساکنان دائمی آن بیشتر از طایفه «موری» هستند.

بازدید لایارد از شیمبار مثل اکثر مسافران بعدی مستعجل و فوری بود. با این حال، او توانست پیکره‌های تنگ بتان، «تنگ بت‌ها» را شناسایی و معرفی کند. وی همچنین یک نسخه‌ی دستی از نقوش مربوطه تهیه نمود که به گمان او به خط پهلوی است.^۲ با توجه به شرایطی که نسخه‌ها تهیه شدند، به طور قابل ملاحظه‌ای دقیق بودند. برای مثال، هنگامی که آن‌ها با نقوش «تنگ سَرَوَک»^۳ مقایسه شدند،^۴ هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که نوشته‌های شیمبار در حقیقت به خط الیمائی هستند، نوعی از خط آرامی که در طول قرون اول و دوم میلادی در این ناحیه به کار می‌رفت.

تحقیقات مفصل پروفیسور هنینگ روی خط آرامی، هر نمونه‌ی جدیدی را به نسبت آسان ساخته است. با این حال، متأسفانه نسخه‌های خطی لایارد به عنوان یک مأخذ، کاملاً کافی نبود، از این رو نیاز به مواد کامل‌تر نیز به خودی خود دشوار است. از زمان بازدید لایارد در سال ۱۸۴۰م، آثار باستانی شیمبار کم و بیش توجه باستان‌شناسان را به خود جلب نمود. در واقع این آثار برای هرتسفلد شناخته شده بودند. وی در سال ۱۹۳۰ عکسی را که توسط مانی‌پینی، کنسول بریتانیا در اهواز از نقش برجسته‌های تنگ بتان گرفته بود، منتشر کرد.^۵ او ظاهراً از وجود کتیبه‌ها آگاه بود، هر چند وقتی به آن‌ها اشاره می‌کرد که

۱. مقایسه شود با:

D. L.R. Lorimer, "The popular verse of the Bakhtiari of S.W. Persia... II: specimens of Bakhtiari verse", BSOAS, XVII, 1, 1955, p 103 and passim (و در اکثر صفحات).

جایی که نام چندین مکان دیگر نیز در این مقاله ذکر شده است.

2. Layard, "Early adventures in Persia, Susiana and Babylonia", 1894, p 338, "A description of the province of Khuzestan", 85, VOL. XXVII. Part 2.

۳. واقع در شهرستان بهمئی در جنوب غربی استان کهگیلویه و بویراحمد(م).

4. W. B. Henning, "The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak", Asia Major, NS, II, 2, 1952, pp 151-78.

5. E. Herzfeld, "Bericht iiber archiologische Beobachtung im siidlichen Kurdistan und in Luristan ", Archiologische Mitteilungen aus Iran, I, 1929-30, pp 65-75,

و بنگرید: تصویر شماره ۱.

مایهٔ تعجب بود.^۱ پس از این، دوباره نقش برجسته‌ها توسط دبوویس مورد بحث قرار گرفتند.^۲

فرصت دیدار از ایران در سال ۱۹۶۲ با فرصت مطالعه از دانشکدهٔ شرقی و مطالعات آفریقایی این امکان را برای بیوار فراهم کرد که بتواند به درهٔ شیمبار سفر کند تا امید به تهیهٔ مواد کامل‌تر برای رمزگشایی سنگ‌نگاره‌ها داشته باشد. سرانجام سفر بین ۱۶ تا ۲۵ مارس ۱۹۶۲ اتفاق افتاد. طی دو و سه روز آهسته حرکت کردن از ایستگاه تلمبهٔ شرکت نفت در گذار لندر کارون نزدیک مسجد سلیمان می‌توان به شیمبار رسید. قابل ذکر است که نشان‌ها و منازل در طول سفر به شرح ذیل است: معبر گذار لندر، سربالایی صخره‌ای کوه لندر، دکان حاجی‌بابا، روستای سرتلیا (شب هنگام)، قلعهٔ لیت^۳ (قلعه مخروبه)، تنگ شلال (یک معبر تنگ، هنری لایارد تنگ شلار آورده‌است)، روستای یا دلا (شب هنگام)، سربالایی کوه دلا، فرود آمدن به درهٔ شیمبار و چادر زدن در تنگ بتان.

1. op.cit, p 71.

بسیاری از کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌های مال میر به ایلامی قدیم و همچنین نمونه‌هایی از زبان آرامی آرساکیدی ناشناخته‌اند. ثبت و درج تاریخ دقیق آن‌ها ضروری است، اما این بار امکان آن فراهم نبود. تعدادی از آن‌ها حامل نوشته‌هایی است که تا کنون از طریق نسخه‌های نادر متعلق به دوران باستان شناخته شدند. برای من تا این اندازه کافی بود که درک کنم که این نوشته‌ها به شکل خاصی با سکه‌های خاراسین مطابقت دارد. اخیراً تأیید شده‌است که حداقل یک کتیبه در ایذه (مال میر) وجود دارد که با این توضیحات مطابقت دارد. با این حال روشن است که اظهارات هر تسفلد به شیمبار اشاره دارد که شرح آن در زیر آمده‌است. در اغلب اوقات او به خط خاراسین اشاره کرده که در حقیقت زمانی الیمایی منظور بوده‌است.

2. Neilson C. Debevoise, "Rock reliefs of ancient Iran", JNES, I, 1, 1942, pp 76-105, (خصوصاً صفحه ۱۰۲)

۳. لیت یا لوت در گویش بختیاری شکل تحریف شده بلیط یا همان درخت بلوط فارسی است. با عنایت به این که در مجاور این قلعه روستایی نیز بنام «دو بلوطان» واقع است این قلعه را با این نام می‌شناسند. البته در فاصله نزدیک قلعه درخت بلوطی مشاهده نشد. احتمالاً اگر درخت بلوطی در قلعه و یا اطراف آن وجود داشت از میان رفته‌است، با این حال، در فاصله نه چندان دور بلوطهای پراکنده‌ای در آن حوالی وجود دارد. م.

چپ که پوشیده از تراکم پوشش گیاهی بود و به سرعت روی برآمدگی پدیدار شده، به سختی می‌توان جلو رفت. در این نقاط آثاری از تسطیح مصنوعی، و سنگ‌فرش‌هایی از بنای جاده باستانی مشهود است. برآمدگی از گوشه صخره عبور کرده و وارد تنگ می‌شد. در نزدیکی این نقطه، اولین مجسمه‌های سنگی در یک قاب واحد در حدود سه پا ارتفاع و رو به جلو پدیدار شدند. در حدود صد متر جلوتر، برآمدگی به سمت راست در پناه کوه، منحنی می‌شد. در اینجا مجسمه‌های اصلی دیده می‌شد، (تصویر ۱) که در آن سوی دیواره‌های کوه محصور شده‌است. این منطقه نیز همچون «تنگ سروک»، و «کول فرح» ایذه؛ یک محوطه کلاسیک و باستانی است؛ محاط بر کوه‌ها، و صخره‌هایی که با پژواک انعکاس صدا، به بانگ محمد مرادی راهنمای بختیاری پاسخ می‌داد. در غیر این صورت سکوت عمیقی در این کوهستان حکمفرما بود و البته این سکوت با صدای زغن^۱ نیز شکسته می‌شد و یا با سنگریزه‌هایی که در اثر تقلای بزهای کوهی در شیب‌های تند سرازیر می‌شد.

گروه اصلی مجسمه‌ها در تصویر ۲ و ۳ نشان داده شد. اگرچه این آثار توسط هنری لایارد توصیف شده^۲ و همچنین هرتسفلد در مورد آن‌ها توضیح داده‌است، اما تفسیر آن‌ها هرگز مورد ارزیابی قرار نگرفته است. جستار حاضر به این مجسمه‌ها و نقش برجسته‌ها می‌پردازد. هر چند هدف این نیست که تمام و کمال این نقش برجسته‌ها توضیح داده شوند. با این حال کمک خواهد کرد تا چگونگی بنا و قرار گرفتن آن‌ها روشن شود و همچنین ماهیت بنا که بخشی از آن را تشکیل می‌دهد.

در نگاه اول به نظر می‌رسد قاب پیکره‌های تراشیده‌شده، یک نوار پیوسته را تشکیل می‌دهد. با این حال بازدید دقیق‌تر نشان می‌دهد که از تعدادی گروه مجزا، هر یک با ترکیبات مشابه تشکیل شده‌است. در حقیقت چهار گروه از این‌ها قابل تفکیک است. ابتدا از سمت چپ بیننده و ناظر شروع می‌شود. (تصویر ۲) در همین سمت، تصویر یک مرد برهنه است که در واقع همه اشکال در شیمبار تمام رخ و رو به جلو نمایان

۱. پرنده‌ای است از راسته بازهای شکاری (م).

2. Layard, "A description of the province of Khuzistan", p 84.

هستند. این مرد برهنه در دست راستش یک گرز را نگه داشته که بر روی زمین تکیه دارد. دست چپ وی در سمت جلو، روی سینه‌اش قرار گرفته و یک جام شیاردار را نگه داشته‌است. بدون تردید سر مجسمه عامدا همچون بسیاری از مجسمه‌های باستانی در طول نخستین سده‌های اسلامی تخریب شده‌است. در این مورد بسیار وسوسه‌انگیز است، کتیبه ناتمام کوفی را که در ذیل به آن پرداخته می‌شود؛ با این ویرانی مرتبط ساخت.

همانطور که لایارد به درستی مشاهده کرده است، گره‌های سر بند پادشاهی در پشت سر مجسمه برهنه مشخص است. در این زمینه نیم‌تاج یا سر بند پادشاهی یک ترکیب غیرمعمول بود،^۱ زیرا در این ترکیب می‌توان یک تمثال معمول از خدای یونان هراکلس را شناخت. البته ظهور چهره‌ای از هراکلس گواه این نتیجه نیست که به یک فرقه یا آیین مذهبی واقعی از یونان در منطقه شیمبار معتقد باشیم. چنان که مشهور است، در حوزه ادیان ایرانی، ورتزغنه^۲ ایرانی نیز در ظاهر هراکلس یونانی ظاهر شده‌است.^۳ تاریخ این بنا و سایر جزئیات، که مختصر به آن پرداخته می‌شود؛ از پیوند این بناها با دین و فرهنگ یونانی جلوگیری می‌کند و بر زمینه ایرانی آن تأکید می‌کند. با این اوصاف، بایستی رابطه فرعی احتمالی با آیین‌های دینی سوریه در نظر گرفته شود، که در آنجا همگونی خدایان محلی با هراکلس یونانی ممکن بود. از این رو در سرزمین‌های مرزی ایران پیوستگی آیین ورتزغنه - هراکلس تقویت می‌شود.^۴

۱. این موضوع ممکن است تأکیدی بر ارتباطات سلسله‌ای آیین دینی باشد.

۲. خدای جنگ (م).

۳. برای آرتاگس (ورتزغنه) - هراکلس - آرس بنگرید:

W. Dittenberger, "Orientis Graeci inscriptiones selectae", I. Leipzig, 1903, p 585(No. 383), I. 55.

برای تمثال بنگرید:

R. Ghirshman, Iran, Parthes et Sassanides, paris, 1962, p 66.

۴. خصوصاً نکته قابل توجه که در بحث سایریگ آمده‌است:

H. Seyrig, "Antiquites Nergal", Syria, XXIV, 1944, pp 62- 80(۶۸). (خصوصاً صفحه ۶۸)

برای تمایز هراکلس با ملکارت (Melqart) بنگرید:

Rene Dussaud, "Melqart", Syria, XXV, 1946 - 8, pp 205 - 30(۲۱۴, ۲۱۸, خصوصاً صفحات ۲۱۸, ۲۱۴)

در سمت راست مجسمه برهنه، یک نقش دیگر ایستاده و لباس ایرانی به تن دارد، که متشکل از پیراهن بلند و ضخیم و شلوار گشاد است. دست راستش بر شانه خدا^۱ تکیه دارد و دست چپش بر قبضه یک شمشیر بلند قرار گرفته است. میان این دو یک شی پایه مانند قرار دارد که عینا در پایین میان تنه‌شان به سمت بالا می‌رود؛ به یقین یک مجمره آتش است^۲ و اساسا ویژگی ایرانی را تصدیق می‌کند. جالب‌تر این است که مشاهده می‌شود در کتیبه‌ها نام‌های سامی برای برخی شخصیت‌های اصلی آمده‌است. کتیبه شماره (۱) دقیقا در بالای مجمره آتش قرار دارد.

گروه دوم (تصویر ۳) با گروه اول مشترک است، اما از سه هیکل تشکیل شده‌است. در اینجا نیز هیکل سمت چپ برهنه است که خدا بودن آن را نشان می‌دهد. نظر به اینکه این هیکل نسبت به دیگر اشکال متناظر در گروه‌های دیگر از استحکام و تنومندی کمتری برخوردار است؛ ممکن است که در اینجا برخی از خدایان غیر از هراکلس و ژرژنه متصور گردد. در کنار آن نقش دیگری است که ایستاده و لباس ایرانی به تن دارد. دست راستش به سمت خدا کشیده شده و چیزی را با یک مضراب در یک هاون مخروطی بلند که در میان این دو قرار دارد می‌کوبد. در اینجا سخت به نظر می‌رسد که معتقد باشیم مراسم «هومه» در حال برگزاری است. به‌علاوه در سمت راست هیکل دوم؛ هیکل سومی است که او نیز ایستاده و لباس ایرانی به تن دارد. بین هیکل خدا و نخستین هیکل

اگر محوطه باستانی شیمبار واقعا پیوندی با آیین بعل داشته باشد ممکن است با هراکلس که با خدایان سوریه در معبد بعل ظاهر شده، مرتبط باشد.

H. Seyrig, "Antiquites Nergal" p 17. Bas-reliefs monumentaux du temple de Bêl a Palmyre, Syria, XV, 1934, p 172.

نقش آن کاملا در این زمینه توضیح داده نشد. در آسیا هراکلس با بسیاری از آیین‌های محلی، به عنوان مثال شیوا - هراکلس در باکتريا (باختر در آسیای مرکزی) وفق داده‌شد.

Kl. Fischer, *Archaologische Anzeiger*, 1957, p 417.

۱. منظور همان پیکره برهنه است. م

۲. از نظر اندازه و شکل شبیه به صحنه اعطای نشان اردشیر یکم در فیروزآباد است تا این که مجمره‌های بخوردان در بافت غیرایرانی باشد.

H. Seyrig, op. cit., pl. XVIII and XXIII; cf. J. Starcky, "Autour d'une dedicace palmyrenienne", Syria, XXVI, 1949, p 51.

ملبس، کتیبه شماره (۲) قرار دارد. میان دو هیکل ملبس نیز کتیبه شماره (۳) و در زیر آن کتیبه شماره (۴) قرار دارد.

گروه سوم نیز همچون گروه اول از یک شخصیت خداگونه و یک چهره انسانی تشکیل شده است. میان سرهای این دو پیکره، کتیبه شماره (۵) قرار دارد. علاوه بر این، در سمت چپ سر پیکره خدا، شروع یک کتیبه ناتمام کوفی است که عبارت «لا اله الا آن خوانده شده است. البته این یا شروع اعلامیه ایمان کلیمیان و یا بیان ایمان مسلمانان است؛ به این معنی که «خدایی جز الله نیست». در پشت این گروه سوم، یک گروه چهارم وجود دارد که یک بار دیگر دو هیکل مشابه به ترتیب قرار گرفته است و سرانجام در پشت گروه چهارم، سه پیکر نیم‌اندازه در یک صفحه پایین‌تر قرار دارند.

چنان که مشاهده خواهد شد هر یک از چهار گروه تشکیل‌دهنده، اساساً همان صحنه را نشان می‌دهد، به جز تغییراتی که در گروه دوم است. در هر مورد شخصیتی خداگونه نمایان شده که پیکر ظاهری آن هراکلس خدای یونانی است. با این حال، وجود مجمره آتش و ظروف و وسایل مراسم «هومه» نشان می‌دهد، که در این زمینه خدایان اساساً متعلق به آیین ایرانی هستند. بعید نیست که در این ترکیب ببینیم یک مقام محلی در حضور پیکره خدا و اشیاء آیینی، سوگند خدمت یاد می‌کند. نظر به آرایش تکراری، سخت به نظر می‌رسد همه را به مناسبتی واحد کنده‌کاری کرده باشند. از اینرو پذیرفتنی است که تصور شود هر یک از این گروه‌ها یک قسمت جداگانه را به تصویر می‌کشد، ولی به طور متوالی طی فواصل چند دهه حک شدند، که اولین آن‌ها گروه سمت چپ است. در اینجا هر گروه نمایان‌گر تفویض مذهبی یک شخص مهم و عالی‌مقام است، همان صحنه در یک نسل برای هر کدام از جانشینان تکرار شده است. بنابراین، این نقش برجسته‌ها در بیشتر از چهار موقعیت و مناسبت جداگانه کنده‌کاری شده‌اند.

	تنگ سروک	شیمبار				
		No. I	No. II	No. III	No. IV	No. V
א	ב	ע	ז	ח	ט	י
ב	ג	ז	ח	ט	י	כ
ג	ד	ח			י	כ
ד	ה	ז	ח	ט	י	כ
ה	ו	ז	ח	ט	י	כ
ו	ז	ח	ט	י	כ	כ
ז	ח	ט	י	כ	כ	כ
ח	ט	י	כ	כ	כ	כ
ט	י	כ	כ	כ	כ	כ
י	כ	כ	כ	כ	כ	כ
כ	ל	כ	כ	כ	כ	כ
ל	מ	כ	כ	כ	כ	כ
מ	נ	כ	כ	כ	כ	כ
נ	ס	כ	כ	כ	כ	כ
ס	ע	כ	כ	כ	כ	כ
ע	פ	כ	כ	כ	כ	כ
פ	צ	כ	כ	כ	כ	כ
צ	ק	כ	כ	כ	כ	כ
ק	ר	כ	כ	כ	כ	כ
ר	ש	כ	כ	כ	כ	כ
ש	ת	כ	כ	כ	כ	כ

خطوط کتیبه‌های شیمبار^۱

وقتی به بررسی کتیبه‌ها پرداخته می‌شود، مجسمه‌ها و پیکره‌های سنگی تأییدیه کافی به دست می‌دهند. در اینجا تفاوت‌های سنگ‌نگاری اساسی میان کتیبه‌های هر گروه وجود دارد. حروف‌نگاری کتیبه شماره ۱ (تصویر ۴) در منتهی‌الیه سمت چپ کشیده و ظریف‌تر به نظر می‌رسند. حروف‌نگاری کتیبه‌های شماره ۲، ۳، و ۴ که همه با همان صحنه همراه هستند، از نظر دیوارنگاری شبیه به یکدیگرند. (تصاویر ۷-۵) این حروف اگر چه همه خوش‌فرم هستند، اما عموماً بزرگ‌تر و خشن‌تر از حروف شماره ۱ (تصویر ۴) هستند. در مورد کتیبه شماره ۵ تغییرات سنگ‌نگاری بسیار اساسی است. (تصویر

۱. ستونی که خطوط تنگ سروک را نشان می‌دهد از هنینگ اقتباس شد.
 W.B. Henning, Table in Asia Major, NS, II, 2, 1952, p 168.

۸). در اینجا حروف به طور قابل توجهی بزرگ‌تر و درشت‌تر هستند و متن، یک حروف شکسته را نشان می‌دهد که کاملاً متمایز از سبک نمونه‌های قبلی است. همانطور که به اجمال در جدول حروف فوق مشاهده می‌شود، کتیبه‌های شیمبار از نظر سنگ‌نگاری به حروف اِلیمایی «تنگ سَرَوَک» بسیار نزدیک است. با این حال، تفاوت‌های قابل توجهی در شکل و صورت ظاهری برخی حروف انفرادی وجود دارد. حرف (𐭪) که در کتیبه‌های «تنگ سَرَوَک» به طور زمخت به دو قسمت بیضی شکل تقسیم می‌شود، در شیمبار این حرف تمایل دارد از سمت راست باز شود. این حرف در کتیبه شماره (۳) شکل زاویه‌دار را نشان می‌دهد، و در کتیبه شماره (۵) به طور قطع دارای خط شکسته است و یک انحنا در سمت چپ دارد. ویژگی اصلی حرف (𐭫) که در مواردی در شیمبار آمده این است که خط عمودی مرکزی نه در منتهی‌الیه سمت چپ، بلکه در مواردی به تکیه‌گاه در وسط وصل می‌شود. حرف (𐭬) که فقط یک‌بار در «تنگ سَرَوَک» آمده، در شیمبار نیز دوباره تصدیق شده‌است. در اینجا کمی متفاوت است، اما شکلی کاملاً واضح دارد. حرف (𐭭) در شیمبار همچون «تنگ سَرَوَک» این ویژگی را دارد که خطی از دایره بیرون نمی‌زند. در کتیبه شماره (۴) دایره به صورت مارپیچ ظاهر می‌شود. کتیبه شماره (۵) شکل بسیار نادری از حرف (𐭮) دارد، با این حال، قابل خواندن است، زیرا این حرف در واژه «بسایبه»^۱ آمده، که در کتیبه‌های دیگر نیز دوبار پدیدار گشته‌است. در مورد حرف (𐭯) کمی تردید وجود دارد، که بتوان همچون به سادگی حرف (𐭰) آن را خواند. با این وجود، انتظار می‌رود در این مورد انحنا ناچیزی به سمت چپ که معمولاً در بخشی از حرف (𐭱) وجود دارد، دیده شود. حرف (𐭲) در شیمبار متمایل است به شکل یک خط مسطح افقی کوتاه با مرکزیت حروف مجاور نوشته‌شود، اما در «تنگ سَرَوَک» اغلب اوقات به شکل یک نقطه نوشته شده‌است. اما حرف (𐭳) در شیمبار تمایل دارد نه تنها به شکل شطرنجی، بلکه با یک میله افقی کوتاه که دو زاویه را به هم وصل می‌کند نوشته

شود. حرف (𐎢) همچنین شکلی را نشان می‌دهد که شیمبار را از تنگ سروک متمایز می‌سازد. در تنگ سروک دوشاخه بالای حرف به سمت راست باز می‌شود، اما در شیمبار تمایل دارد رو به پایین باز شود. خط مرکزی حرف (𐎢) در شیمبار اغلب به خط سمت چپ وصل می‌شود و این یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که در تنگ سروک اتفاق نمی‌افتد.

تا جایی که به تاریخ قطعی این بنای تاریخی مربوط می‌شود، شواهد صریحی در این زمینه در دست نیست. با این حال کل مجسمه‌ها و سنگ‌نشته‌ها متعلق به قرن دوم میلادی است.^۱ کتیبه شماره (۱) به حکم مضمونش به یک نسل زودتر از کتیبه‌های شماره ۴-۲ برمی‌گردد. احتمالاً از اواخر قرن اول میلادی باشد، اما فرض بر این است که همه کتیبه‌ها محدود به قرن دوم میلادی است. در یک استنباط، سنگ‌نگاره‌های این اثر تاریخی، دوره‌های متوالی پیکرتراشی را نشان می‌دهد و این را می‌توان تا اندازه‌ای از یکی از شجره‌نامه‌های موجود در کتیبه‌ها دریافت کرد. (نک: جدول زیر)

ردیف	متن
کتیبه شماره ۱	«وکی» ^۲ ارشد (?)، که «بسایبه» است، فرزند «سول» ^۳
کتیبه شماره ۲	«سروکو» ^۴ که بسایبه است، فرزند «سموم» ^۵
کتیبه شماره ۳	«سپتو ستور» ^۶ که نگهبان محراب بعل است، فرزند وکی

۱. همان‌طور که هنینگ در مورد آثار تاریخی تنگ سروک بحث کرده است:

Henning, loc. cit, p 176.

2 Wky

3. Swl

4. Srwkw

5. Smwm

6. Sptw Stwr

این‌ها تصاویری هستند که «سپتو» ساخته است، فرزند «سس» ^۱ ، اهل «یرسی» ^۲	کتیبۀ شماره ۴
«اورود بزرگ» ^۳ که بسایه است	کتیبۀ شماره ۵

کتیبۀ شماره ۱

کتیبۀ شماره ۲

-
1. S,s
 2. Yrsy
 3. Orodes the Great



کتیبه شماره ۵

با توجه به وضعیت قرار گرفتن کتیبه‌ها روی سنگ به این نتیجه می‌رسیم که متناظر با قالب پیکره‌ها به سه گروه متمایز تقسیم می‌شوند. کتیبه شماره (۱) به نخستین قالب پیکره‌ها تعلق دارد. کتیبه شماره (۲)، شماره (۳) و شماره (۴) متعلق به گروه دوم است، و کتیبه شماره (۵) مربوط به گروه سوم است. مهمترین عنوان در این کتیبه‌ها واژه «بسایبه» است که در کتیبه اول، دوم و پنجم آمده است. ممکن است این واژه لقب شخصیت اصلی؛ احتمالاً حاکم محلی یا یک شاه کوچک بوده است. با این حال، به دست دادن معنی دقیق آن دشوار است. همچنین ممکن است چنین به نظر برسد به عنوان نخستین عنصر از واژه «باج»، «باژ»، «باز» پارسی باستان ارتباط داشته باشد.^۱ تلاش برای پیوند با این دشواری روبرو است که حرف (s) برای شالوده حرف (j) به عنوان معادل آرامی آن که در اوایل به حرف (z) بسط می‌یافت گواهی نمی‌دهد. با این حال، برای انتقال به حرف (c) ایرانی به کار می‌رود.^۲ برای استنساخ و آوانویسی مشابه (j) تقریباً از (z) به واژه «کمبوجیه» در کتیبه بیستون رجوع کنید که در زبان آرامی به شکل «کنبوزای» است.^۳ عنوان «رئیس محصلان مالیات» در میان پارتیان به شکل «رکپتی»،^۴ و ساسانیان

1. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, col. 953; *bajikara* apud George G. Cameron, *Persepolis treasury tablets*, Chicago, 1948, index, s.v. But cf. I. Gershevitch, *Asia Major*, NS, II, 1, 1951, p 139.

2. W. B. Henning apud G. R. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B.C.*, abridged edition, Oxford, 1957, p 81 and n. 1.

3. H. H. Schaefer in *Iranische Beitrage*, I, Halle, 1930, p 270.

4. rkpty

«هرکپتی»^۱ تأیید شده است.^۲ همچنین ممکن است جز «به»^۳ در «بسایبه»^۴ به عنوان شکلی از نام خدای بعل باشد، دقیقاً همچون واژه «کنعانی»؛ این واژه نیز ممکن است در شکل نهایی به صورت «بای»^۵ یا «بی»^۶ رخ دهد. در این مورد با دو گونه تلفظ از «یزربای»^۷ و «یزربی»^۸ مقایسه گردد.^۹ اما املا و هجی «بی» معلوم نیست و برای توضیح «بسای»^{۱۰} (با ج) با بعل یک حرف جا افتاده وجود دارد.^{۱۱} در توضیح این مبحث پروفیسور دبلیو. بی هنینگ این مطلب را برای ما فرستاد:

از نظر من معنی «زای، بسایب»^{۱۲} یعنی (کسی که قسم می‌خورد) که برابر است با: «در حالی که قسم می‌خورم»، در واقع «سایب» شکلی عامیانه و محلی از «سب»^{۱۳} برای قسم خوردن است، چنان که دالمان برای آرامی یهودی به شکل «سایبت»^{۱۴} آورده است. این به لحاظ زبانی غیر قابل ایراد است؛ با توجه به توضیحات همراه پیکره‌ها در صفحات پیشین: یعنی «یک ... شخص عالی‌مقام ادای سوگند می‌کند» صحیح به نظر می‌رسد.

باید اضافه گردد که واژه ذکر شده توسط دالمان در «نذاریم»^{۱۵} (دفتر دهم) نیز آمده است؛ جایی که به لحاظ قانونی به عنوان قاعده اجباری سوگند غیر قابل قبول بود. واژگانی که در آن متن آمده؛ هم در «زبانی که توسط غیر یهودیان استفاده می‌شد» وجود دارد و هم

1. hrkpty

2. W. B. Henning, "Mitteliranisch" in Handbuch der Orientalistik, Abt. I, IV. Bd., Iranistik, 1. Abschnitt, Leiden, 1958, p 41.

3. bh

4. bsybh

5. by

6. b,y

7. yzrby

8. yzrb,y

9. M. Lidzbarski, Handbuch der nordsemitischen Epigraphik, I, Weimar, 1898, p 289.

10. bsy

۱۱. مقایسه شود با نام bs/bhs در کتیبه صفائی جنوب سوریه. بنگرید:

G. Ryckmans, Les noms propres sud - semitiques, I, Louvain, 1934 - 5, 48, f.

12. Zy, b,sybh

13. sb

14. sybt

۱۵. بخشی کوچکی از کتاب تلمود یهود (م).

در «زبانی که توسط حماسه‌های تلمود خلق شده بود»^۱ از ابتدا بعید به نظر می‌رسید چنین واژگانی که گفته می‌شود غیر قابل قبول است، ساختگی باشد و در اینجا در مورد «بسایب» ممکن است که در کاربرد واقعی آن «سایبت» در معنای «ادای سوگند» بوده است.^۲

بنابراین، بر اساس این کتیبه‌ها می‌توانیم جانشینی سه تن را که به نسل‌های مختلفی تعلق دارند و لقب «بسایبه» دارند را تأیید کنیم. اینان مطابق کتیبه‌ها عبارت‌اند از: «وکی»، «سروکو»، و «اورود». دو تن از اینان در کتیبه‌ها به واسطه صفتی که حالتی مؤکدانه دارد، توصیف شده‌اند: یعنی «وکی جسایس»^۳ در کتیبه شماره (۱) و «اورود رب»^۴ در کتیبه شماره (۵). این واقعیت که «جسایس» در موقعیت موازی با «رب» (یک واژه مرسوم آرامی) آمده است، ممکن است به این نتیجه برسیم که این یک عنوان افتخارآمیز مشابه بود که پس از نام یک شخص بزرگ آمده است. این واژه همچنین در جای دیگر تصدیق نشده اما ریشه «جسس»^۵ و مشتقات آن شناخته شده است. نزدیک‌ترین شکل آن به زبان عربی، «جسیس» (نک: خط عبری آن גַּסַּיִס) و در زبان سریانی «جاسوسا»^۶ به معنای «جاسوس» است. همچنین معانی دیگر نزدیک به آن «ناظر»، «سرپرست» و «بازرس» است. با این حال، حتی واژه «جسایس» به سختی می‌تواند یک نشان افتخاری درخور برای یک شخص مهم باشد. تنها واژه‌ای که می‌تواند برای آن مناسب باشد؛ «ارشد»،

۱. احتمالاً «سایبت» (sybt) با فعل «سب» (sp) به معنای «سوگند دادن» که برای مثال به طور معمول در متون جادویی استفاده می‌شد. بنگرید:

J. A. Montgomery, *Aramaic incantation texts from Nippur*, Philadelphia, 1913, p 303.

شاید در آلابش با «سب» (sb)، فعل اخیر نیز به همان معنی در شکل «افئل» (aph,el) به کار رفته است. برای جابجایی p/b نمونه‌هایی در آرامی بابلی وجود دارد. بنگرید:

C. Levias, *A grammar of the Aramaic idiom contained in the Babylonian Talmud*, Cincinnati, 1900, p 11, Th. Noldeke, *Mandaische Grammatik*, Halle, 1875, p 47 ff.

این واقعیت ممکن توضیح دهد که چرا «سایبت» توسط حکمای یهودی مورد ایراد قرار گرفته است.

۲. حرف نهایی (h) از بسایبه (b,sybh) ممکن است نشان‌دهنده ضمیر مالکیت سوم شخص و مفرد مذکر باشد. شکل اسم موجود در این مورد «سایب» (syb) است.

3. wky gsys

4. wrwd rb

5. gss

6. gasosa

«مهرت»، و «رئیس» است. این واژه به عنوان یک لقب برای ریاستی کاملاً غیر روحانی در پالمیرا اتفاق افتاده است، جایی که لیدزبارسکی آن را «مهرتان منطقه»^۱ ترجمه کرده است.^۲ اما در بیشتر گویش‌های آرامی و سریانی از آن به عنوان لقب یک فرد روحانی یاد شده است.^۳ اگر بپذیریم که «جسایس» (در مورد خواندن حرف نخست تردیدی وجود ندارد) واژه معمولی آرامی «کاسیسا»^۴ را نشان می‌دهد، پس بایستی فرض کنیم که در این گویش حرف (q) می‌تواند جایگزین (g) شود. این پدیده به هیچ وجه در زبان‌های سامی نادر نیست و به نسبت در گویش‌های عربی رواج دارد^۵ و در زبان بابل قدیم نیز معمول بود.^۶ برخی نمونه‌های ابدال از (q) و (g) در یهود - آرامی شناخته شده‌اند،^۷ همچنین این پدیده به خصوص در نوع مندائی‌ها نیز معمول بوده است.^۸

برای اورود جسسیس، «اورود ارشد» می‌توان آن را با لقب «اورود مسینک»^۹ دوره اشکانی در یک تکه سفال از دورا مقایسه کرد، که به واسطهٔ پروفیسور هنینگ مورد توجه ما قرار گرفت. علاوه بر این دو نفر، یعنی «وکی» و «اورود» که با عنوان «بسایبه» معرفی شدند،^{۱۰}

1. bezirksältester

2. E. Ledrain, *Revue d'Assyriologie*, II, 3, 1892, 93-5 and 32; M. Lidzbarski, *Handbuch*, I, 365; Ch. Clermont-Ganneau, *Recueil d'archéologie orientale*, III, Paris, 1900, para. 22, 107-9. M. Lidzbarski, 'Der Qassisa di दौरا und die Tracht der Palmyrener', *Ephemeris für semitische Epigraphik*, Giessen, I, 1902, 87-9.

۳. مقایسه شود با: وقوع آشکار این استعمال در نقاشی‌های کنیسهٔ دورا. برای مثال:

Tile A, 1. 4-5, bqsyswth dsmw'l khn' br yd'y 'rkwn, in C. C. Torrey apud C. H. Kraeling, *The synagogue (The excavations at Dura-Europos. Final report, 8, Pt. 1)*, New Haven, 1956, p 263.

4. qassisa

5. C. Brockelmann, *Grundriss der vergleichenden Grammatik der semitischen Sprachen*, I, Berlin, 1908, p 121.

6. *Ibid*, p 128.

همچنین برای زبان سریانی جدید، مقایسه شود با:

Th. Noldeke, *Grammatik der neusyrischen Sprache*, Leipzig, 1868, p 39.

۷. مقایسه شود با: «کسایست/جسایست» (qsyst/gsyst) در متون وردخوانی. بنگرید:

W. H. Rossell, *A handbook of Aramaic magical texts, Skylands, N.J.*, 1953, p 16.

همچنین فعل «سرگ/سرک» (srg/srq) ذکر شده توسط:

C. Levias, *A grammar of the Aramaic idiom contained in the Babylonian Talmud*, Cincinnati, 1900, p 10.

8. Th. Noldeke, *Mandaische Grammatik*, Halle, 1875, p 38.

9. wrwd msynk

بنگرید:

W. B. Henning in *Gnomon*, xxVI, 1954, p 479.

۱۰. همیظور مطابق کتیبهٔ شمارهٔ ۲ «سروکو» نیز با همین لقب معرفی شده است (م).

یکی دیگر از مردان این کتیبه‌ها (نک: کتیبه شماره ۳) به نام «سپتو ستور» نیز دارای یک نشان مشابه است. شوربختانه در اینجا معنای «ستور» ناشناخته است.^۱ عبارت «سپتو ستور، زای بل‌رو»^۲ به نظر می‌رسد دارای ساختار مشابه‌ای با «وکی جسیس، زای بسایبه»^۳ یا «اورود رب، زای بسایبه»^۴ است. (نک: کتیبه‌های شماره ۱ و ۵) به نظر می‌رسد تمام این عبارات یک نام و نشان یا شهرت درخور را دربر می‌گیرد که به دنبال آن به واسطه کلمه «زای» عنوان مقام و جایگاه آمده‌است. در عنوان «بل‌رو»،^۵ قسمت «بل» به یقین نام خدای «بعل» است، و قسمت «رو» در میان فنیقی‌ها به «محراب آتشدان» اشاره دارد.^۶ «بعل آرو»^۷ در واقع به معنای «محراب بعل» است. در این صورت همان‌طور که در ارتباط با عنوان مقام و یا جایگاه اشاره رفت؛ به معنای «نگهبان محراب بعل» است. ساختار چنین ترکیبی کاملاً غیر سامی است.

با این حال ممکن است ساده‌تر باشد، که قسمت دوم «بل‌رو» چنان‌چه با عبارت (N) در نظر گرفته شود؛ به خوبی در کتاب مقدس آرامی و آرامی یهودی به معنای «نظاره کن، اینجا هست» تصدیق شده‌است، هر چند چنین ترکیبی خواه «نظاره کن بعل»، و یا «اینجا هست بعل» معنی دهد^۸ به عنوان یک لقب برای منصبی معمول نبوده‌است، بنابراین دلیلی وجود ندارد که این احتمال دور از دسترس را رد کنیم. برای مثال در این

۱. این واژه می‌تواند یک واژه عاریه ایرانی باشد. مقایسه شود با واژگان ذیل:

Umfangreich (گسترده), stark (قوی), derb (درشت)

C. Bartholomae, Altiran. Wörterbuch, 1609.

برای تفسیر مشابه «ست» (st) بیگانه، از «ست» مندایی بنگرید:

Noldeke, Mandäische Grammatik, Halle, 1875, p 45.

2. Sptw stwr, zy bl,rw

3. wky gsys, zy b,sybh

4. Wrwd rb, zy b,sybh

5. bl, rw

6. G. A. Cooke, A text-book of North-Semitic inscriptions, Oxford, 1903, p 56, F. C. Jean and J. Hoftijzer, Dictionnaire des inscriptions sinitiques de louest, I, Leiden, 1960, p 24.

7. bel,aro

8. Justi, Iranisches Namenbuch, s.v. BqjAovpos (Plutarch, Artax., XXII, 5).

یوستی این واژه را با «ان. پی بلور» (Np belur) ربط می‌دهد. اگر چه ممکن است پیدایش یک واژه عاریه یونانی زودتر از این تاریخ بعید به نظر برسد و بهتر است آن را با «بعل» به عنوان یک نام سامی خاص توضیح داد.

مورد یک روحانی را فرض کنیم که وظیفه‌اش اعلان حضور و تجلی خداوند در جشن‌ها و یا موارد مشابه بوده‌است.

عنوان «بل‌رو» در شیمبار یکی از نام‌های مرتبط یعنی «بلدوس»^۱ در کتیبه‌های تنگ سرۆک را یادآوری می‌کند که توسط پروفیسور هنینگ به عنوان ترکیبی از بعل با واژه‌ای دیگر شناسانده‌است.^۲ جزء دوم این نام اکنون در ارتباط با اسم جمع «دوسای»،^۳ «بدبختی‌ها یا بدشانسی‌ها»^۴ دیده می‌شود، که در کتیبهٔ اخیرا کشف شدهٔ آشوکا در قندهار رخ داده‌است.^۵ به نظر می‌رسد یک واژهٔ عاریه از گویش ایران غربی است جایی که «داووسا»^۶ مطابق با «زاووسا»^۷ در اوستا، «لذت، لطف، میل»^۸ یک ترکیب معین دارند. یک مشتق مشخص فارسی میانه «دوس اگ»؛ دوست و عاشق است. بنابراین، «بعل - دوسا» می‌تواند به این معنا باشد که «بعل یک دوست است»^۹ و یا اگر بر پایهٔ نمونهٔ ایرانی «بهاوریهی»^{۱۰} باشد؛ یعنی: «کسی که بعل را برای دوستی دارد.»^{۱۱} «دوسای» به طور مشابه می‌تواند یک واژهٔ عاریه باشد؛ با استفاده از شکل منفی آن به معنی «بدبختی» است. ایراد اساسی به این نوع ریشه‌یابی در کتیبهٔ آشوکا این است که بعید به نظر می‌رسد یک واژهٔ جنوب غربی ایران در چنین منطقهٔ دورافتادهٔ شرقی یافت شود؛ به خصوص از آنجایی که سایر واژگان ایرانی در آن کتیبه، خاستگاه گویش مشابه اوستا را نشان می‌دهد.^{۱۲} با این حال شناسایی تقریبی همان واژه، بدون حرف خصوصی (a)،

1. bldws

2. W. B. Henning in *Asia Major*, NS, II, 2, 1952, p 172.

3. dwsy

4. misfortunes

5. E. Benveniste, *Journal Asiatique*, CCXLVI, 1. 1958, p 38; A. Dupont-Sommer, *ibid*, p 19; F. Altheim and R. Stiehl, *East and West*, IX, 3, 1958, p 193.

6. dausa

7. zausa

8. Bartholomae, *Altiranisches Worterbuch*, 1656 f.

9. برای اینگونه نام بنگرید:

A. Caquot, "Sur l'onomastique religieuse de Palmyre", *Syria*, XXXIX, 1962, p 231 ff., esp. 249 f.

10. bahuvrihi

۱۱. از طرف دیگر این می‌تواند به معنای «رحمت خدای بعل» نیز باشد.

۱۲. این ایراد توسط بنونیست مطرح شده است. همان ارجاع.

ممکن است این دشواری را برطرف کند. به نظر می‌رسد این واژه بخشی از واژگان عمومی آرامی در ایران بوده‌است، هر چند ریشه اصلی آن به غرب کشور برمی‌گردد. این واقعیت که همراه با حرف جمع پایانی (y) به عنوان یک واژه آرامی تلقی شود این فرضیه را کمی بیشتر باورپذیر می‌کند.^۱

پروفسور هنینگ برای واژه «بلدوس» توجه ما را به همین نام جلب می‌کند که در یک تکه سفال پارسی در دورا «بیلتوسن»^۲ (مشتق نام خانوادگی و پدیری در «an»، برابر با «فرزند بیلتوس») خوانده شده‌است.^۳ هنینگ همچنین (در مکاتبه‌ای) گفته‌بود: «املای پارسی در حرف (t) الزاماً ریشه (t) را نشان نمی‌دهد، بلکه برای بیگانه (ld) است که می‌تواند اینجا (lt) خوانده شود. بنابراین به طور قطع استنتاج شما را باطل نمی‌کند.» از عناصری که در نام‌گذاری افراد استفاده شده، ممکن است که ابتدا از نام شخصی برخاسته‌است.^۴ پس از این به شکلی مؤکدانه^۵ در کتیبه‌های شماره ۱-۳ و ۵ یک نشان شهرت وجود دارد که به نظر می‌رسد یک عنوان شغلی رسمی^۶ (خواه بسایبه و خواه بل‌رو) بوده که به واسطه «زای» قبل از جمله «...که او هست» قید شده است. سپس در کتیبه شماره (۵) یک نام پدیری آمده، که به واسطه (br) به صورت «فرزندی (از)» معرفی شده‌است.

در مورد کتیبه شماره (۴) شیمبار فرد بیشتر به واسطه انتساب به زادگاهش «من یرسی»^۷ توصیف شده‌است؛ دقیقاً همچون جفت پیکرتراشان (یا شاید اعطاکنندگان؟) کتیبه

۱. این صحیح است که یک کلمه عاریه ایرانی دیگر، یعنی «مزبستای» (mzysty) نیز به همین طریق در آن کتیبه آمده‌است. حرف «y» پایانی در زبان‌های قدیم ایرانی، آنطور که آلتهم در اثر ذیل ذکر کرده؛ به یقین غیرممکن است:

F. Altheim and R. Stiehl, *East and West*, IX, 3, 1958, p 193.

2. byltwsn

3. W. B. Henning, *Gnomon*, XXVI, 1954, p 478.

۴. در ادامه نام‌های شخصی به طور جداگانه بررسی خواهد شد.

5. W. B. Henning, "The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak", *Asia Major*, NS, II, 2, 1952, p 174.

6. *ibid*, p 167.

7. mn.yrsy

شماره (۳) تنگ سروک که به صورت «من بن»^۱ آمده است.^۲ هر دو نام «یرسی» در شیمبار و «بن» در تنگ سروک ناشناخته‌اند، اما هر دو را باید نام مکان فرض کرد. گذشته از این‌ها ما هنوز باید در مورد نام‌های شخصی که در کتیبه‌ها آمده صحبت کنیم. یکی از شناخته‌شده‌ترین این نام‌ها «اورود» یا «اورودس» در کتیبه شماره (۵) است، نامی که در کتیبه‌های تنگ سروک نیز آمده است.^۳ از آنجا که این نام در میان الیمایی‌ها بسیار رایج بود، تلاش برای تشخیص اورود مورد نظر با هر شخصیت دیگری که دارای این نام باشد، بی‌فایده است، به خصوص که او با اصطلاح «بسایبه» آمده است، این در حالی است که اورودس تنگ سروک با عنوان «نساب کورسی»^۴ مشخص شده است.^۵ «سروکو» در کتیبه شماره (۲) نیز نام فرد نسبتاً مشهور دیگری است که احتمالاً همان «سریکو»^۶ پالمیرا است. (که در زبان یونانی «زوپاکوو»^۷، و در لاتین «سوریکوس»^۸ رونویسی شده است) به نظر می‌رسد شکل دیگری از نام «سریکو» است.^۹ همچنین می‌تواند با نام عربستان شمالی «سرق»^{۱۰} یا «سُریق»^{۱۱} مقایسه گردد. نام «وکی» در کتیبه شماره (۱ و ۳) نیز به نظر می‌رسد از لغات متشابه ایرانی است. ترکیب واژه تأیید می‌کند که قرائت اصلی در وقایع‌نامه طبری، ۱۲، ۱، ۸۱۳، ۱، (دودمان اردشیر اول) چنان‌چه توسط ف. آلتهمیم،

1. mn b,n
2. ibid, p 174.
3. ibid, p 167.
4. n,syb kwrsty

۵. در این زمینه بنگرید: ضمیمه شاتول شاکد بر متن انگلیسی این مقاله. م.

6. srykw
7. zopacuov

بنگرید:

- M. Lidzbarski, Handbbuch, p 382, M. Lidzbarski, Ephemeris, II, p 293.
8. suricus

بنگرید:

- M. Lidzbarski, Handbbuch, p 482, M. Lidzbarski, Ephemeris, I, p 77.
9. M. Lidzbarski, Handbbuch, p 331.
 10. srk
 11. surayk

بنگرید:

- M. Lidzbarski, Ephemeris, II, p 43, Ryckmans, Les noms propres sud-simitiques, Louvain, 1934-5, I, p 212 f.

و ر. استیل بحث شده، در حقیقت نه «کی‌اوحی»، بلکه «کی‌اوی» بوده‌است.^۱ نوع دیگر «کی‌اوجی» نمایان‌گر املاهای عربی «وجی»^۲ فارسی میانه است. «کی‌اوحی» نیز صرفاً همان واژه است با نشان تشخیصی که از آن حذف شده‌است. متأسفانه نسخه آرامی در کتیبه بیستون اشتقاق «وکی» از «وهوکا»^۳ (اکسوس)^۴ را تصدیق نمی‌کند، ضمن آنکه که بخش‌های پایانی آن نیز حفظ نشدند. بنابراین وکی فاقد املاهای متن آرامی «وهوکا» است. قبل از این بازشناسی که می‌تواند به عنوان امری محرز در نظر گرفته شود، برای اثبات آن به دلایل کافی نیاز است. در سنگ‌نبشته‌های شیمبار نام «وکی» دو بار آمده‌است. (به علاوه موارد بیشتر که در ادامه شرح سنگ‌نگاره‌ها خواهد آمد) در کتیبه شماره (۱) او به عنوان «بسایبه» معرفی شده‌است و در کتیبه شماره (۳) نیز به عنوان پدر «سپتو بلرو» آمده‌است. اگر هر دو مورد به یک فرد اشاره داشته باشد (که البته مسلم نیست) باید فرض کنیم که مقام «بسایبه» موروثی نبود یا اینکه به دلیل برخی رویدادهای ناشناخته سیاسی یا شخصی «سپتو» فرزند «بسایبه» سابق نتوانست مقام پدرش را به دست آورد و به مقام پایین «بلرو» اکتفا کرده‌است.

«سول»^۵ در کتیبه شماره (۱) نیز به عنوان یک نام شخصی در دوره اسلامی شناخته شده است، اگر چه در متون دیگری ممکن است که منشأ دیگری داشته باشد.^۶ «سموم»^۷ در کتیبه شماره (۲) نیز می‌تواند «سیمون»^۸ شکلی از نام مناسب سامی باشد، که بدون صدای حنجره در کتیبه‌های مختلف به شکل «سموم» یافت می‌شود. «سپتو»^۹ در کتیبه

1. F. Altheim and R. Stiehl, *East and West*, X, 4, 1959, p. 260, n. 123.

بنابراین به نظر می‌رسد تلاش برای ارتباط این واژه با «هوخشتره» روی سکه‌های پارس بی‌اساس باشد.

2. wgy

بنگرید:

F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, p 231.

3. Vahauka

4. F. Altheim and R. Stiehl, loc. cit.; Justi, op. cit., p 341.

(وهوکا) ارتباطی با اوجی ندارد.

5. swl

۶. طبری، تاریخ طبری، ج ۹، ۵، صص ۳۹۳۲-۲۹۳۰، ۱۹۷۷؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵؛

Justi, *Iranisches Namenbuch*, s.v. Sul. Minorsky in BSOAS, XII, 1, 1947, p 29.

7. smwm

8. sim on, simon

9. sptw

شماره (۳ و ۴) نامی که دو بار آمده، اما در منابع دیگر ناشناخته است.^۱ از آنجا که نام پدری آن‌ها متفاوت است «سپتو» ذکر شده در کتیبه شماره (۳) نمی‌تواند همان شخص یاد شده در کتیبه شماره (۴) باشد. «سس»^۲ در کتیبه شماره (۴) در دیگر کتیبه‌های آرامی یافت نمی‌شود. نام «شاس» که بعدها توسط طبری ذکر شده، ممکن است با این نام ارتباط داشته باشد.^۳ تنها کتیبه‌ای که در آن بیش از یک نام شخصی وجود دارد کتیبه شماره (۴) است. حتی با ساخت یک عبارت صحیح، به طور دقیق در این مورد چیزی به ما ارائه نمی‌دهد. احتمالاً معنای آن این است: «سپتو فرزند سس این تصاویر را ساخته است»؛ با این حال «زای» در جای خودش نیست. در این مورد با این قاعده صحیح در کتیبه شماره (۳) تنگ سروک مقایسه شود: «سلم زنه پسکو...».^۴ قابل تصور است که معنی آن چیست: «این‌ها تصاویری هستند که «سپتو» فرزند «سس» از «یرسی» ساخته است.» هر چند در این صورت انتظار می‌رود ترتیب واژگان بدین صورت باشد: «له سلمی...» ما داریم. «البته جمله‌بندی کتیبه‌های تنگ سروک شماره (۱ و ۶) بدین صورت آمده است: «سلم، زنه زای اورود...».^۵ این ساختار پذیرفتنی است، زیرا در یک عبارت اسمی رخ داده است. فعل «تاید»^۶ در یک وجه وصفی تابع نمود پیدا کرده است، هر چند یک فعل لازم فعال است. در این مورد ممکن است یادآور «باید»^۸ در کتیبه «آرمازی»^۹ باشد.^{۱۰} اما اگر این کتیبه به زبان صحیح آرامی باشد این فعل سوم شخص مفرد در زمان

۱. مقایسه شود با «سپتن» صابئین:

Ryckmans, Les noms propres ..., p 282.

2. S,s

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۹۰۳.

4. slm, znh psqw

5. lh slmy

6. slm znh zy wrwd

7. tyd

8. byd

9. Armazi

نام محل و کتیبه‌ای در گرجستان (م).

۱۰. رجوع کنید به بحث:

گذشته کامل صرف می‌شود. املای آن با (y) قابل مقایسه با «نساب»^۱ در کتیبه‌های تنگ سروک است.

از منظر سنگ‌نگاری و غیر آن کتیبه‌های تنگ بتان به طور کامل به همان نمونه کتیبه‌های تنگ سروک تعلق دارد. جای تأسف است که مندرجات و مضمون‌شان بسیار محدود است، چنان‌چه در زمینه صحبت کردن به زبان الیمایی و در شرایط واقعی پرتو اندکی افکنده شده است. با این حال، برخی نقاط تماس میان گویش الیمایی و پالمیرایی تصور می‌شود.^۲ تاکنون در دو مورد، پالمیرا لغات متشابه مفیدی را به ما ارائه کرده‌است: «جسیس» برابر با «کاسیسا» به عنوان یک لقب غیرروحانی و نام خاص «سروکو».

چند نکته در مورد اشکال و آثار باستانی موجود در ارتباط با مجسمه‌ها و کتیبه‌ها باقی‌مانده که باید اضافه شود. مسیر بعدی از پشت قطعه و قاب پیکره‌ها تداوم داشته و به سمت راست یک دره عمیق و تنگ می‌چرخید و با عبور از آن به دامنه‌های بالاتر کوه می‌رفت. در سمت چپ راهی که از آنجا پدیدار می‌شد، دو دره تنگ همسو، برآمدگی شیب‌دار کوه را مشخص می‌کرد که نوک آن به واسطه بقایای (از پایین قابل مشاهده نیست) یک بنای سنگی متوسط پوشانده بود. (تصویر ۹) این بنا نزد مردم بختیاری به نام «قلعه دختر» مشهور است، که نام آن در بسیاری از بناهای تاریخی و مناطق روستایی ایران آمده‌است. در واقع هیچ شواهدی مبنی بر یک مکان مستحکم وجود ندارد. ساخت این بنا از سنگ‌های تراشیده خشک است که با ذهنیت امروزی، هر دلیلی در ارتباط با بناهای مزبور وجود دارد. با این حال تهیه یک نقشه زمینی از آن، طی یک بازدید سطحی به سادگی امکان‌پذیر نبود، زیرا دیوارها فرو ریخته و سنگ‌ها به طور گسترده پراکنده شده‌اند. در جاهای مختلف از این سنگ‌ها به عنوان بادگیر چادرهای بختیاری که در فصل بهار به این نقطه قدم می‌گذاشتند، استفاده شده‌است. نشانه‌های سطحی به سختی کارکرد بنا را مشخص می‌کند، اما یک ستون با قسمت بالای تو خالی احتمالاً همان

1. n, syb

۲. ارتباط میان پالمیرا و الیمایی تصدیق شده در کتیبه یونانی که توسط سریگ منتشر شده‌است: H. Seyrig in Syria, XXII, 1941, p 256 ff.

محراب آتش باشد که پیشتر در نقش برجسته‌ها اشاره رفته است. کل بنا، یک معبد نسبتاً کوچک است، زیرا یک مکان آیینی این را نشان می‌دهد که در مجاورت وجود دارد. همچنین جالب است که یک نقش دیگر حدود پنجاه متر بالاتر از مجسمه‌ها در خود تنگ وجود دارد و از برآمدگی که در آنجا وجود دارد قابل دسترس است. در این مکان، در دیوار تنگ دو تونل کوچک وجود دارد یا به عبارت صحیح‌تر تونل‌هایی وجود دارد که تا عمق پانزده پا در دل کوه نفوذ کرده‌است. از آنجا که این تونل‌ها تا اندازه‌ای با آوار مسدود شدند، تخمین عمق اصلی‌شان دشوار است. تصور می‌شود، این تونل‌ها برای آن‌کنده شدند تا آب یک منبع طبیعی زیرزمینی را جمع‌آوری کنند و این شاید همان منبع آب طبیعی بود، که آب چشمه را در مسیر رو به بالا تأمین می‌کرد. آب از طریق این تونل‌ها به طرف تنگ هدایت می‌شد، سپس از طریق کانال‌هایی که بر دامنه کوه واقع بودند (که هنوز هم آثاری از کانال‌ها در این سو و آن سو وجود دارد) آبیاری زراعت زمین‌های مسطح پایین را فراهم می‌کرد؛ همان‌طور که پیشتر اشاره رفت زمین‌هایی که یک زمانی در دامنه‌های جنوب تنگ بتان وجود داشته‌است. بدون داشتن یک منبع آب مطمئن، زراعت ثابت در اینجا به سختی انجام می‌شد، همان زراعت پایداری که روزگاری در اینجا انجام می‌شد. گذشته از این، دامنه‌های بالاتر کوه، در واقع بالاتر از نقش برجسته‌ها در طول تابستان کاملاً بی‌آب است. اگر سابقاً این تونل‌ها ساخته شدند تا یک جریان دائمی آب را فراهم سازند، قابل توضیح بود که چگونه آب می‌توانست برای «معبد» تأمین شود. با این حال بدون این منبع آب طبیعی، تأمین آب مورد نیاز اهالی در فصل تابستان می‌بایست سه هزار یا از کف دره بر روی حیوانات حمل می‌شد که البته کاری بسیار طاقت‌فرسا بود. بنابراین مشاهده می‌شود که مسیر منتهی به تنگ بُتا از نزدیکی منبع آب عبور می‌کند، منبع آبی که برای آبیاری زمین‌های مسطح کشاورزی به‌کار می‌رفته است و همچنین تنها منبع آب آشامیدنی در دامنه‌های بالادست در تابستان بود که اینجا هم به عنوان استراحتگاه و هم به عنوان کانون فعالیت، دارای اهمیت بوده‌است و دقیقاً در چنین مکان‌هایی است که به طور کلی نقش برجسته‌های صخره‌ای ایران قرار گرفته‌اند.

سنگ‌نگاره‌های پل نگین

یک روز پس از بازدید از تنگ بتان هنگام غروب که دور آتش اردوگاه محمد مرادی گرد آمدیم؛ برای نخستین بار گفته شد کتیبه‌های دیگری نیز مربوط به قبل از اسلام در آن حوالی وجود دارد. یکی از اعضای اردوگاه بنام درویش که فردی جسور و سرکش بود گفت که داستان‌هایی از کتیبه‌ها را در نزدیکی پل نگین شنیده است. پل نگین یک تونل مصنوعی است که توسط هنری لایارد توصیف شده و انتهای جنوبی دره را از آب تخلیه می‌کند. این در حالی است که شاخه شمال غربی دره توسط سه حفره مکش قیفی شکل خالی می‌شد، دو حفره به اندازه‌ای عمیق هستند که یک فرد ایستاده می‌تواند در آنجا پنهان شود. هنری لایارد گفته بود که نزدیک پل نگین کتیبه‌هایی وجود دارد، اما به دلیل کوتاهی حضورش نتوانست آن‌ها را مکان‌یابی کند.¹

اطلاعات درویش بسیار جالب توجه بود، هر چند خود او کتیبه‌ها را ندیده بود و تنها می‌دانست که زیر پل نگین هستند، گفته وی می‌توانست به سه نقطه اشاره رود، یعنی درون تونل، یا در دره و یا در دامنه تپه‌هایی که بلافاصله به سمت جنوب پل نگین امتداد می‌یافت. تنها پس از پرس و جوی طولانی توسط محمد مرادی بود که سرانجام جای دقیق کتیبه‌ها مشخص شد. حیرت‌انگیزترین قسمت، گزارش‌های مطلعان بختیاری تکرار این مطلب بود که این کتیبه‌های جدید جاری نشدند، بلکه شبیه به چاپ هستند. (خط چاپی) چیزی نگذشت که این سخنان در نهایت تعجب مورد تصدیق واقع شد.

از پل نگین در ضلع جنوب غربی کانال، یک راه به طول دو هزار پا پایین‌تر از دره شیمبار به سمت روستای گُمار در پایین دشت می‌رسید. واضح است که این یک راه باستانی است، زیرا بقایای سنگ‌فرش‌های باستانی در چند نقطه قابل مشاهده بود. این راه در

1. Layard, "A description of the province of Khuzistan", p 86.

لرها به من اطمینان دادند که کتیبه‌ای قدیمی نزدیک پل نگین وجود دارد، اما من (لایارد) نتوانستم چیزی از آن را کشف کنم. با این حال پس از برگشت من از آن مکان؛ آن‌ها هنوز هم بر این ادعا پافشاری می‌کردند که یک قالب بزرگ پوشیده از نوشته‌ها وجود دارد که از توجه من مغفول مانده است. حقیقت مطلعان بختیاری هنری لایارد اکنون کاملاً ثابت شده است.

ابتدا به سمت بالا کمی شیب دارد. بعد از گذشت بیست دقیقه پیاده‌روی از یک تیغه سنگی کوتاه عبور می‌کند و با شیب تند به سمت پایین دامنه می‌پیچد و با تندتر شدن شیب به شکل ماریچ در می‌آید. سنگ‌های بزرگ در همه جا دیده می‌شوند. اما پس از طی مسافتی در حدود ۳۵ دقیقه پیاده‌روی یک قلوه سنگ بزرگ مکعبی شکل با داشتن ضلع‌هایی در حدود ۲۵ پا در سمت راست مسیر مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد بر روی آن بقایای یک اثر باستانی قرار گرفته، احتمالاً جایگاه دیدبانی و نگهبانی بوده‌است. در فاصله پنج دقیقه پیاده‌روی، حدود ۱۰ پا در مسیر سمت راست، بازدیدکننده با یک قلوه سنگ عظیم دیگر مواجه می‌شود. این همان سنگ بزرگی است که کتیبه‌ها را در بر گرفته، اما به گونه‌ای هستند که رهگذران به طور اتفاقی متوجه آن‌ها نمی‌شوند. بر خلاف حجاری‌های تنگ بتان، این‌ها حکاکی نشدند، همان‌طور که به درستی توسط مطلعان بختیاری توصیف شدند، زیرا کتیبه‌ها در قسمت شمالی تخته‌سنگ با جوهر کاربونی نوشته شدند و مساحتی در حدود چهار پا عرض با شش پا ارتفاع را دربر می‌گرفتند. به نظر می‌رسد آن‌ها با یک قلم‌نی معمولی نوشته شدند و اندازه نوشته‌ها به اندازه یک دست خط معمولی است. البته این تنها موردی نیست که سنگ‌نوشته‌های جوهری به جا مانده از ایران دوره باستان گزارش شده‌است. مدت‌ها پیش از جمله در سال ۱۸۹۶م سنگ‌نگاره مقبره سنگی در اندیرکاج نزدیک ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) توسط دومورگان مورد توجه قرار گرفته بود.^۱ دست‌نوشته‌های این مقبره ظاهراً به خط آرامی رسمی و پهلوی شکسته است. با این حال، چنین دیوارنگاره‌هایی توجه کمی را به خود جلب کرده‌است، احتمالاً دلیل آن دشواری‌های فنی در به دست آوردن یک تاریخچه رضایت‌بخش از آن‌ها بوده‌است.^۲ با در نظر گرفتن تعداد این دیوارنگاره‌ها در شیمبار، احتمالاً در ایران بسیار فراوان‌تر از آن هستند که عموماً قابل فهم باشند. در مورد این دیوارنگاره‌ها به ندرت

1. "Recherches archeologiques" in Mission scientifique en Perse. Memoires, IV, p 298 and fig 176.

۲. به عنوان مثال آن‌هایی که بحث شده توسط:

R. de Mecquenem, "The early cultures of Susa" in A.U. Pope (ed), A survey of Persian art, I, Oxford, 1938, p 140 and fig. 10.

با وجود نشانه‌های چینه‌شناسی به سختی می‌توان به هزاره چهارم ق.م نسبت داد.

گزارشی شده است، زیرا چندان توجه را به خود جلب نمی‌کنند و به دلیل کوچک بودن و مخدوش بودن ضبط و رمزگشایی آن‌ها دشوار است. در مورد سنگ‌نگاره‌های پل نگیں نیز همین عوامل صدق می‌کند. کیفیت سنگ‌نگاره‌ها چندان مطلوب نیست، اما جای شگفت است که آن‌ها بیش از هزار سال در معرض آب و هوا قرار گرفتند. پیش آمدگی صخره تا حدی از سنگ‌نگاره‌ها در برابر باران محافظت کرده است، همچنین جهت شمالی صخره، آن‌ها را در برابر نور مستقیم خورشید محافظت می‌کرد. با این حال، سنگ در معرض قطره‌های آبی است که از بالا جاری شده، و در چند جا پوسته پوسته شده است. علاوه بر این‌ها، سنگ به راحتی در دسترس عابران است. وقتی در نظر گرفته شود که به واسطه دستی بی‌ملاحظه سطح کتیبه ساییده و یا خراشیده شود، چقدر به کتیبه‌ها صدمه وارد خواهد شد؛ باید به دلیل ماندگاری آن‌ها که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است، فهم و خرد بالای روستاییان محلی آنجا را مورد ستایش قرار داد. سنگ‌نوشته‌های پل نگیں به نظر می‌رسد پارتی، یا پارسی آرامی و پهلوی هستند.^۱ نمونه‌های مورد اخیر، یعنی خط پهلوی یک دوره تکامل را نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد قابل تعمیم به کل دوره ساسانیان است، از این‌رو، دیوارنگاره‌های پل نگیں به نظر می‌رسد مربوط به قرن اول میلادی تا قرن ششم یا هفتم میلادی باشد. ترجمه و تفسیر این دیوارنگاره‌ها به اندازه تفسیر و ترجمه نوشته‌های پهلوی روی تکه سفال دشوار است. یک دشواری مضاعف این است که نمی‌توان با امکانات فنی استودیو از آن‌ها عکس گرفت و به علاوه اینکه امکانات ماوراء بنفش و مادون قرمز نیز در دسترس نیست. بنابراین، این بررسی مقدماتی صرفاً محدود به شناخت مکان، ویژگی دیوارنگاره‌ها و نشان دادن دو تصویر است. (تصاویر شماره ۱۱- ۱۰) امید می‌رود یک گزارش تصویری کامل از سطح سنگ‌نگاره‌های پل نگیں در دسترس قرار گیرد که موقعیت‌های نسبی دیوارنگاره‌ها را نشان دهد و زمینه یک مطالعه جدی را فراهم کند.

۱. تأیید اولیه این باور که احتمالاً تعدادی از نقاشی‌های دیواری این مکان به دوره قبل از ساسانیان برمی‌گردد را مدیون و. ب. هنینگ هستم.

سنگ‌نگاره‌های تنگ چلو

در اردوگاه تنگ بتان فرد دیگری به نام ابراهیم خاتمی از گروه دوم سنگ‌نگاره‌ها و دیوارنگاره‌های جوهری خبر داده بود که از نظر شکل ظاهری همانند دیوارنگاره‌های پل نگین بود، اما از نظر تعداد بیشتر و به لحاظ کیفیت نیز بهتر حفظ شده‌اند. خاتمی گفته بود که این سنگ‌نگاره‌ها در یک پناهگاه صخره‌ای در تنگ چلو (چهل آب) قرار دارند. این تنگه در منتهی‌الیه خط‌الرأسی واقع است که از سمت شرق، دشت اصلی شیمبار را احاطه کرده‌است. با راهنمایی محمد مرادی یک راه باتلاقی را طی کردیم، جایی که بوی گرازهای وحشی که تعدادشان هم بسیار زیاد بود حیوانات دیگر را آزار می‌داد. چادر برای شب در یک چمن‌زاری برپا شد که هنگام بهار در کف دره شکوفا می‌شود. چمن‌زار درست نقطه مقابل فرورفتگی‌ای قرار دارد که به خط‌الرأس واقع در شرق دره متصل می‌شود. بخش اعظم سطح خط‌الرأس را یک تخته‌سنگ عمودی دربر گرفته است. با این حال بلافاصله در بالا و سمت راست، زاویه تورفته ارتفاع آن کاهش می‌یابد و دو مسیر آن را قطع می‌کند. مسیر سمت راست از طریق راه اصلی مالرو از خط‌الرأس عبور می‌کند و از طریق تنگ چلو به گمار می‌رسد. مسیر سمت چپ با یک بریدگی دیگر خط‌الرأس را قطع می‌کند و مستقیم به سمت شرق در منتهی‌الیه شمالی تنگ چلو ادامه می‌باید و سرانجام به تاراز منتهی می‌شود. این مسیر همان مسیر پُرخطری بود که به دیوارنگاره‌ها می‌رسید. صبح روز بعد کمتر از یک ساعت پیادروی تند، به گذرگاهی رسیدیم که قبایل کوچرو سنگ‌چین‌هایی را برای عبور از آن، از خود به جا گذاشته بودند. در منتهی‌الیه مسیر یک زاویه تورفته عمیق دیگری قرار داشت که از سمت شمال به صخره‌ای عمودی و آهکی به ارتفاع ۴۰ پا محدود می‌شد. این مسیر در سمت چپ این زاویه فرورفته در حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ متر پایین می‌رفت و نهایتاً به دور تیغه صخره‌ای می‌چرخید و با عبور از زاویه تورفته به سمت پایین به دره اصلی تنگ چلو می‌رسید. درست قبل از رسیدن به اینجا یک غار بزرگ در پای صخره‌ها قابل مشاهده بود که به نظر نمی‌رسید حاوی کتیبه یا اثری از دوران باستان باشد. صد متر بالاتر نزدیک به انتهای تیغه صخره‌ای، یک قلوه سنگ سه گوشه بزرگ به صورت افقی در طول مسیر سقوط کرده و یک پناهگاه طبیعی جالب

به وجود آورده بود. در زیر آن یک فرد ایستاده می‌توانست جا بگیرد و با در امان ماندن از تابش نور خورشید از نسیم خنکی که از تنگ چلو می‌وزد لذت ببرد. بدیهی است که این مکان یک مکان استراحت مورد علاقه مسافران در این مسیر بوده و از زمان‌های بسیار قدیم نیز چنین بوده است. سنگ‌نگاره زیر سطح محافظت شده، یک سنگ مثلثی شکل را در بر گرفته و مساحتی در حدود نه در شش پا را اشغال کرده است. همان‌طور که ابراهیم خاتمی به درستی گفته بود این‌ها نسبت به دیوارنگاره‌های محوطه پل نگیں بهتر حفظ شده‌اند. در اینجا همچنین تنوع بیشتری در خطوط وجود دارد. در این سنگ‌نگاره، خط الیمائی قرون اول و دوم میلادی همچون خط الیمائی تنگ بتان بیش از دیگر خطوط به کار رفته بود. (تصاویر شماره ۱۴-۱۲) چند مورد گذار از خط آرامی رسمی به الیمایی را نشان می‌دهد که ممکن است مربوط به قرن اول میلادی و یا قبل از آن باشد. به نظر نمی‌رسد در اینجا خط پارسی وجود داشته باشد، اما نمونه‌های زیادی از خط پهلوی به شکل پهلوی جدید و شکسته در این کتیبه وجود دارد. تا آنجا که از محتوای کتیبه‌ها معلوم می‌شود تنها خطوط الیمایی، یک رمزگشایی زود هنگام را عرضه می‌کند. یک قاعده معمول در این نمونه کتیبه‌ها (سه بار در تصاویر موجود آمده است که فقط بخش کوچکی از سطح کتیبه‌ها را در بر می‌گیرد) با واژه «زکایر»^۱ «یاد او گرامی باد» آغاز می‌شود و به دنبال آن نام‌ها یا القاب اشخاص آمده است. در تصویر شماره (۱۲) آخرین خط دیوارنگاره به وضوح چنین خوانده می‌شود: «زکایر وکی (سوتپ؟)»،^۲ یعنی «یاد وکی گرامی باد». این شخص بعید نیست یادآور همان شخص (وکی) در کتیبه‌های تنگ بتان باشد، با این حال واژگانی که در پی آن آمده کاملاً مبهم هستند. در عکس دیگری از کتیبه چلو که جان هانسمن لطف کردند در اختیار ما گذاشتند؛ جزئیات آن به قدری ریز بود که امکان بازآفرینی آن‌ها از طریق فرایند سایه‌اندازی وجود نداشت. (تصویر ۱۳) مختصات عبارت «زکایر من کبنسکایر» مشخص بود. ممکن است در آغاز و پایان هر عبارتی یک یا چند واژه از میان رفته و یا ترکیب آن مشخص نباشد

1. Zkyr

2. Zkyr wky (swtp).

اما واژهٔ اخیر کاملاً آشکار است که یک لقب سلطنتی الیمایی بوده است.^۱ تصویر شمارهٔ (۱۴) حاوی ابهامات متعددی است. بعد از نخستین واژهٔ مبهم آمده است: «بر سولو^۲... من بمن(?) سپ^۳...، (یعنی) ... پسر سولو^۴... اهل بمن^۵...».

علاوه بر شماری سنگ‌نگاره‌ها، شماری از انگاره‌های جوهری قابل توجه نیز بر روی سطح زیرین سنگ وجود داشت. عکس‌برداری از آن‌ها به وضوح امکان‌پذیر نبود، اما من یک نمونهٔ واضح از طرح هانسمن که هنگام بازدید درهٔ شیمبار در سال ۱۹۶۳م گرفته بود را باز آفرینی کردم. (تصویر شمارهٔ ۱۵) این تصویر نمونهٔ پوشش مرسوم ایرانیان را به تن دارد که با دست راست یک حرکت آیینی در محراب آتش را انجام می‌دهد. این صحنه و تمثال آن نمونه‌ای از قرون اول و دوم میلادی هستند. ماهیت و موقعیت این دیوارنگاره‌ها مشکلات زیادی را برای عکاس به وجود آورده است. همچنین به خاطر یک حادثهٔ همهٔ عکس‌برداری‌ها، جز دو مورد که در بازدید نخست بیوار بدست آمده، متعاقباً خراب شدند. بنابراین مستندسازی مصور این محوطهٔ تاریخی هنوز کامل نیست. امید است که مستندات کاملی از این دیوارنگاره‌ها فراهم شود. بررسی حاضر صرفاً محدود به اعلام وجود دیوارنگاره‌ها و تعیین تاریخ تقریبی و ویژگی‌های آن‌ها بوده است.

کتیبه‌های فرعی منطقهٔ شیمبار

علاوه بر کتیبه‌ها و نقاشی‌های دیواری که در بالا به تفصیل مورد بحث قرار گرفت، مطلعان محلی از سایر سنگ‌نوشته‌های دیگر در آن حوالی سخن گفتند. گفته می‌شود نزدیک روستای تاراز کتیبه‌ای وجود دارد که ساخت یک جاده توسط یکی از خان‌های بختیاری در قرن نوزدهم میلادی را روایت می‌کند. همچنین کتیبهٔ دیگری در «تنگ سرد» نزدیک روستای کُتک وجود دارد (لایارد نیز آن را گزارش داده است) که تصور می‌شود یک سنگ قبر اسلامی است. اگر این مورد صحیح باشد ممکن است شبیه به سنگ قبر

۱. این املا با فرائد هنینگ بر روی سکه‌های الیمایی مطابقت دارد. بنگرید:

Asia Major, NS, 2, 1952, p 164.

2. br Swlw

3. mn B,mn(?) sp

4. Swlw

5. B,mn

دیگری باشد که در «چال مُنار» مشاهده شده است. این گورستان در تیغه سنگی در جنوب دامنه‌های چمن‌زار و خوش آب و هوا در پای گذرگاه (زگ) مُنار قرار دارد که این نام نیز به درستی برانده آن است. این کتیبه به خط عربی - فارسی معمولی نگاشته شده بود، احتمالاً بیش از سه یا چهار قرن قدمت ندارد، اما نسبت به قدمت آن خواندن آن چندان آسان نبود.

اما مسیر بازگشت ما از شیمبار به گذار لندر عبارت بود از: راه چال مُنار (منزلگاه شب) - راه مُنار (باریکه یا رگ مُنار) - امامزاده بویر (زیارتگاه مخروطی شکل که بر روی تیغه سنگی مجاور بقایای یک بنای باستانی دیده می‌شود) - آب خرزله (منزلگاه شب) - سپس قلعه لیت و بازگشت به گذار لندر، در امتداد بستر آب اندیکا که به سمت شمال «سرتلیا» جریان داشت.

محوطه شیمبار

تراکم دره شیمبار از بقایای باستانی مانند بناها، مجسمه‌های سنگی و کتیبه‌ها نشان می‌دهد که این مکان از اهمیت خاصی برخوردار بوده و جمعیت قابل توجهی از دوران قبل از اسلام داشته است. این نتیجه با بقایای مناطق مسطح قابل توجهی در دامنه‌های کوه (که زراعت متمرکز باستانی را گواهی می‌دهد) تقویت می‌شود و همچنین با آثار کشت و مزارع باستانی تاک‌ها،^۱ درختان انار و سایر درختان میوه که اکنون وحشی نشان می‌دهند و هنوز هم دره شیمبار پر آب و مولد به نظر می‌رسد. نقش این محوطه باستانی دارای ابهامی است که جالب توجه خواهد بود. مجسمه‌های سنگی حاکی از وجود یک مکان مذهبی است اما ترکیب عناصر ایرانی، سامی و حتی یونانی در پیکرنگاری و علائم‌نگاری و نامگذاری؛ بعضی مسائل و چالش‌های جذاب و مسحورکننده را به وجود آورده است. باید بر این واقعیت تأکید نمود که یکی از چهره‌های مشخص در تنگ بتان

۱. جالب است که استرابو می‌گوید انگور شوش را مقدونی‌ها آوردند، هر چند به نظر نمی‌رسد به لحاظ علمی قابل قبول باشد.

نقش اسم «بل‌رو»^۱ است. از این‌رو به نظر می‌رسد این مکان یکی از عناصر مذهب التقاط‌گرایی پرستش خدای «بعل» بوده‌است.^۲ تا زمان شناخت بیشتر محوطه‌های باستانی و بناهای تاریخی زاگرس، باید فرض کرد که دیگر زیارتگاه‌های بعل ممکن است در این منطقه وجود داشته باشد. در حقیقت عشایر داستان‌های زیادی از بناهای ویران‌شده در کوه‌ها و تپه‌ها نقل می‌کنند و ممکن است معابد باستانی بیشتری در اینجا وجود داشته باشد. در همان زمان، ذکر یک معبد مشهور از خدای بعل در کوه‌های الیمایی باستان اجتناب‌ناپذیر است؛ جایی که پادشاه سلوکی آنتیوخوس سوم (بزرگ) در ژوئیه ۱۸۷ ق.م در آنجا درگذشت.^۳ این داستان که به طور خلاصه مورد توجه بسیاری از مورخان باستان قرار گرفته‌است، به شرح ذیل بازگو می‌شود:

آنتیوخوس سوم که به واسطهٔ تاوان یک جنگ سهمگین خزاین او بعد از شکست توسط رومیان در مگنسیا تهی شد؛ متوجه گشت که یک معبد خاص از بعل در الیمایی دارای عطایای با ارزشی از طلا و نقره است. از این‌رو مصمم به تصرف آن خزانه شد و طی یک حملهٔ شبانه معبد را تصرف کرد و محتویات آن را بیرون آورد، اما او گرفتار شورش جمعی از ساکنان شد و با تمام نیروهایش هلاک شد.^۴ شواهد موجود در منابع مربوط به این محوطهٔ تاریخی که مورد حملهٔ آنتیوخوس قرار گرفت بسیار مبهم است و تفاسیر متنوع است.^۵ بخش‌های تاریخی زاگرس همچون

1. Bl, rw

۲. پیوندهای همگرا میان مذهب مزدیسنا و کیش بعل بیشتر در کتیبه‌های آرامی آرابیسوس (هارپوت) در کاپادوکیه اثبات شده‌است که نیازی به تاریخ طولانی قبل از هخامنشیان نیست. بنگرید:

M. Lidzbarski, "Aramaische Inschriften aus Kappadocien", *Ephemeris fur semitische Epigraphik*, 1900J 2, pp 59. 73, 319. 26.

3. A. J. Sachs and D. J. Wiseman, 'A Babylonian king list of the Hellenistic period', *Iraq*, XVI, 2, 1954, p 207.

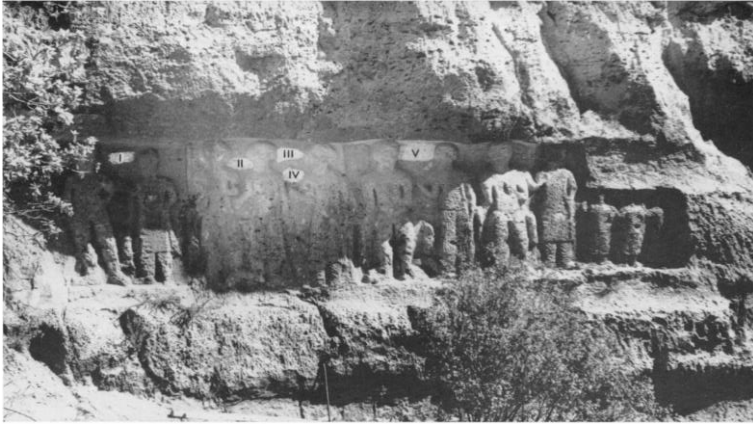
۴. این روایت ترکیبی از منابع ذیل است:

Strabo, xvi, p 744; Diodorus, XXVIII, p 3, XXIX, 15; and Justin, XXXII, p 2.

۵. در یونان باختری، و هند. و.و. تارن (w.w. Tarn) از شواهد پلینی، (۶/۱۳۵) برای مکان‌یابی معبد نانایا در شوش استفاده کرد که مورد حملهٔ آنتیوخوس چهارم اِپیفان واقع شد. در موردی، آنتیوخوس سوم به عنوان یک قرینه در نظر گرفته شد. این تفسیر توسط هنینگ مورد سوال واقع شد در مورد آثار و کتیبه‌های تنگ سروک که به درستی، وی بر تمایز پلینی میان سوزیانا و الیمایی تأکید دارد. این که ممکن است فاجعه مرگ آنتیوخوس سوم در شوش رخ داده‌باشد غیر محتمل است؛ حتی با فرض این که در مورد آنتیوخوس چهارم

شمی، ایزه و تنگ سروک؛ فقط نام تعداد معدودی است، که هنوز باید به طور کامل روی آن‌ها کار شود. با این اوصاف شایان ذکر است که از منظر موقعیت جغرافیایی، شیمبار می‌توانست همان مکانی باشد که مورد حمله ناگهانی آنتیوخوس سوم قرار گرفت که از پایگاه او در شوش بیشتر امکان‌پذیر بود، زیرا یک راه قدیمی از دزفول به گتوند، لالی و شیمبار می‌رفت. نوع زمین محوطه شیمبار با گذرهای مخروطه‌اش، شیب‌های تند و سنگ‌های لرزان می‌توانست نتیجه نابودی یک نیروی متجاوز باشد. هنوز جای امیدواری است که سنگ‌نگاره‌ها و دیوارنگاره‌های شیمبار که ممکن است تخریب شده‌اند، تاریخ این محوطه را روشن کند، اما تا زمانی که شواهد محکمی پیدا نشود، نمی‌توان در این مورد سخن گفت. علاوه بر این، هنگامی که مکان فاجعه قتل آنتیوخوس سوم سرانجام مشخص شود؛ ادعای ما در خصوص رخ دادن این فاجعه در شیمبار در میان سایر مناطق مورد توجه، همچنان به قوت خود باقی است. اگر چه بناهای باقی‌مانده موجود حدود سه قرن بعد از زمان آنتیوخوس سوم است، اما به نظر می‌رسد که اینها برجسته‌ترین مکان مذهبی در شمال رودخانه کارون باشد. در منطقه الیمایی که در دسترس‌ترین ناحیه برای حمله غافل‌گیرانه قرار داشت. این محوطه برای حادثه مورد بحث امکان‌پذیر است. هر چند هنوز نمی‌توان گفت که شواهد کافی به نفع این فرضیه وجود دارد (یا در واقع هر چیز دیگری) تا آن را محتمل نماید.

تصاویر:



تصویر ۱. نمای کلی نقش برجسته‌های تنگ بتان شیمبار، کتیبه‌ها با اعداد یونانی مشخص شده‌است.



تصویر ۲. تنگ بتان، گروه اول از سمت چپ، کتیبه پشت سر: وکی فرزند سول



تصویر ۳. تنگ بتان، گروه دوم از سمت چپ



تصویر ۴. تنگ بتان، کتیبه شماره ۱



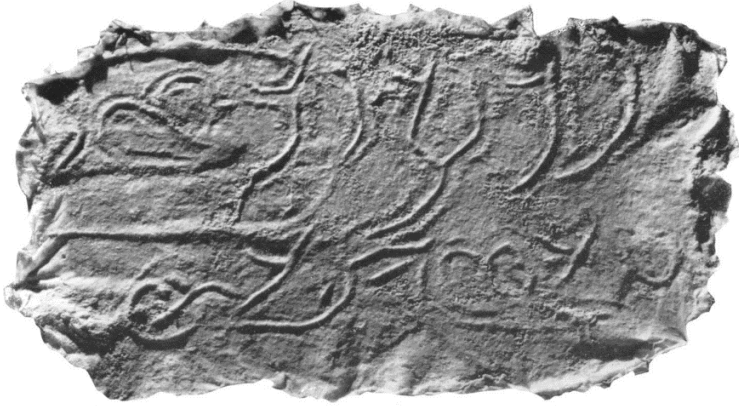
تصویر ۵. تنگ بتان، کتیبه شماره ۲



تصویر ۶. تنگ بتان، کتیبه شماره ۳



تصویر ۷. تنگ بتان، کتیبه شماره ۴



تصویر ۸. تنگ بتان، کتیبه شماره ۵



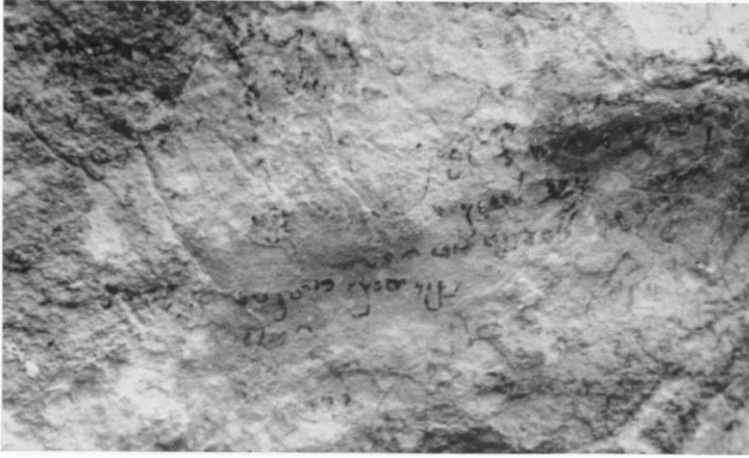
تصویر ۹. بقایای قلعه دختر اندیکا



تصویر ۱۰. دیوارنگاره (پارتی یا آرامی) نزدیک پل نغین



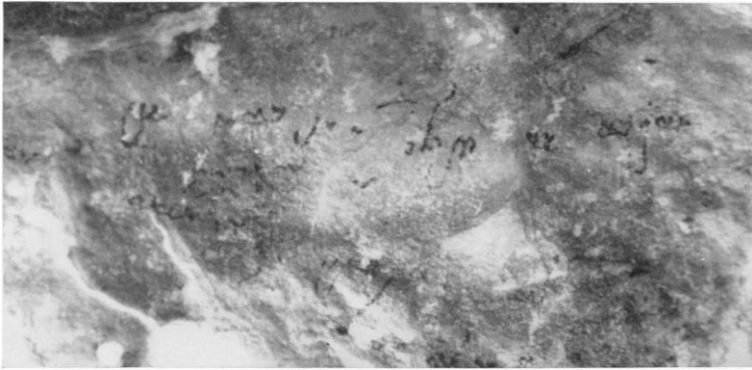
تصویر ۱۱. دیوارنگاره (پهلوی) نزدیک پل نغین



تصویر ۱۲. دیوارنگاره الیمایی در تنگ چلو



تصویر ۱۳. دیوارنگاره الیمایی در تنگ چلو



تصویر ۱۴. دیوارنگاره الیمایی در تنگ چلو



تصویر ۱۵. نقش جوهری تنگ چلو

منابع و مآخذ:

ابن اثیر، عزالدین، **تاریخ کامل**، ج ۱۶، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.

ابن رسته، احمد بن عمر، **الأعلاق النفیسه**، بیروت: دار صادر، ۱۸۹۲م.

استرآبادی، میرزا مهدی خان، **جهانگشای نادری**، تصحیح سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.

اسدی طوسی، ابومنصور علی بن محمد، **لفت قُرس**، تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹.

بیهقی، ابوالفضل، **تاریخ بیهقی**، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴.

جوینی، عظاملک بن بهاءالدین محمد، **تاریخ جهانگشای جوینی**، ج ۳، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵.

حبیبی، عبدالحی، **تاریخ افغانستان بعد از اسلام**، تهران: افسون، ۱۳۸۰.

طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۳، ۹، ۵، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.

عتبی، ابی نصر محمد، **الیمینی**، مصحح احسان ذنون الثامری، بیروت: دارالطلیعه، ۱۴۲۴ق.

گردیزی، عبدالحی، **زین الاخبار**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

مستوفی، حمدالله، **تاریخ گزیده**، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.

—، **نزهة القلوب**، تصحیح محمد دبیرسیاقی، قزوین، حدیث امروز، ۱۳۸۱.

یاقوت حموی، یاقوت، **معجم البلدان**، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۰.

یعقوبی، احمد بن اسحاق، **البلدان**، مصحح محمد امین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

Altheim F and R. Stiehl, *East and West*, X, 4, 1959.

—, and R. Stiehl, *East and West*, IX, 3, 1958.

Bartholomae, C, *Altiranisches Worterbuch*, 1656.

— *Altiran Worterbuch*, 1609.

Benveniste, E, *Journal Asiatique*, CCXLVI, 1. 1958.

- Brockelmann, C, *Grundriss der vergleichenden Grammatik der semitischen Sprachen*, I, Berlin, 1908.
- Caquot, A.B, “*Sur l'onomastique religieuse de Palmyre*”, Syria, XXXIX, 1962.
- Cameron, G, *Persepolis treasury tablets*, Chicago, 1948.
- Clermont-Ganneau, Ch, *Recueil d'archéologie orientale*, III, Paris, 1900.
- Cooke, G.A, *A text-book of North-Semitic inscriptions*, Oxford, 1903.
- Debevoise, Neilson C, “*Rock reliefs of ancient Iran*”, *JNES*, I, 1, 1942.
- Dittenberger, W, “*Orientis Graeci inscriptiones selectae*”, I. Leipzig, 1903
- Dussaud, Rene, “*Melqart*”, Syria, XXV, 1946.
- Fischer, Kl, *Archaologische Anzeiger*, 1957.
- Gershevitch, *Asia Major*, NS, II, 1, 1951.
- Ghirshman, R, *Iran, Parthes et Sassanides*, Paris, 1962.
- Grelot, P, *Semitica*, VIII, 1958.
- Herzfeld, E, "Bericht über archiologische Beobachtung im südlichen Kurdistan und in Luristan", *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, I, 1929-30
- Henning, W.B, *Gnomon*, XXVI, 1954.
- , “The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak”, *Asia Major*, NS, II, 2, 1952.
- , “Mitteliranisch” in *Handbuch der Orientalistik*, Abt. I, IV. Bd., Iranistik, 1. Abschnitt, Leiden, 1958.
- , and G. R. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B.C.*, abridged edition, Oxford, 1957.
- Jean, F. C and J. Hoftijzer, *Dictionnaire des inscriptions sémitiques de l'ouest*, I, Leiden, 1960.
- Justi, F, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895.
- , *Iranisches Namenbuch*, s.v. BqjAovpos (Plutarch, Artax., XXII, 5).
- , *Iranisches Namenbuch*, s.v. Sul. Minorsky in BSOAS, XII, 1, 1947
- Layard, A.H, “A description of the province of Khuzistan”, *Journal of the Royal Geographical Society*, XVI, 1846.
- , “*Early adventures in Persia, Susiana and Babylonia*”, London, 1877.
- Ledrain, E, *Revue d'Assyriologie*, II, 3, 1892.

- Levias, C, *A grammar of the Aramaic idiom contained in the Babylonian Talmud*, Cincinnati, 1900.
- Lidzbarski, M, "Aramaische Inschriften aus Kappadocien", *Ephemeris fur semitische Epigraphik*, 1900.
- , 'Der Qassisa di दौरا und die Tracht der Palmyrener', *Ephemeris fur semitische Epigraphik*, Giessen, I, 1902.
- , *Handbuch der nordsemitischen Epigraphik*, I, Weimar, 1898.
- Lorimer, D. L.R, "The popular verse of the Bakhtiari of S.W. Persia_ II: specimens of Bakhtiari verse", *BSOAS*, XVII, 1, 1955.
- Mecquenem, R," The early cultures of Susa" in A.U. Pope (ed), *A survey of Persian art*, I, Oxford, 1938.
- Montgomery, J.A, *Aramaic incantation texts from Nippur*, Philadelphia, 1913.
- Noldeke, Th, *Mandaische Grammatik*, Halle, 1875.
- , *Grammatik der neusyrischen Sprache*, Leipzig, 1868.
- Rossell, W.H, *A handbook of Aramaic magical texts*, Skylands, N.J., 1953.
- Ryckmans, G, *Les noms propres sud - Semitiques*, I, Louvain, 1934 - 5.
- Sachs, A.J and D. J. Wiseman, 'A Babylonian king list of the Hellenistic period', Iraq, XVI, 2, 1954.
- Schaeder, H.H in *Iranische Beitrage*, I, Halle, 1930.
- Seyrig, H in Syria, XXII, 1941.
- , "Antiquites Nergal", Syria, XXIV, 1944.
- , *Bas-reliefs monumentaux du temple de Bêl a Palmyre*, Syria, XV, 1934
- Starcky, J, "Autour dune dedicace palmyrenienne", Syria, XXVI, 1949.
- Torrey C.C and C.H, Kraeling, *The synagogue* (The excavations at Dura-Europos. Final report, 8, Pt. 1), New Haven, 1956.

فصل‌نامه جندی‌شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۹

ویلیام کنت لافتوس و کاوش‌های او در شوش^۱

جان کرتیس^۲

ترجمه عباس امام^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۴

تاریخ پذیرش: ۹۹/۴/۱۴

مقدمه مترجم:

هم ویلیام کنت لافتوس (William Kennett Loftus) و هم دکتر جان کرتیس (John Curtis) هر دو در تاریخ باستان‌شناسی ایران از سرآمدان هستند. لافتوس، به عنوان «نخستین کاوشگر شوش» (که سفرنامه پژوهشی وی در سال ۱۳۸۵ به قلم اینجانب به فارسی ترجمه و با عنوان «سفرنامه پژوهشی سرهنگ لافتوس نخستین کاوشگر شوش» از سوی نشر شادگان منتشر شد) نامی است شناخته شده و ماندگار و کرتیس نیز به عنوان باستان‌شناسی بلندپایه و صاحب‌نظر که هم دهها مقاله و چندین کتاب درباره باستان‌شناسی ایران نگاشته و هم از مدیران ارشد موزه بریتانیا در زمینه اشیاء و آثار باستانی ایران، عراق و خاورمیانه است. با توجه به جایگاه ویژه این دو پژوهشگر در تاریخ باستان‌شناسی ایران و به ویژه با توجه به لزوم غنی بخشیدن به منابع مرتبط با تاریخ‌نگاری باستان‌شناختی شوش مطالعه دیدگاه‌های استاد جان کرتیس درباره لزوم بازشناسی اهمیت کار پیشگامانه لافتوس می‌تواند برای علاقه‌مندان این دو زمینه جالب باشد. همچنین، دقت و سواس‌گونه دکتر کرتیس در بازیافت و ثبت دقیق مشخصات بیشتر یافته‌های لافتوس در انبارهای موزه بریتانیا (آن هم پس از ۱۵۰ سال) جای شگفتی و در عین حال تحسین بسیار دارد. ضمناً، فهرست منابع مقاله نشان می‌دهد که متأسفانه هنوز هم برخی آثار ارزشمند

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Curtis, John (1993). "William Kennett Loftus and His Excavations at Susa". *Iranica Antiqua*, Vol. XXVIII, PP. 1-55.

۲. سرپرست بخش خاورمیانه موزه بریتانیا

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شهید چمران اهواز sa-ab-emamroo@yahoo.co.uk

لافتوس (چه در زمینه باستان‌شناسی ایران و چه درباره زمین‌شناسی کشور ما) به فارسی برگردانده نشده‌اند.

از همکار گرامی جناب دکتر علی بحرانی‌پور برای بازخوانی ترجمه و ارائه پاره‌ای پیشنهادها صمیمانه سپاسگزارم.

«خواه شوش را به لحاظ جغرافیایی و تاریخی مدنظر قرار دهیم و خواه از نظر رویدادهای تشریح شده در کتاب مقدس، در هر صورت در سرتاسر شرق باستان کمتر مکانی مانند شوش برای فرقه‌ها و پیروان ادیان مختلف این همه جالب توجه بوده است»^۱.

این عبارات از توصیفات ویلیام کنت لافتوس در سال ۱۸۵۷م (p. 335) درباره شوش است و می‌دانیم که نام لافتوس همواره یادآور نخستین حفاری‌های باستان‌شناختی در شوش بوده‌است. آشنایی لافتوس با خاور نزدیک از آغاز سال ۱۸۴۹م شروع شد، یعنی زمانی که وی به عضویت کمیسیون چهارجانبه تعیین سرحدات عثمانی - ایران منصوب شد تا به عنوان زمین‌شناس انجام وظیفه کند. (Harbottle 1973: pp. 198-199) هدف از برپایی این تشکیلات، تعیین مرزهای میان ایران و عثمانی بود و در میان اعضای آن افزون بر نمایندگان خلافت عثمانی و ایران، نمایندگانی از بریتانیا و روسیه نیز حضور داشتند.

وظیفه اصلی این نهاد آن بود تا مرز میان دو کشور ایران و عثمانی را از محمره (خرمشهر) در کنار شط‌العرب تا کوه آرارات در شمال تعیین کند. نماینده ارشد بریتانیا در این کمیسیون سرهنگ دوم ویلیامز (W. F. Williams) بود که بعدها در بریتانیا در محاصره شهر قارص (Kars) در سال ۱۸۵۵م از خود شایستگی‌هایی نشان داد و به القابی مانند سر (Sir) و بارونت (Baronet) کارس دست یافت. (Curzon 1892: I, pp. 568-9;) (DNB 61: PP. 446-7)

۱. در پژوهش‌های باستان‌شناسی، به ارزش کار لافتوس در حفاری‌های شوش چندان توجهی نشده؛ مثلاً، دومکنم در بررسی حفاری‌های شوش به شکلی بسیار گذرا به این موضوع پرداخته است: De Mecquenem 1980:p. 2.

سرهنگ ویلیامز تعلق خاطر خاصی به لافتوس داشت و در طرح‌های کاوشگری وی همواره مشوق وی بود. به همین دلیل در اوایل سال ۱۸۵۰م به لافتوس اجازه داد تا در همراهی با یک نقاش به نام چرچیل (Henry H. Churchill) به مدت یک‌ماه در ورکا/ورقاء (Warka)) در جنوب بین‌النهرین به کاوشگری باستان‌شناختی بپردازد. لافتوس و چرچیل فصل جالب توجهی را با یکدیگر سپری کردند و موفق به کشف چندین تابوت، تعداد بسیاری پیکرک گلی و چندین قلم سفالینه لعاب‌دار شدند.

همین که آثار یافت‌شده در ورکا بسته‌بندی و به بریتانیا فرستاده شد، سرهنگ ویلیامز از لافتوس خواست از شوش دیدن کرده و تلاش کند در تپه‌های آنجا کاوش‌هایی انجام دهد. (Loftus 1857: p. 287) لافتوس و چرچیل اواخر ماه می/اردیبهشت سال ۱۸۵۰م به شوش رسیدند و بر فراز تپه‌ها برای خود اردوگاهی برپا کردند. اما شروع کار با مسئله نامنتظره‌ای روبرو شد؛ آشیز آن‌ها علف‌های خشک شده روی محوطه وسیع تپه را به آتش کشید. اما لافتوس و چرچیل جا نزدند؛ هر دو با تلاش زیاد به کار خود ادامه دادند ولی به دلیل کینه‌توزی و سوءظن اهالی محل و در نتیجه ناتوانی در یافتن نیروی کار لازم برای ادامه طرح نتوانستند عملاً کاری از پیش ببرند. با این همه موفق شدند نقشه‌ای از محوطه تهیه کنند. (نگاره ۱؛ Loftus 1857: pp. 314-316) روی این نقشه، آنچه را لافتوس به پیروی از کتاب مقدس با عنوان Shushan the Palace (دارالسلطنه شوشان) نامیده‌است امروزه عموماً با نام «تپه آپادانا» می‌شناسیم، همچنانکه محوطه Citadel (قلعه/دژ) معمولاً با عنوان «آکروپولیس» شناخته می‌شود و The Great Platform (تختگاه بزرگ) را نیز Ville Royale (شهرشاهی) می‌نامند.

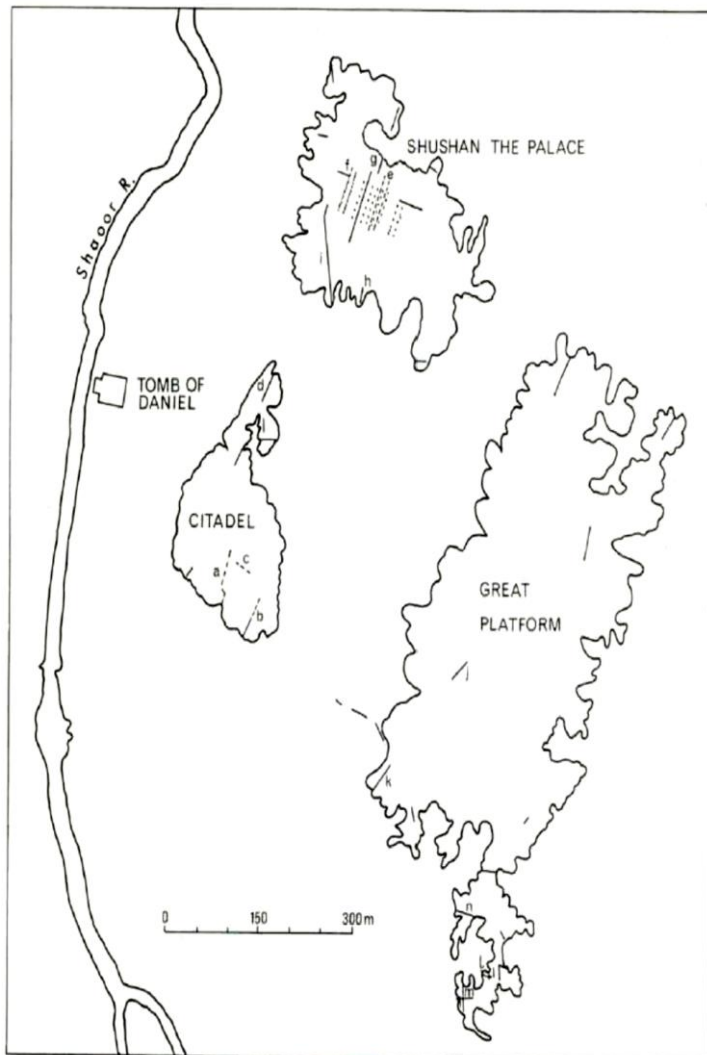
در فصل تابستان، سرهنگ ویلیامز و دیگر همراهانش در دزفول به لافتوس و چرچیل پیوستند و برای فرار از گرمای سوزان محل به کوه‌های لرستان در آن حوالی پناه بردند. از آنجا نیز راهی بازدید از چندین مکان و یادمان مهم در بیستون و تخت جمشید شدند. (Loftus 1857: pp. 331-2) احتمالاً در همین سفر بوده که آن‌ها موفق شدند از طاق‌بستان (غاری بازمانده از دوره ساسانی) در نزدیکی کرمانشاه دیدن کنند و نام خود را به صورتی پاک‌ناشدنی روی این یادمان خسروپرویز دوم حک نمایند، به گونه‌ای که همین

امروز نیز نام‌های انگلیسی Col. Williams, R.A. ; J. Olquin, F.R.C.S.E. ; H.A. Churchill و نیز W.K. Loftus و تاریخ ۱۸۵۰م روی مجسمه به راحتی قابل خواندن هستند.

در ژانویه /دی‌ماه ۱۸۵۱م سرهنگ ویلیامز و کل مجموعه انگلیسی‌های همراه او، از جمله لافتوس به شوش بازگشتند. (Loftus 1857: pp. 333-4) این بار به کمک سرهنگ شیل (Sheil) سفیر بریتانیا در ایران فرمانی از ناصرالدین شاه برای کاوشگری در شوش دریافت شده بود. (Loftus 1856-57: p. 424; 1857: p. 333) مسوولیت تأمین امنیت گروه نیز بر عهده سلیمان خان حسام‌الدوله واگذار شده بود که از طرف شاه مسئول نظم و امنیت خوزستان تلقی می‌شد. به شیخ مسعد که در سفر پیشین لافتوس و چرچیل «به همه نوع تهدید و آزار تا حد مرگ متوسل شده بود» (Loftus 1857: p. 333) این بار دستور داده بودند تا نیروی کار محلی تأمین کند و نگرهبانی شبانه اردوگاه گروه را نیز بر عهده بگیرد. در ضمن به‌شمار اندکی از افراد محل اجازه داده شده بود تا اگر بخواهند با حقوق روزی یک قران کار کنند که حقوقی کمی نبود ولی نگرهبانی شبانه از اردوگاه طبعاً کار سختی بود. بعد از حدود یک هفته، یکی از نفرات شیخ مسعد به ظن تلاش برای سرقت از چادر لافتوس بازداشت شد و به دنبال اعتراض سرهنگ ویلیامز از اقدام سارق، پسرش را واداشتند تا پدر را گوشمالی دهد و او نیز با بی‌میلی این کار را کرد. یکی دو روز بعد، مسعد و عشیره وی از محل رفتند و کاوشگران دست تنها ماندند! (Loftus 1857: 349-52) در این میان، وضع آب و هوا نیز بد شد طوری که «کار به دلیل باران‌های سیل‌آسای بهاری مرتب متوقف می‌شد، به گونه‌ای که در برخی موارد خطر کامل غرق شدن کل اردوگاه گروه در رود شاوور احساس می‌شد». (Loftus 1857: p. 354)

با همه این اوصاف، کار حفاری به بهترین وجه آغاز شد. درست همان روز اول، قبل از اینکه کارگرها کار خود را شروع کنند، خدمتکاران کمیسیون «در برابر شگفتی تام و تمام چند نفر عرب که در محل تماشاگر اوضاع بودند، موفق شدند ترانشه‌ای به طول ۱۲ متر و ۲۰ سانتیمتر و عمق ۲ متر و ۷ سانتیمتر آن هم درست در دل محوطه تپه ایجاد کنند». (Loftus 1857: p. 349) این همان ترانشه A روی تپه آکروپولیس بود. البته چیز

چندان زیادی در این مورد به دست نیامد، به جز یک گورمانند، به شکل یک کوزه سفالی دهانه گشاد به بلندی ۹۱/۵ سانتیمتر، که داخل آن با ماده‌ای فیرومانند اندود شده بود و «حاوی استخوان‌های یک کودک و چند تکه خرمهره» بود و لافتوس آن را متعلق به دوره ساسانیان می‌دانست. (Loftus 1857: p. 349)



نگاره ۱: طرح لافتوس از محوطه باستانی شوش. (طراحی دوباره از خانم آن سیرایت Ann Searight) ترانسه‌های ایجاد شده توسط سرهنگ ویلیامز با خطوط نقطه‌چین و ترانسه‌های ایجاد شده توسط لافتوس با خطوط ممتد نمایش داده شده‌اند.

از زمان ترک محل توسط شیخ مسعد به بعد، سه ترانسه به عمق ۵ متر و ۷۹ سانتیمتر در تپه آکروپولیس کنده شده بود که در آن‌ها «قطعاتی از اشیاء قالب‌ریزی شده مانند آجرهای دارای خط میخی و با لعاب کاملاً سبز رنگ به دست آمده بود». این آجرها (شماره‌های ۹۹ تا ۱۰۳) بیشتر متعلق به دوران زمامداری شیلهاک- اینشوشیناک اول و نشانگر بازسازی دروازه‌ای هستند که برای خدای اینشوشیناک وقف شده بود. (Konig 1965: no. 40) افزن بر این از ترانسه C نیز «یک تکه بزرگ مسی از جنس لایه پوشش مخزن آب» به دست آمد که به دلیل آن که مدتی روی تپه رها شده بود، بعدها تکه‌تکه توسط کارگران عرب محل به سرقت رفت. (Loftus 1857: p. 352)

اکنون که سرهنگ ویلیامز در تنگنا قرار گرفته بود، تلاش‌های خود را روی ثبت و ضبط مشخصات بقایای اشیاء باستانی روی تپه و محل و انجام حفاری‌های محدود و ممکن متمرکز کرد. به ویژه چندین قطعه لاشه سنگ از ستون‌های آهکی شیاردار وجود داشتند که به صورت پراکنده باعث جلب توجه او شدند. روی تپه سمت شمال، سه پایه‌ستون یکپارچه کشف شد که حدود یک متر و ۲۰ سانتیمتر پایین‌تر از سطح تپه قرار گرفته بودند. این لاشه ستون‌ها حدود ۸/۵ متر از یکدیگر فاصله داشته و روی تخته‌سنگ‌هایی ناهموار در ابعاد ۲ متر و ۷۵ متر مربع قرار داشتند. این پایه‌ستون‌ها به شکل زنگوله‌ای بودند و روی آن‌ها نقوش گل نیلوفر آبی واژگون به چشم می‌خورد. (Loftus: pp. 352-3)

لافتوس در ادامه می‌نویسد: «در دامنه غربی تپه و در لابلای تلی از آوارهای سازه‌ای، بقایای سینه یک گاو دو سر شکسته شده، تکه‌های بسیار بزرگی از چند ستون شیاردار و بخشی از یک پایه‌ستون چهارم که شبیه به سه پایه‌ستون دیگر بود را به چشم دیده‌است». (Loftus: 1857: pp. 354) پیداست که اینجا لافتوس بی آنکه خود بداند وارد آپادانا یا

سالن بار عام کاخ بزرگ داریوش شده بوده که بعدها توسط خشایار دوم مورد بازسازی قرار گرفته‌است. سپس چهار ترانشه در همان اطراف کنده شد به این امید که شاید نشانه‌های بیشتری از این ساختمان به دست آورند، اما در عمل چیزی پیدا نشد. (Loftus 1857: p. 354)

چندی بعد، اعضای کمیسیون برای انجام مأموریتی اداری از شوش فراخوانده شدند و یک سالی طول کشید تا دوباره امکان از سرگیری حفاری در شوش میسر شود. در این گیر و دار، اوستین هنری لایارد (Austin Henry Layard) که پیش از آن به نمایندگی از موزه بریتانیا با موفقیت‌های چشمگیر حفاری‌هایی در نمرود و نینوا انجام داده بود، در آوریل/فروردین ۱۸۵۱م از بین‌النهرین خارج شده بود. همچنین سرهنگ راولینسون (Rawlinson) که کنسول بریتانیا در بغداد بود از سوی هیئت امنای موزه بریتانیا مأموریت یافت تا نزد لافتوس رفته و تحقیق کند و ببیند آیا وی حاضر است به نمایندگی از آن‌ها کار حفاری‌ها را از سرگیرد یا خیر. (Barnett 1976: p. 8; Harbottle 1973: pp. 243-4) لافتوس در تاریخ ۲۴ ماه می ۱۸۵۱م این پیشنهاد را با مقداری احتیاط پذیرفت و طی نامه‌ای به شرح زیر به راولینسون نوشت:

«به نظرم، شما با توجه به خبر عزیمت لایارد از این منطقه به بریتانیا، می‌خواهید بدانید آیا من مایل هستم در آشور، بابل، کلد و شوش کل عملیات حفاری‌ها را انجام دهم یا خیر. بر این اساس، گمان می‌کنم لایارد حتماً سرانجام کار حفاری را رها کرده و لابد قصد از سرگیری حفاری‌ها را ندارد. اگر چنین باشد در آن صورت خوشحال خواهم شد اینجانب کارها را بر عهده بگیرم اما چنانچه قصد این باشد تا من صرفاً دنباله‌رو کار لایارد باشم و در غیاب ایشان کارهای وی را دنبال کنم، قطعاً و به هیچ وجه مایل به همکاری نخواهم بود...»

« من با سرهنگ ویلیامز مشورت کرده‌ام و ایشان بر این باور است که وظایف فعلی من نبایستی با امور دیگر تداخل کند، مثلاً در مواردی من برای تحقیقات متعدد زمین‌شناسی ناچارم مرتب از محلی به محل دیگر دررفت و آمد باشم. در عین حال، ایشان میل دارد با حفظ من در کمیسیون چهارجانبه (در کنار لرد پالمستون) تعدادی کارگر خدمه و قاطر

در اختیار من بگذارد، تا در آن صورت سایر هزینه‌های عمده باقی‌مانده صرف جابه‌جایی و مسافرت و حفاری‌ها شود...

«با توجه به اینکه وظایف متعدد و مضاعفی بر دوش اینجانب است، در نتیجه پیشنهاد می‌کنم مقدار بیشتری به دستمزد فعلی من (۲۰۰ پوند) بیافزایید و همچنین دوست دارم بدانم در صورت پایان مأموریت کمیسیون تعیین مرزها، من از نظر شما چه جایگاهی خواهم داشت»^۱.

سپس مجوز لازم از لرد پالمستون دریافت شد و راولینسون نیز کمک هزینه‌ای معادل ۵۰۰ پوند از خزانه‌داری موزه بریتانیا «برای انجام پژوهش‌های بیشتر در شوش دریافت کرد». (Loftus 1857: p. 356) از سوی دیگر از شاه نیز فرمانی دریافت کردیم و در کنار آن از قول مساعدت خان‌لمیرزا از بستگان شاه هم اطمینان حاصل کردیم، به خصوص که وی اکنون به عنوان والی خوزستان جانشین سلیمان خان شده بود.

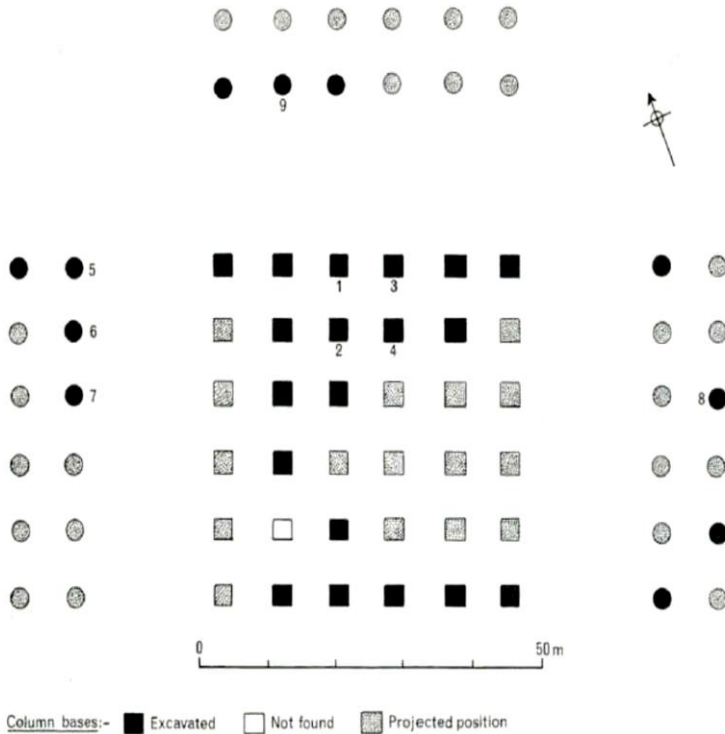
عملیات حفاری در میانه فوریه/بهمن‌ماه ۱۸۵۲م آغاز گردید و تا میانه آوریل/فروردین‌ماه ۱۸۵۲م ادامه یافت. راولینسون می‌گفت امیدوار است «لافتوس خیلی سریع تپه بزرگ شوش را کاملاً حفاری کرده و در معرض دید همگان قرار دهد». (Barnet 1976: p. 8) به هر حال لافتوس بدون کمک گرفتن از هیچ‌یک از همکاران خود در کمیسیون کار خود را شروع کرد، (Loftus 1857: p. 357) اما حداقل گهگاه از کمک فوق‌العاده ارزشمند نقاشی به نام چرچیل (H. A. Churchill بهره می‌برد. (Loftus 1857: p. 368) در واقع به نظر می‌رسد بیشتر نقشه‌ها و نقاشی‌های اشیاء یافت‌شده در شوش کار چرچیل نقاش بوده‌اند و پیداست که موفقیت عملیات خاک‌برداری و حفاری تا حدودی به عملکرد وی ارتباط داشته‌است. یکی دیگر از دیدارکنندگان خوش‌قدم وارده به لافتوس، ستوان جکسون بود که در زمان اقامت خود با لافتوس دو نقاشی آبرنگ زیبا از مراحل پیشرفت کار کاوش‌ها خلق کرد. (تصاویر ۲ الف و ب) این بار برای به‌کارگیری کارگران محلی مشکلی وجود نداشت و در مرحله آغازین کار حدود ۷۰ کارگر

1. Trustees' Original Papers vol. XLVI (July-Dec. 1851).

و عمدتاً لر، از روستاهای اطراف شوش ثبت‌نام شدند تا هر یک به قرار روزی نیم قران کار کنند. (Loftus 1857: p. 360) بعدها تعداد کارگرها تا حدود ۳۵۰ نفر افزایش داده شد که بیشتر آن‌ها از شهر دزفول برای کار به آنجا می‌آمدند. (Loftus 1857: p. 385) البته این خاک‌برداری‌ها و حفاری‌ها بدون دردسر نیز نبود.

جدی‌ترین مسئله اندکی پس از ورود سرهنگ ویلیامز و برخی همراهانش رخ داد. به دنبال سرقت دو رأس اسب از اسب‌های ویلیامز، وی به خانلرمیرزا شکایت برد. یکی دو روز بعد یکی از قبایله‌های عرب محل به سرکردگی شیخی به نام شیخ عبدالله به محل تپه‌ها حمله کرد؛ ظاهراً به تلافی اتهام دزدی که به آن‌ها زده شده بود. اما نهایتاً با ترفندها و دردسرهایی به کمک کارگران لر محل وادار به عقب‌نشینی شدند. (Loftus 1857: p. 389-392)

نخستین اقدام لافتوس این بود که بکوشد تا ببیند آیا می‌تواند نقشه کف ساختمانی را که ستون‌ها متعلق به آنجا است تهیه کند یا خیر. پیش از این سرهنگ ویلیامز پایه‌ستون‌ها و زیرستون‌های (basement slabs) شماره‌های ۵، ۶ و ۷ را در غرب محوطه ستون‌سرا (colonnade) پیدا کرده بود. لافتوس نیز اکنون می‌خواست به حفاری‌ها ادامه دهد تا بتواند موقعیت دقیق هشت ستون دیگر این ستون‌سرا را مشخص سازد؛ البته در کنار ۲۰ ستون از ۳۶ ستون بخش مرکزی سرای بار عام. (fig. 2: Loftus 1857: p. 366) دیگر پایه‌ستون‌ها یا یافت نشدند یا مشخص شد که اصلاً وجود ندارند. در هر حال کاوش‌های صورت گرفته آن قدر کافی بود تا بتوان بر اساس آن‌ها نقشه کف کاخ آپادانا را بازسازی کرد و جالب است که این بازسازی هنوز هم پس از حدود ۱۵۰ سال تا امروز تغییر نکرده و همچنان در مجموع به همان شکل باقی‌مانده‌است. پایه‌ستون‌های محوطه ستون‌سرای آپادانا زنگوله شکل بودند، در حالی که شکل پایه‌ستون‌های بخش مرکزی چهار گوش و مربع شکل بود. این پایه‌ستون‌ها همگی بر روی ازاره‌هایی سنگی که همگی تقریباً چهارگوش بودند قرار گرفته داشتند. در سرتاسر محوطه ستون‌سرا، تکه‌های گوناگونی از ستون‌های شیاردار و سرستون‌هایی به شکل آرایه‌های گاو دوسر پراکنده و به چشم می‌خورد.



نگاره ۲: طرح لافتوس از محوطه کاخ آپادانا در شوش (طراحی دوباره از خانم آن سیرایت).

نمونه‌هایی از این پایه‌ستون‌ها و سرستون‌ها را چرچیل با دقت تمام نقاشی کرده است (که ما در اینجا با عنوان تصاویر ۳-۶ نمایش داده‌ایم) و در حال حاضر اصل آن‌ها همراه با چندین نقاشی دیگر به صورت یک مجموعه صحافی شده در پرونده‌های مربوط به کاوش‌های شوش در موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند.^۱ در کتاب لافتوس، این نقاشی‌ها

۱. در نهم آوریل ۱۸۵۳، نامه‌ای از لافتوس برای هیأت امنای موزه بریتانیا خوانده شد که بر اساس آن گزارش خود درباره حفاری‌های شوش به پیوست چندین نقاشی را تقدیم هیأت کرده بود. گزارش مورد اشاره، احتمالاً همان گزارشی است که بعدها با عنوان Loftus 1856 (Transactions of the Royal Society of Literature (7 منتشر گردید، ولی نقاشی‌های پیوست نامه در حال حاضر قطعا در Western Asian Antiquities Department نگهداری می‌شوند.

در هم ادغام شده‌اند تا تصویر ایجاد یک سرستون ترکیبی القا شود. (Loftus 1857: fig. on p. 369) البته لافتوس موفق به گمانه‌زنی درباره‌ی تعیین ارتفاع ستون‌ها نشد، چرا که هیچ‌کدام از ستون‌ها به صورت سالم و دست‌نخورده پیدا نشد. به همین دلیل لافتوس پیش خود نتیجه‌گیری کرد که در اصل تمام ستون‌ها (خواه ستون‌های محوطه‌ی ستون‌سرا و خواه ستون‌های محوطه‌ی مرکزی کاخ آپادانا) همگی دارای سرستون‌هایی از نوع گاو دوسر بوده‌اند.

آنچه به لحاظ تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار بود، مسئله کشف سه‌پایه‌ستون (شماره‌های ۱-۳) بود که روی آن‌ها کتیبه‌های میخی سه‌زبانۀ فارسی باستان، ایلامی و بابلی دیده می‌شد. (Kent 1950: pp. 113, 154, A2Sa) در این کتیبه‌ها روایت فعالیت‌های ساختمانی اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پ. م) به شرح زیر ثبت و ضبط شده بود:

«..... می‌گویند اردشیر شاه بزرگ، شاه شاهان ... این کاخ را نیای من برپا کرد؛ آن گاه در روزگار پدر بزرگم اردشیر کاخ بسوخت؛ به لطف اهورامزدا ... من این کاخ را ساختم». از پایه‌ستون چهارم تنها یک زیرستون پیدا بود، ولی در هر صورت لافتوس چنین گمانه‌زنی کرد که قطعاً آن ستون نیز مشابه همین سه ستون دیگر بوده‌است. (Loftus 1857: pp. 370-1)

بعدها لافتوس این کتیبه‌ها را با دقت تمام نسخه‌برداری کرد و در قالب تصاویر (۱-۵) این مقاله در یک جلد منتشر نمود و هرچند این اثر بسیار نایاب است، اما عنوان کامل آن به شرح زیر است:

Lithographic Facsimiles of Inscriptions in the Cuneiform Character (Loftus 1859).

درست در بخش جنوب غربی کاخ آپادانا، در بخش شمالی ترانشه‌ی ۱ و در عمق تقریباً ۳ متر و ۳۵ سانتیمتر، لافتوس به یک پیاده‌رو آجرفرش برخورد کرد که سطح آن پوشیده از «مقادیر بسیار زیادی دیوار آوار شده بود؛ دیوارهایی از جنس آجرهای قالبی ترکیبی که روی سطح بسیاری از آن‌ها نشانه‌هایی از نقش برجسته‌های لعاب‌دار و طرح‌ها و

پیکره‌های رنگارنگ دیده می‌شد». (Loftus 1857: p. 396) در میان طرح‌های کوچکتر، تعداد بسیار زیادی طرح گوی بالدار و روبان دیده می‌شد. لافتوس به درستی می‌گفت این آجرها حتماً از آرایه‌های «کاخ بزرگ شوش بوده‌اند». (۱۸۵۷: ۳۹۶-۷) اکنون نیز عقیده بر این است که مناطق مسکونی کاخ آپادانا و احتمالاً راهروهای دسترسی به کاخ دارای تعداد بسیار زیادی از این گونه سطوح، دیوارها و آجرهای لعاب‌دار بوده‌اند که بر روی آن‌ها تصاویر کمانداران، پیشکش‌آوران، انواع شیر، گاونر و شیردال دیده می‌شده‌است. لافتوس به خصوص بسیار تحت تأثیر نشانه‌های سطوح روکش آجرها قرار می‌گیرد که وی به درستی آن‌ها را نشان‌های ویژه یا امضای بٹاها یا سازندگان آجرها می‌نامد. لافتوس نوعی جدول قابل استفاده طراحی کرد (Loftus 1859: pl. 7= Loftus 1857: fig. on p. 397) که ما آن جدول را در اینجا با عنوان نگاره ۳ نمایش داده‌ایم و نشان داده‌ایم که این نشانه‌ها چه ارتباطی با یکدیگر داشته‌اند. این نشان‌ها به سه دسته گوناگون تقسیم می‌شده‌اند: نشان‌های تقریباً نوک‌تیز (ستون ۱ جدول) نشان‌های تیره‌رنگ نزدیک لبه جلوی آجر (ستون ۲ جدول) و نشان‌هایی که با رنگ روشن به صورتی غیر حرفه‌ای رنگ‌آمیزی شده‌اند. (ستون ۳ جدول) تعداد هر نشان روی هر آجر، بین یک تا سه نشان متغیر بود و به صورت ترکیبات گوناگونی از رنگ‌ها به کار رفته بودند. (Loftus 1859: pl. 7=Loftus 1857: fig. on p. 397) این نشان‌ها دارای اهمیت بسیار زیادی بوده و نیازمند بررسی و پژوهش بیشتری هستند. نشان‌های ستون ۱ بسیار اسرارآمیز به نظر می‌رسند، برخی در ستون ۲ نیز به گونه‌ای است که گویی برگرفته از الفبای آرامی هستند، همچنانکه نشان‌های ستون ۳ نیز احتمالاً شاخص عددی هستند که نمایشگر شماره ردیفی است که آجر به آنجا تعلق داشته‌است. این نشان‌های نصاب/بٹا (fitters' marks) برای من از ارزش بسیار زیادی برخوردار هستند، چرا که در کاوش‌های اخیر ما در نمرود عراق در پاییز ۱۹۸۹م، ما به بخشی از یک دیواره آجر لعاب‌دار در اتاق T20 در قلعه شلمانصر برخورد کردیم. این آجرها دارای دو نوع نشان نصاب بودند؛ نشان‌های آرامی که با رنگ سیاه نوشته شده و نشان‌های تصویر نگاشت

(pictogram) ناشناخته که با قلم سفید نگاشته شده بودند. (Curtis 1992: p. 162,)

(fig. 13

1 2 3			1 2 3		
	⊕	∇∇	F <	♀	⊕ +
⊥	f	lllo	∩	∨	≡ l o o
	↓		∩	↓	
⊥	∩			∩	o o o
∩	∇	∇∇		♀	l p
	∩	o	∩	∩	o l o
	∇	∩			≡ o o ≡
		∩	∩	∩	o o +
		∩	∩	♀	o o o o
	∇		∇		≡ o o o ∩
	x	l		l	o o o o
∩			∩	∩	
∩					∩ +
	*		∩		∩ ∩ ∩ ∩
	+				∩ ∩ ∩ ∩
+ ∩		∩	∩ -	∩	∩ ∩ ∩ ∩
∩	∩	∩		∩	
∩	∩			∩	∩ ∩ ∩ ∩
	∩			∩	
∩	∩	∩		t	∩ ∩ ∩ ∩
	∩	∩		∩	

نگاره ۳: جدول نشان‌های نصاب/بنا مشاهده شده روی آجرهای لعاب‌دار

(Loftus 1857: p. 397).

لافتوس به صراحت عنوان کرده که نمونه‌های این نوع آجرهای لعاب‌دار هخامنشی یافت شده در شوش، به موزه بریتانیا فرستاده شده‌اند، (۱۸۵۷: note on p. ۳۹۶) اما در حال حاضر تنها نمونه آجرهای لعاب‌دار ثبت شده در موزه که به نام آجرهای یافت شده در شوش وجود دارند به آن منطقه تعلق ندارند! به نظر می‌آید در این مورد در زمان ثبت اشیا قطعاً اشتباهی رخ داده است. با این وجود، این امکان وجود داشته تا ۴ آجر (که منشأ پیدایش آن‌ها ناشناخته بود) را شناسایی کنند؛ ۴ آجر که تقریباً قطعاً مربوط به کاوش‌های لافتوس در شوش هستند. (شماره‌های ۱۰۴-۱۰۷؛ تصاویر ۲۰ الف-د) از طرح‌های روی این آجرها، یکی نیز به شکل گوی بالدار ((winged disc است.

در انتهای جنوبی ترانشه ۱ (با طولی در حدود ۱۵۲ متر) که هنوز هم روی تپه آپادانا وجود دارد در عمقی نه چندان زیر سطح، یک خمره لعاب‌دار کوچک پیدا شد که پر از «سکه‌های کوفی» بود؛ ۱۷۰ قطعه از این سکه‌ها گردآوری شد که برخی از آن‌ها به موزه بریتانیا فرستاده شد.^۱ این سکه‌ها مربوط به دوران خلفای اموی (قرن‌های ۷ و ۸ م) بودند. بدیهی است کشف چنین مسکوکاتی چه ولوله‌ای میان کارگران لافتوس ایجاد کرده است. (Loftus 1856-7: pp. 436-7; 1987: pp. 399-400)^۲

با حرکت به سمت بخش موسوم به «شهرشاهی» (تختگاه بزرگ) در منتهی‌الیه محلی که به نام «سیاه‌چال/زندان» شناخته می‌شود، در نقطه‌ای با نشانه L لافتوس متوجه شد «زمانی در اینجا یک عمارت ستون‌دار دیگر وجود داشته» که بعدها کاملاً ویران شده است. این تکه‌های خرد شده از جمله تکه‌هایی از یک ستون شیاردار، پایه‌های چند ستون کوچک و جداره‌ها و قرنیز مرمری دارای آرایه‌های رز مینیاتوری (rosette) دوباره

۱. از این سکه‌ها، ۵۰ قطعه در همان زمان در دفتر ثبت بخش Department of Coins and Medals به ثبت رسیده‌اند (1853-12-19.5-54).

۲. دیگر یافته‌های مربوط به تپه آپادانا و محوطه حوالی آن، ظاهراً تعدادی ظروف و اشیا سفالی دیگر بوده‌اند که در نقاشی‌های مجموعه Susa Drawings: pl. 12 (در اینجا، با عنوان تصاویر ۱۰ ب به نمایش درآمده‌اند) قرار داشته‌اند. البته، در حال حاضر هیچ یک از این اشیا قابل ردیابی نیستند.

در کفپوش مسیرهای درونی سایر ساختمان‌های این مجموعه به کار گرفته شده بوده‌اند. (Loftus 1857: pp. 401-2) از لابلای آوار موجود در محل نیز چند پایه‌ستون به دست آمد که «نمونه‌های کوچک پایه‌ستون‌های یک‌پارچه سنگی بزرگ زنگوله‌ای شکل درون محوطه کاخ آپادانا بودند».^۱ روی یکی از این پایه‌ستون‌ها، کتیبه‌ای سه زبانه از اردشیر دوم یافت شد که هر زبان در یک خط بود. (Loftus 1957: p. 402; 1859: pl.) (Susab=Kent 16=Weissbach 1911: pp. XXVII, 125, Art.) این نکته به دلیل وجود کاخ دیگری از اردشیر در این محل (که مورد اختلاف صاحب‌نظران است) از اهمیت خاصی برخوردار است. (Harper et al. 1950: pp. 113, 154, A2Sb) تنی چند از صاحب‌نظران بر اساس کتیبه‌های موجود قائل به وجود این کاخ شده‌اند، هر چند شواهد باستان‌شناختی کافی در دست نیست. به همین دلیل، این کشف لافتوس دارای اهمیت خاصی است؛ ولی متأسفانه به توضیحات و توجیحات لافتوس توجه نشده و نقاشی‌های چرچیل از این ستونها نیز (که در اینجا در قالب تصویر ۷ الف نشان داده شده‌است) هیچگاه تاکنون منتشر نشده‌اند. اما در هر صورت این یافته لافتوس به معنای اثبات قطعی این نکته نیز نیست، چرا که وی به صراحت می‌گوید این ستونها دوبار مورد استفاده قرار گرفته‌اند و در زمان کشف نیز در محل دوم استفاده از آنها قرار داشته‌اند.^۲

در سمت جنوب غرب آپادانا، در ترانشه M و در زیر «چند گور نسبتاً جدید عرب‌ها» پایه‌ستون کوچک دیگری کشف شد که روی شالوده‌ای چهارگوش با ابعاد ۱ متر و ۱۴ سانتیمتر قرار گرفته بود. روی این شالوده، مطلبی به آرنایدیس حاکم شوش از طرف دوستش فیثاغورت (Pythagoras) پسر شخصی که آریستارخوس (Aristarchus) نام داشت. (Curtis 1989: p. 57, fig. 67; Loftus 1857: pp. 402-3, fig. ; pl. 7b) حک شده

۱. تعداد بیشتری از اینگونه ستونها در ترانشه M در حوالی همین محل به دست آمد (Loftus 1857: p. 404).

۲. لافتوس، علاوه بر این اثر بخشی یک کتیبه سه زبانه دیگر را منتشر کرد، اما محل دقیق نشر را ذکر نکرده‌است: Loftus 1859: pl. XVI, no. 2 = Weissbach 1911: pp. XXVII, 125, ART Susa d=Kent 1950: pp. 114, 154-5, A2Sd.

بود. از آنجا که این کتیبه به شکل واژگونه است، در نتیجه لافتوس چنین گمانه‌زنی کرده که لابد زمانی که ستون برپا و نصب بوده چنین متنی روی آن کنده‌کاری شده‌است. کمی آن سوتر به سمت شمال محوطه، در فاصله حدوداً ۴/۵ متری پایه‌ستون دیگری از جنس آهک یافت شده که به رنگ مایل به زرد بود و روی آن نیز کتیبه‌ای واژگونه و به زبان یونانی به چشم می‌خورد. (Loftus 1857:p. 404)^۱

همچنین در همین محوطه (در ترانسه N) «چندین سکه از نوع سکه‌های متعلق به مناطق تابعه اشکانیان»^۲ پیدا شد و در کنار آن‌ها تکه خرده‌هایی از پیکرک‌هایی از جنس رخام گچی (alabaster) که ظاهراً روی آن‌ها نیز طرح‌هایی یونانی دیده می‌شد. (همان منبع پیشین) این پیکرک‌ها شامل دو تکه از بدن یک مجسمه کوچک سنگی از یک زن با لباس یونانی هستند. (تصویر ۱۱ الف، ۱۸ پ) تکه خرده‌های این پیکرک‌ها یادآور پیکرک‌های یافت‌شده در هاترا هستند (Safar and Mustafa 1974: pp. 256-7) و چه بسا متعلق به زمان اشکانیان باشند. از «درون دیگر ترانسه‌های تختگاه بزرگ» (یعنی محوطه شهر شاهی و سیاه‌چاله/زندان) نیز «شمار اندکی از اشیاء دست‌ساز شیشه‌ای» و «گلدان‌های گلی» به دست آمد. اشیاء شیشه‌ای احتمالاً همان‌هایی هستند که در حال حاضر در «بخش عتیقه‌جات موزه بریتانیا» نگهداری می‌شوند. (no. 10a,17b, fig.6) کارشناسان بر این باورند که بیشتر این اشیاء متعلق به دوران بنی‌امیه هستند.^۳ به استثنای یک تکه‌پاره

۱. همچنین، در محوطه «دارالسطنه شوشان» (آبادانا) بخشی از یک لاشه‌سنگ زیر ستون یافت شد که دارای کتیبه‌ای به خط ایلامی بود (Loftus 1859: pl. 17=Konig 1965: no. 28CI). این تخته‌سنگ مربوط به دوران زمامداری شوتروک ناهوتنه اول بود و ظاهراً فهرستی بود از میزان خراج پرداختی شهرهای منطقه بابل. محل دقیق نگهداری از این تخته‌سنگ نامشخص است. اگر بر اساس نسخه لافتوس بخواهیم قضاوت کنیم، باید ابعاد آن قاعدتاً در حدود ۴۳ سانتیمتر در ۱۳/۵ سانتیمتر باشد.

۲. این سکه‌ها قاعدتاً باید همان ۲۱ قطعه سکه‌ای باشند که با مشخصات 1853-9-12-19.1-4 and 1856-9-23,1-17 در Department of Coins and Medals ثبت شده‌اند. تمام این دسته سکه‌ها متعلق به دوران الیمایی هستند به جز 4,12-19-1853 که در سلوکیه واقع در منطقه دجله ضرب شده بوده است. ۱۶ قطعه از سکه‌های الیمایی در کاتالوگ موزه بریتانیا ثبت شده‌اند:

Hill 1922:Kamnaskires III and successors nos. 28,30; Orodes II,nos. 1,3,51-53,57,60-61,63,95-96,110-112.

۳. درباره ظروف شیشه‌ای مشابه این ظروف در میان یافته‌های حفاران فرانسوی در شوش، نگاه کنید به Lamm 1931: pl. LXXVI, nos. 1-2, 5, 7.

سفال که کاملاً مشخص هست به دوران پیشاتاریخ تعلق دارد، (no. 90) سفال‌های فعلی موجود در موزه بریتانیا (nos. 84-89,91-7) عمدتاً دارای لعاب سبز رنگ بوده و متعلق به دوران‌های اشکانی و ساسانی یا دوره صدر اسلام است. این مجموعه شامل سه کاسه و پنج چراغ پیه‌سوز می‌شود. علاوه بر این، از ترانسه‌های تختگاه بزرگ اشیاء به این شرح به دست آمد: «تابوت‌های بی‌آرایه اشکانی یا ساسانی و چندین خمره استوانه‌ای به طول یک متر و اندی که بقایای جنازه چند کودک در آن‌ها دیده می‌شد.» (همان منبع پیشین) در بخش اصلی محوطه تپه «شهر شاهی» در ترانسه K واقع در گوشه جنوب غربی محل و در عمق حدوداً ۶ متر و ۷۰ سانتیمتر مجموعه‌ای در حدود ۲۰۰ پیکرگ گلی به دست آمد که بیشتر آن‌ها شامل «مجسمه عریان چندین ایزدبانو» بودند. (Loftus 1857: pp. 378-9) در حال حاضر در حدود ۴۰ قطعه از این پیکرک‌ها در موزه بریتانیا وجود دارد. (no. 8-48) هرچند از لحاظ شکل ظاهری این پیکرک‌ها بسیار به یکدیگر شباهت دارند ولی به‌طور قطع از قالب‌های بسیار متفاوتی بیرون آمده‌اند. به نظر می‌رسد این مجموعه را می‌توان به ۱۱ گروه دسته‌بندی کرد. کاملاً پیداست که همگی پیکرک‌های باروری هستند و رابطه قطعی آن‌ها با زایمان و فرزندآوری از طریق مشاهده پستان‌های بسیار درشت، باسن‌های پهن و قسمت مثلثی منطقه شرمگاهی درشت اثبات می‌شود. حتی در برخی موارد خطوط و شیارهای دور ناف و سطح شکم که از عوارض بسیار رایج بارداری است با دقت تمام به نمایش درآمده‌اند. (تصویر ۱۳ ج) این زن‌ها دستارهایی بر سردارند که بسیار مفصل و چند لایه بوده و آگنس اسپایکت (Agnes Spycket in Harper et. al.) آن‌ها آویزی بین دو سینه خود آویخته‌است. این پیکرک‌ها خاص شوش بوده و شمار بسیاری از همسانان آن‌ها بعدها در کاوش‌های فرانسوی‌ها به دست آمده‌اند. (۱۹۹۲: pls. 119-130; Ghirshman 1968 (Spycket

۱. پس از این سخنرانی اینجانب، دوشیزه خانم جون بیچلی (Joan Beachley) از نیویورک به من یادآور شد که شیارهایی مشابه در پیکرک‌های توتیهواچان (Teotihuacan) در امریکای مرکزی نیز مشاهده شده است.

شده است. (Negahban 1991:pls. 25-26,nos. 173-182) پیکرک‌ها متعلق به دوران ایلام میانه هستند؛ یعنی نیمه دوم هزاره دوم پ.م. در ترانسه دیگری در همان حوالی (ترانسه J) یک قالب تولید پیکرک‌های زن برهنه به دست آمد، اما دقیقاً از نوع قبلی نبود. (Loftus 1857: pp. 379-80; no. 53) در این مورد، دست‌ها به حالتی که لای انگشت‌ها باز هست روی شکم قرار گرفته و از لحاظ ساختاری، پیکره بسیار ساده‌تر است. از همان ترانسه J چندین لوح کوچک نقش‌دار گلی به دست آمد که مردهایی برهنه را در حال عود نواختن نشان می‌داد (nos. 54-6) و نیز چند پیکرک از گاوهای نر کوهان‌دار نیز یافت شد. (Loftus 1857: p. 380; nos. 58-9) افزون بر این‌ها، نمونه‌های بسیار زیادی پلاک از همین‌گونه نوازندگان از حفاری‌های فرانسویان در شوش (Spycket 1992:pls. 141-9) و یکی دو نمونه از هفت‌تپه نیز به دست آمده است. (Negahban 1991:pl. 26,no. 185) همه این پیکرک‌ها نیز همگی متعلق به دوران ایلام میانه هستند، همچنانکه احتمالاً گاوهای نر کوهان‌دار نیز به همانگونه هستند و شباهت بسیار زیادی به نمونه‌های یافت‌شده در هفت‌تپه دارند. (Negahban 1991:pl. 27, no.188)

روی تپه قلعه (آکروپولیس) حتی تا پیش از ورود لافتوس و چرچیل در سال ۱۸۵۰م "هرمستونی (obelisk) با کتیبه‌ای از شاه سوسرا (Susra)" به وضوح هرچه تمام‌تر دیده می‌شد که راولینسون نیز آن را به چشم دیده بوده است. (Loftus 1857: p. 482) به روایت لافتوس، این هرمستون در دامنه سمت جنوب غربی تپه در انتهای ترانسه A درون خاک‌ها افتاده بوده است. توصیف لافتوس از این هرمستون به این شرح است: "از جنس آهک مایل به آبی رنگ و شبیه به سنگ پای سیاه و شکننده است که ظاهراً تکه‌ای است از یک هرمستون". (Loftus 1857:pp.343-4) کتیبه نگاشته شده روی هرمستون نشان می‌دهد که این سنگ‌ستون (stela) از جای دیگری به شوش آورده شده و شیلهاک-اینشوشیناک اول (Shilhak-Inshushinak I) آن را برپا کرده بوده است.

۱. در زمینه تاریخچه عود در بین‌النهرین باستانی، نگاه کنید به:

(Loftus 1859:pl. 13=Konig 1965: no. 55) ابعاد این سنگ‌ستون تقریباً ۷۱ سانتیمتر در ۶۳ و نیم سانتیمتر بود، اما از سرنوشت بعدی آن خبری نیست. در انتهای شمالی تپه قلعه در ترانشه D "دیواری باستانی از جنس آجر" یافت شد که روی سطح کنار بسیاری از آجرها کتیبه‌هایی به خط میخی در ۵ یا ۶ سطر دیده می‌شد. (Loftus 1857:p. 407) لافتوس به درستی این آجرها را "بقایای قطعی دورانی پیش از پادشاهان هخامنشی" ارزیابی کرد. (Loftus 1857: p. 408) وی بعدها تصاویر این آجرها را که متعلق به دوران اونتاش-ناپیریشا، شوتروک-ناهونته اول، کوتیرناهنونته و شیلهاک-اینشوشیناک اول می‌دانست را چاپ و منتشر کرد. (Loftus 1859: pls. 8-12; Konig 1965: nos. 10a, 13, 18, 30, 32)

همچنین در بخش شمالی تپه قلعه (Loftus 1857:pp. 408-9) اشیاء به این شرح به دست آمد: "یک پی ستون شکسته از جنس آهک آبی‌رنگ" با روکشی از یک کتیبه به خط میخی؛^۱ "قطعه‌ای از یک پاشنه لولای در از جنس سنگ"؛ یک مجسمه غیرحرفه‌ای و شکسته از گردن یک پرنده؛ "بخشی از یک مجسمه صیقل داده شده از جنس سنگ سیاه همراه با نشانه‌هایی از وجود نوعی خط میخی کتیبه‌ای"؛ "قسمتی از یک پی ستون از جنس ماسه‌سنگ سرخ همراه با کتیبه‌ای که به زیبایی تمام به زبان فارسی باستان روی آن کنده‌کاری شده بود. از دیگر اشیاء خرده‌ریزه می‌توان از مواردی از این گونه نام برد: یک قطعه حرز سفالی که با عنوان "حرز حیات‌بخش" (crux ansata) توصیف شده‌است؛ (no. 73) یک بسته نوک پیکان آهنی که احتمالاً متعلق به دوران اسلامی هستند؛ (no. 2) "دو یا سه قطعه زینتی تخت از جنس مس که به نمونه‌های یافت‌شده در آشور روی مجسمه‌های سوار بر اسب شباهت دارند"؛ (no. 4) یک "شی شبیه به طایس تخته نرد و البته فاقد ظرافت"؛ (no. 62) و یک عدد پیکرگ گلی مخروطی شکل که روی آن

۱. به نوشته لافتوس (Loftus 1857:pp. 408)، ام. اوپرت (M. Oppert) این خط را متعلق به دوران "اواخر ساسانی" دانسته است. این پی‌ستون احتمالاً همان تخته‌سنگ کنده‌کاری شده کتیبه‌داری است که در حال حاضر با شماره ۸۳ در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

کنده‌کاری شده‌است و مربوط به دوران زمامداری پوزور-اینشوشیناک (Puzur-Inshshinak) در تقریباً ۲۱۰۰ پ. م است. (no.60)

همچنین در همین محل مجموعه بزرگی از چندین تکه از چند گلدان رخامی یافت شد "که گنجایشی به اندازه یک فرغون امروزی را داشتند". (۴۰۹p.:۱۸۵۷) لافتوس از میان این همه گلدان پنج‌تای آن‌ها را که روی آن‌ها کنده‌کاری شده بود برگزید و به موزه بریتانیا فرستاد. (nos. 78-82) این کنده‌کاری‌ها نام خشایار (۴۸۶-۴۶۵ پ. م) به زبان‌های فارسی باستان، ایلامی، بابلی و هیروگلیف مصری را بر خود دارند.

لافتوس تقریباً در اواخر روایت خود از حفاری‌های شوش به کشفی فوق‌العاده اشاره می‌کند: "سنگایی زردفام و از جنس سنگ آهک که در آبراه شاوور در کناره آرامگاه دانیال یافت شد". (Loftus 1857:pp. 414-5, fig. on page 415) تا آنجا که اینجانب اطلاع دارم این سنگاب دیگر در شوش وجود خارجی ندارد. اما یک نقاشی بسیار جالب توجه از این سنگاب توسط چرچیل کشیده شده‌است که اکنون در موزه بریتانیا در مجموعه موسوم به "Susa Drawings" (در اینجا، تصویر ۱۲) دیده می‌شود. بر اساس این نقاشی، این سنگاب یک تکه سنگ یک‌پارچه چهارگوش بوده که درون آن خالی است و اطراف آن تصویر مجسمه‌های تزیینی دو مرد برهنه دیده می‌شود که در حالی که پاهای‌شان به هم گره خورده روی کمر خوابیده‌اند و بالای سر هر یک از آن‌ها یک شیر قرار دارد. این صحنه به شکل بسیار شگفت‌آوری تقسیم‌بندی شده، به گونه‌ای که تصویر دو شیر به صورت پشت به هم روی سمت بزرگتر سنگاب نمایش داده شده ولی پاهای دو مرد تا سمت کوچکتر سنگاب کشیده شده‌اند. بدن دو مرد برهنه نیز روی قسمت کوچکتر سنگاب قرار دارد. این قطعه سنگ بزرگ تزیینی قبل از لافتوس هم دیده شده بوده‌است، از جمله در گزارش کریپورتر (Ker Porter 1821-22:II, pp. 416-7) و نیز شخصی با نام سرگرد مونتیت (Monteith)) که چند سال پیش از ۱۸۱۸م از شوش دیدن کرده بود.^۱ هرچند طرح کلی ترسیم شده در گزارش پورتر بسیار خام‌دستانه است (p.

۱. در زمانی که من سخنرانی خود در این محل را ایراد می‌کردم، از نقاشی کریپورتر (Ker Porter) آگاهی نداشتم ولی اکنون از پروفسور کالمیر (P. Calmeyer) برای یادآوری این نکته به من سپاسگزارم. همچنین، برای یادآوری

طرح اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما می‌گذارد که در جای دیگری به دست نمی‌آید، از جمله اینکه کل این سنگ ("از جنس مرمر سفید") دارای این ابعاد بوده‌است: تقریباً ۵۰ سانتیمتر در تقریباً ۲۵ سانتیمتر. لایارد نیز در هنگام مسافرت به شوش در سال ۱۸۴۰م این سنگاب را دیده بوده‌است، اما توضیحات وی اطلاعات بیشتری در اختیار ما قرار نمی‌دهد. (نگاه کنید به Layard 1887: II. Pp. 296-7)

در کاوش‌های بعدی گروه‌های باستان‌شناس فرانسوی در شوش نیز گزارش‌هایی بسیار شبیه به این روایت لافتوس دیده می‌شود. بر اساس یکی از این گزارش‌ها، این تکه سنگ بزرگ که ۵۹ سانتیمتر مربع حجم داشته‌است باز هم توخالی توصیف شده و چهار طرف آن با تصاویر مجسمه‌هایی تزیینی پوشانده شده بوده‌است. (Amiet 1966: pp. 535-7, no. 410) این تصویر شامل جنازهٔ دو مرد برهنه است که چند لاشخور در حال نوک زدن به بدن آن‌ها هستند. برخی بر این باورند که این قطعه سنگ بزرگ و یکپارچه در واقع پایه‌ستون یک تندیس بوده‌است. به همین دلیل تردیدی نیست که این دو سنگاب یکدیگر ارتباط داشته و هردو متعلق به یک دورهٔ زمانی هستند. اما به راستی سنگاب درون موزهٔ لوور مربوط به چه دورانی است؟ آمیه (Amiet) آن را متعلق به دورهٔ نو-ایلامی، یعنی قرن‌های هشتم و هفتم پ. م می‌داند، اما دیگر صاحب‌نظران از جمله کالمیر مدافع تاریخی پیش از آن بوده‌اند. طبعاً این تاریخ دوم اعتبار بیشتری دارد و احتمالاً مناسب‌ترین تاریخ برای هردوی این آثار حدوداً حوالی دوران بابل باستان خواهد بود.

راولینسون در پایان کاوش‌های خود به لایارد گزارش می‌کند که لافتوس «بدون اینکه آثار چندان با ارزشی پیدا کند تیهٔ شوش را به توبره کشیده»^۱ اما این واقعاً کم‌لطفی زیادی در حق دستاوردهای لافتوس بود. واقعیت این است که چکیدهٔ دستاوردهای لوفتوس

شبهت این تخته‌سنگ با پایهٔ مجسمه (socle) یافت‌شده در حفاری‌های فرانسویان در شوش نیز وامدار ایشان هستیم.

1. Barnett 1976:p. 8, n. 11.

در کاتالوگ نمایشگاه اخیر آثار شوش در موزه بریتانیا در پیش چشم همگان قرار داده شده بود. لافتوس توانست "ثابت کند که این شوش همان دارالسلطنه شوشان مذکور در کتاب مقدس است؛ لافتوس موفق شد کاخ آپادانا را شناسایی کند... و نیز لافتوس موفق شد برای نخستین بار نقشه کلی محوطه تپه‌های باستانی شوش را تهیه کند. (۱۹۹۲: p. 21 Harper et. al.) با این وجود راولینسون و هیأت امنای موزه بریتانیا تصمیم بر قطع عملیات حفاری در شوش گرفته بودند چرا که از نظر خودشان به این نتیجه رسیده بودند که در تپه‌ها عملاً چیز دیگری برای کشف شدن باقی نمانده است. چه اشتباهی! دلیل آن؟ گنجینه ذخایر باشکوهی که بعدها باستان‌شناسان فرانسوی در آن مکان از دل تپه‌ها بیرون آوردند! به همین دلیل لافتوس به ناچار در سال ۱۸۵۴م راهی ورکا/ورق‌آ در بین‌النهرین می‌شود و به نمایندگی از تشکیلات موسوم به "صندوق کاوش‌های آشور" (Assyrian Excavation Fund) حفاری‌هایی انجام می‌دهد و بین سال‌های ۵۵-۱۸۵۴م نیز در نینوا به نمایندگی از موزه بریتانیا کارهای مشابهی انجام می‌دهد. تردیدی نیست که اگر لافتوس در شوش به کاوش‌های خود ادامه می‌داد، کل الگوی پژوهش‌های باستان‌شناسی در خاور نزدیک سرنوشت دیگری پیدا می‌کرد، اما چه باید کرد که هیچ‌کس از بازی‌های چرخ بازیگر دنیا خبر ندارد!

فهرست اشیاء کشف‌شده توسط لافتوس در شوش که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند:

الف : یافته‌های فلزی

1. (تصویر ۴) 53-12-19,3

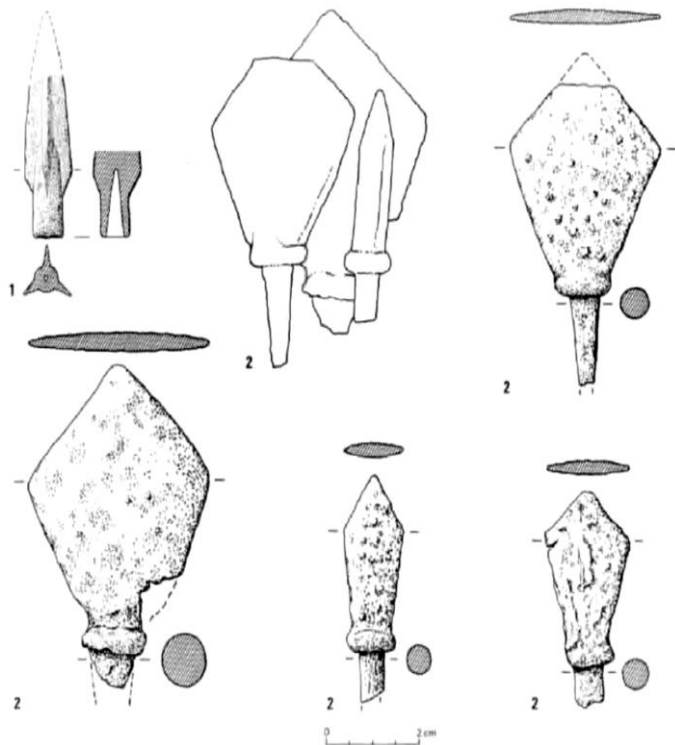
سریپیکان مفرغی، به شکل توپی و متشکل از سه بخش، که در حالت فعلی نوک آن‌ها از بین رفته است.

طول فعلی، حداکثر ۳ و ۱ سانتیمتر، عرض ۱/۶ سانتیمتر.

(در اینجا، تصویر ۸) Susa Drawings: pl. 17, no. 4

۲. مجموعه‌ای از ۴ سرپیکان آهنی که همگی در زمان پیدا شدن دچار خوردگی شدید بوده و در هم فرو رفته‌اند. این سرپیکان‌ها همگی تیز شده بوده و دارای تیغه پهن و مسطح و لوزی شکل هستند. کله‌گی (tang) تمام نمونه‌ها از بین رفته است. طول فعلی ۳ و ۹ سانتیمتر تا حداکثر ۳ و ۹۵ سانتیمتر؛ عرض ۱ و ۳ سانتیمتر تا ۳ و ۸ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 3 (در اینجا، تصویر ۸).



نگاره ۴: سرنیزه‌های مفرغی و آهنی (نقاشی‌ها از خانم آن سیرایت).

3. 53-12-19.2

در دفتر ثبت موزه بریتانیا، به عنوان زنگوله مفرغی با حلقه‌ای در قسمت بالای آن به ثبت رسیده است. ارتفاع ۳/۵ سانتیمتر. یافت نشد.

Susa Drawings: pl. 17, no. 2 (در اینجا، تصویر ۸).

4. 53-12-19, 61

در دفتر ثبت موزه بریتانیا، به عنوان روبان مسطح مفرغی که بخش عمده آن شکسته شده، به ثبت رسیده است. قطر $\frac{3}{6}$ سانتیمتر. یافت نشد.

5. 53-12-19.62_64

در دفتر ثبت موزه بریتانیا، به عنوان چندین میخ مفرغی به ثبت رسیده‌اند. تصاویر به ترتیب در ابعاد واقعی 5.6, 4.8, 2.8 سانتیمتر. یافت نشدند.

6. 53-12-19, 65-66

در دفتر ثبت موزه بریتانیا، با عنوان حلقه‌های مفرغی ساده توصیف شده‌اند که قطر هر یک به ترتیب $\frac{2}{3}$ و $\frac{2}{5}$ سانتیمتر بوده است. یافت نشدند.

7. 53-12-19, 67

طرحواره‌ای کلی در دفتر ثبت موزه بریتانیا، بخشی از آن را که قطعه‌ای است احتمالاً به شکل لولا به تصویر کشیده است. طول $\frac{4}{3}$ سانتیمتر. یافت نشد.

ب. پیکرک‌های گلی

پیکرک‌های زنان سینه به دست (سبک شوش)

مجموعه‌ای از ۴۱ پیکرک قالب‌ریزی شده گلی، یا تکه‌های مربوط به آن‌ها، که اکثراً کم و بیش یکپارچه هستند. هر پیکرک زنی عریان را نشان می‌دهد که سینه‌های خود را با دست نگه داشته و پشت کمر پیکرک صاف است. این پیکرک‌های زنانه، سرپوش‌های پیچی دارند و مزین به النگو، پابند و گردن‌بند یا طوق هستند. آویزی از گردن هر کدام از این زن‌ها آویزان شده و میان سینه‌ها قرار گرفته است. همچنین این آویز به روبان پیچی که زیر سینه‌ها دیده می‌شود متصل شده است. روی سینه، نقش ستاره یا گل حک شده است. مثلث ناحیه شرمگاهی با چند ردیف چین‌خوردگی نشان داده شده است. در بعضی موارد، بی‌تردید شواهدی از ترک‌های پوستی بر روی شکم وجود دارد.

در اکثر موارد، روبان این مجسمه‌ها براساس مقیاس ما نسل به رنگ سفید با کد 5Y 8/2 است، اما تا طیف قهوه‌ای خیلی کم‌رنگ به کد 10YR 8/3 هم می‌رسد و در مواردی نیز به رنگ قرمز روشن با کد 10YR 6/8 درمی‌آید.^۱ من این مجسمه‌ها را «سبک شوش» نامیده‌ام چرا که خصوصیات زیادی را از شوش دارا هستند.

Loftus and Churchil n.d.: pl. 26, nos. 1-3(here pl. 9); Loftus 1857: fig. on p. 379; Budge 1922: p. 191, Van Buren 1930: p. 33, no. 169.

بسیاری از این پیکرک‌ها، با قالب‌هایی مشابه قالب‌ریزی شده‌اند و بر این مبنا می‌توان آن‌ها را به ۱۱ دسته متفاوت تقسیم کرد. این گروه‌ها را می‌توان براساس تفاوت‌های جزئی در ریزه‌کاری‌ها و یا اشتباهات حین قالب‌ریزی تقسیم کرد. اندازه ملاک قابل اتکایی نیست، چرا که پس از بیرون آمدن از قالب، این مجسمه‌ها اغلب ظرافت خود را از دست داده‌اند؛ یا تخت شده‌اند و یا از ریخت افتاده‌اند.

۱. مبنای توصیفات رنگ-محور، جداول توصیف رنگ خاکی مانسل (Munsell Soil Color Charts) در نظر گرفته شده است.

گروه ۱

8-21.

۱۴ پیکرک. بیشینه طول. ۱۵/۸ - ۱۶/۴۵ سانتیمتر. بیشینه عرض. ۵/۹-۵/۳۵ سانتیمتر.

53-12-19, 24 (pl. 13a; Curtis 1990 : fig. 14,right); 53-12-19,25; 53-12-19,26(pl. 13a); 53-12-19,28;53-12-19, 28;29;53-12-19,36 (فقط قسمت سر)

53-12.19, 8.3: 56-9.3, 1425/91825; 59-6-3, 1426/91826;56-9-3, 1429 (سر)

مفقود شده است

56-9.3, 1431/91824;56-9-3, 1433/91832; ; (پاها مفقود شده است)

1435/91830;56-9-3, 1437/91831 (تصویر 13a)

گروه ۲

22-28.

تعداد ۷ پیکرک، با بیشینه طول ۱۵/۸۵ - ۱۶/۳ سانتیمتر و بیشینه پهنا ۵/۱۵ -

۵/۸۳ سانتیمتر (53.12-19.31 (pls. 13b -c); 53.12-19, 33

53-12-19, 35; (پاها، یافت نشد)

53-12-19, 37 فقط سر ; 53-12-19, 84; 53-12-19, 85. تصویر 13b;56-9-3,

1427/91829 تصویر 13b.

گروه ۳

29-36.

۸ پیکرک، با بیشینه طول ۱۵/۱۵ - ۱۶/۳ سانتیمتر؛ بیشینه پهنا ۵/۱ - ۵/۲۵ سانتیمتر.

53-12-19.27 (تصویر ۱۴ الف)؛ 53-12-19,30 (تصویر ۱۴ الف)؛ 53-12-19,32 (پاها،

یافت نشد)؛ 53-12-19,34 (پاها، یافت نشد) ؛ 53-12-19,38 (فقط سر، یافت شد)؛

56-9-3,1428 (پاها، یافت نشد) ؛ 56-9-3,1434 (پاها، یافت نشد)؛ 56-9-

3,1436/91827 (تصویر ۱۴ الف).

گروه ۴

37-38.

دو پیکرک، با بیشینهٔ طول ۱۵/۶۲ – ۱۵/۶۹ سانتیمتر، بیشینهٔ پهنای ۵/۳۵ – ۵/۴۸ سانتیمتر.

Seltman، 53-12-19, 22 (تصویر ۱۴ ب)؛ 1483/91822، 56-9—3, (تصویر ۱۴ ب، Seltman، 1927:pp. 70-71, fig.a).

گروه ۵

39-40.

دو پیکرک، با بیشینهٔ طول ۱۴/۹ – ۱۵/۲۰ سانتیمتر و بیشینهٔ پهنای ۵/۶ – ۵/۷ سانتیمتر.

53-12-19, 23 (تصویر ۱۴ ج)؛ 56-9-3,1439/91833 (تصویر ۱۴ ج؛ Curtis، 1990:fig.14، بخش میانی).

گروه ۶

41-42.

یک پیکرک و یک تکه از یک پیکرک، با بیشینهٔ طول ۱۶/۹ سانتیمتر، بیشینهٔ پهنای ۷/۶۳ سانتیمتر.

53-12-19,40 (تنها، سر یافت شد)؛ 56-9-3,1432/91823 (تصویر ۱۵ الف؛ Curtis، 1990:fig. 14، سمت چپ).

گروه ۷

43-44.

یک پیکرک و یک تکه از یک پیکرک، با بیشینهٔ طول ۱۶/۰۵ سانتیمتر، بیشینهٔ پهنای ۵/۶۶ سانتیمتر.

53-12-19,41 (تنها، سر یافت شد)؛ 56-9-3,1424/91828 (تصویر ۱۵ الف).

گروه ۸

45.

یک پیکرک، با بیشینه طول $۱۳/۴۷$ سانتیمتر و بیشینه پهنا $۴/۸۴$ سانتیمتر.
53-12-19.21 (تصویر ۱۵ الف).

گروه ۹

46.

یک پیکرک، با بیشینه طول $۱۵/۹۷$ سانتیمتر، پهنا $۶/۱۸$ سانتیمتر.
53-12-19, 86 (تصویر ۱۵ الف).

گروه ۱۰

47.

یک پیکرک، سر یافت نشد. بخش موجود، بیشینه طول $۱۳/۲$ سانتیمتر، بیشینه پهنا $۴/۸۶$.
56-9-3, 1430 (تصویر ۱۵ الف).

گروه ۱۱

48.

بخشی از پیکرک، فقط قسمت سر.
53-12-19, 39.

دیگر پیکرک‌های زن‌های برهنه

49. 56-9-3, 1420a (تصویر 15b)

بخشی از پیکره‌ای گلی که نشان‌دهنده بالاتنه و فقط دست‌های یک زن برهنه (در حالی که دست‌های خود را دور سینه‌هایش حلقه زده) در اندازه‌های متفاوت وجود دارد که در بالا با شماره‌های 8.48 مشخص شده‌اند. این زن چندین و چند ردیف گردن‌بند به خود آویخته است.

رنگ سطح 2.5Y 8/4 زرد کم‌رنگ و رنگ قسمت وسط صورتی مایل به 7.5YR 8/3.
4.1 × 5.15 cm.

50. 53-12-19.43 (15 c تصویر)

پیکرک سفالین زن برهنه با دستان گره کرده بر روی شکم. سر و پاها مفقود شده‌اند.
سطح و وسط، قهوه‌ای خیلی کم‌رنگ مایل به 10YR 8/3
بیشینه بلندی، ۹/۱ سانتیمتر؛ بیشینه پهنا، ۴/۰۳ سانتیمتر.

Loftus and Churchill n.d.: pl. 26, no. 4 (در اینجا، تصویر ۹).

51. 53-12-19.44 (15 c تصویر)

پیکرک سفالین زن برهنه با دستان گره کرده بر روی شکم. در هر دست، تعدادی دست‌بند
دارد و مثلث ناحیه شرمگاهی به شکل چندین و چند شیار مشخص شده است. سر،
سینه و اعضای پایین بدن همگی مفقود است.
رنگ قسمت سطح بدن، قهوه‌ای بسیار کم‌رنگ مایل به 10YR 8/4.
رنگ قسمت وسط، صورتی مایل به 5YR 8/4.
ارتفاع 7.7 سانتیمتر؛ پهنا، ۳/۶۷ سانتیمتر.

Loftus and Churchill n.d. : pl. 26, no. 5 (در اینجا، تصویر ۹).

52. 56-9-3, 1420/120448 (15d تصویر).

این قطعه، سر پیکر زنی برهنه را نشان می‌دهد که به بدن متصل است.

417, 5-12-55 که طبق دفتر ثبت موزه بریتانیا مبدأ آن شهر کویونجیک (Kouyunjik)/نینوا است.^۱ این تکه‌ها پیش‌تر و در عهد باستان شکسته شده و با قیر طبیعی به هم چسبانده شده‌اند. این پیکر، مدل موی پیچیده و پرپشتی دارد و در هر طرف سر 5 سوراخ وجود دارد که احتمالاً برای آویزان کردن گوشواره به کار می‌رفته است. دست‌ها و پاها مفقود شده‌اند.

رنگ سطح، مایل به سفید 5Y8/2 و قسمت وسط، صورتی مایل به 5YR 7/3. کاملاً پیدا است که در اینجا نوعی به هم‌ریختگی اطلاعات در دفتر ثبت موزه بریتانیا وجود دارد. به طور حتم مبدأ این پیکرک‌ها یا از شوش است و یا از شهر نینوا (و یا حتی از مکانی دیگر در بین‌النهرین که احتمالش کمتر است). تا آنجایی که من اطلاع دارم، هیچ گونه اثر مشابهی از هیچ کدام از این دو مکان یافت نشده است، اما مدل موها، سایر پیکرک‌های یافت‌شده از شوش را به ذهن تداعی می‌کند. تعداد کمی از پیکرک‌های یافت شده از شوش، سوراخ‌هایی در دو طرف سر دارند. نگاه کنید به (e.g. Spycket 1992: pl. 113, no. 956, pl. 118, nos. 1020 – 1022).

قالب

53. 53-12-19.42 (تصویر 16a).

بخشی از قالب پیکرک که پایین آن مفقود شده برای تولید پیکرک زنی برهنه که دست‌های خود را روی شکم قرار داده است. انگشت‌های پیکرک پخدار است. رنگ کلی ساختار، زرد کمرنگ مایل به 2.5Y8/4، همراه با سنگریزه‌های سیاه‌رنگ. بیشینه طول ۹/۷۵ در ۴/۷۵ سانتیمتر. ضخامت، ۲/۹ سانتیمتر.

(در اینجا، تصویر ۹) Loftus and Churchill n.d.: pl. 26, no. 6.

۱. این ارتباط را دوست همکارم، خانم کارول مندلسون (Carole Mendelson) متوجه شدند که هم اکنون در حال آماده‌سازی کاتالوگی از تمام پیکرک‌های گلی در "بخش آثار عتیقه غرب آسیا" هستند.

پیکرک‌های چندین نوازنده

54. 53-12-19.45/118001 (تصویر 16b).

لوح سفالینی که از قسمت پشت مسطح است، پیکر مرد برهنه و ریش‌داری را نشان می‌دهد که در حال ساز زدن (نواختن عود) است. بیشینه بلندی، $8/18$ سانتیمتر پهنا، $4/28$ سانتیمتر. رنگ سطح، سفید مایل به $2.5Y 8/2$ ؛ وسط قابل مشاهده نیست.

(در اینجا، تصویر ۹) Loftus and Churchill n.d.: pl. 26, no. 8

Van Buren 1930: p. 212, n.1032, pl. L.V. fig. 264: Opificius 1961: p. 128. no. 454. (not illustrated).; Rimmer 1969: pl. Ivb.

55. 53-12-19, 46 (تصویر 16b)

لوح سفالینی که قسمت پایینی آن مفقود شده و مشابه شکل شماره 54 در بالا است و احتمالاً از قالب مشابهی ساخته شده است، اما اصل طرح کمی خدشه‌دار شده است. رنگ سطح، سفید مایل به $2.5Y 8/2$ ، رنگ وسط صورتی مایل به $5YR 8/3$. بیشینه ارتفاع، $8/2$ سانتیمتر؛ پهنا، $3/06$ سانتیمتر.

56. 53-12-19, 47/91889 (pl. 16b).

لوح منقوش سفالی؛ از ناحیه پشت مسطح و نمایانگر مردی برهنه و بدون ریش با حالتی پاچنبری در حال نواختن عود است. قسمت پایین مفقود شده است. رنگ سطح و قسمت وسط سفید مایل به $2.5Y 8/2$. بیشینه بلندی، $7/32$ سانتیمتر، پهنا، $4/34$ سانتیمتر.

(در اینجا، تصویر ۹) Loftus and Churchill n.d.: pl. 26, no. 7

Van Buren 1930: p. 213, n.1034, pl. LV. fig. 265: Opificius 1961: p. 128. no. 452. (not illustrated).

پیکرک یک ایزدمرد

57. 56-9-3, 1419 (pl. 16c).

قسمت بالای لوح گلی ایزدمردی ریش‌دار را نشان می‌دهد که دستاری شاخ مانند بر سر دارد. او گرز و شمشیری نیز در دست دارد. این ایزد، معمولاً با نام نرگال (Nergal) شناخته می‌شود.

(Black and Green 1992: p. 136, and fig. 112)

این ایزد، متعلق به ایسین-لارسا (Isin-Larsa) یا بابل قدیم است.

رنگ سطح، زرد روشن مایل به $5Y 8/3$ ، قسمت وسط $2.5Y 7/2$

بیشینه بلندی، $8/8$ سانتیمتر، بیشینه پهنا $7/5$ سانتیمتر و ضخامت 3 سانتیمتر

لافتوس در روایت خود از حفاری‌های شوش، به این لوح منقوش سفالین اشاره‌ای نکرده و در نقاشی‌های مرتبط با حفاری‌های شوش نیز اثری از آن دیده نشده است. همچنین در بین تعداد زیادی از پیکرک‌های گلی که در جریان کاوش‌های فرانسوی‌ها در شوش به دست آمده نیز ظاهراً از این گونه ذکر به میان نیامده است. (Spycket 1992) از سوی دیگر این گونه پیکرک‌ها در مناطق بین‌النهرین مانند اور به شمار زیاد یافت می‌شوند. (Woolley and Mallowna 1976: pls. 74-75) بنابراین، باید احتمال انتساب نادرست در دفتر ثبت موزه بریتانیا را در نظر گرفت؛ اگرچه ممکن است چنین لوحی در شوش یافت شده بوده باشد.

پیکرک‌های گاوهای نرکوهان‌دار

58. 53-12-19, 48 (pl. 16d)

پیکرک سفالین گاوهای نرکوهان‌دار با شاخ‌های هلالی شکل، سوراخ‌های بینی و دُمی کوتاه که لابلای پاها قرار گرفته است.

رنگ سطح، سفید مایل به $2.5Y 8/2$ ، ولی قسمت وسط آن واضح نیست.

طول $9/4$ سانتیمتر، بلندی $8/9$ سانتیمتر.

Loftus and Churchill n.d.: pl. 26, no. 9 (در اینجا، تصویر ۹) ;

59. 53-12-19,49 (pl. 16d)

پیکرکی دیگر مشابه با این پیکرک سفالین که دارای یک پا بوده و یکی از شاخ‌هایش مفقود شده است.

رنگ سطح، زرد کمرنگ مایل به 2.5Y 8/2 و قسمت وسط زرد کمرنگ مایل به 2.5Y 8/3
طول ۹.۶۵ سانتیمتر و ارتفاع ۸.۴۵ سانتیمتر.

مخروط کتیبه‌نوشت

60. 53-12-19, 57/91153(pl. 17a)
مخروط گلی توخالی، قسمت پایین دستگیره آن مفقود شده. دارای کتیبه‌ای به خط اکدی از پوزور اینشوشیناک. سر محدب شکل مخروط پراز سوراخ‌هایی بزرگ و معمولی در قسمت بالا است.
طول ۱۰.۹ سانتیمتر و بیشینه قطر ۱۰.۲۸ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no.8(here pl. 8);Smith 1872: p. 32, no. 1; Winkler 1889: p. 157, no. 8 ; Thureau-Danging 1907: p. 176, note; Boehmer 1966: p. 355 , note 1,pl. LIII.no. 18a-b.

اشیاء گلی گوناگون

61. 56-9-3, 1414(fig. 5)
یک لوح گرد سفالی، از یک طرف مسطح و سمت دیگر محدب با طراحی ۱۴ روبان تزئینی که روی سطح صاف نصب شده‌اند. در مرکز سطح محدب، سوراخ کم‌عمقی وجود دارد.

رنگ سطح، خاکستری روشن مایل به 10YR 7/2.
بیشینه اندازه قطر ۵.۲۳ سانتیمتر و ضخامت ۱.۳۷ سانتیمتر.

62. 53-12-19, 59.

در دفتر ثبت موزه بریتانیا، به عنوان یک شی استوانه‌ای ثبت شده است. اندازه قطر ۱.۸ سانتیمتر با یک سوراخ گرد که دور آن را پنج سوراخ زاویه‌دار روی یکی از سطوح مسطح قرار گرفته است. در حال حاضر، موجود نیست.

Susa Drawings: pl. 17, no. 7 (here , pl. 8).

ج) شیشه و بدل شیشه

63. 53-12-19, 15/91566;

به بخش آثار عتیقه شرقی موزه بریتانیا منتقل شده است.

1968-5-22, 10(pl. 17b, fig. 6)

کاسه شیشه‌ای و تخت با قاعده‌ای اندکی گود، لبه‌های پخ و دارای دو دسته حلقه افقی در طرفین. قسمت کوچکی از بخش جانبی و لبه موجود نیست. رنگ: سبز روشن بیشینه اندازه قطر ۱۰.۹۵ سانتیمتر و ارتفاع ۳.۲ سانتیمتر.

64. 53-12-19/91484;

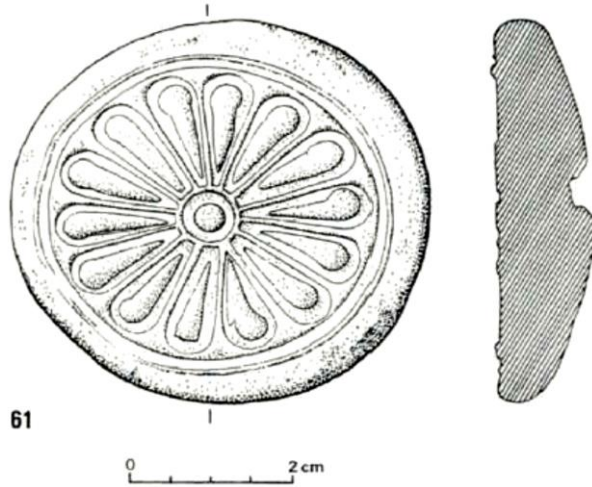
در حال حاضر به بخش اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده است، با این نشانی 1978-10-10.2(pl. 17b, fig. 6)

یک کوزه شیشه‌ای کروی با کف صاف و گردن و دهانه باریک است. اطراف شانه، یک نوار باریک وجود دارد و روی بدنه لبه، طرح دایره‌ای شکلی قرار دارد. وضعیت ظاهری: تماما سالم.^۱

رنگ: قهوه‌ای مایل به سبز و دارای سطحی با خال‌های روشن.
بیشینه بلندی ۷.۱۵ سانتیمتر و بیشینه قطر ۶.۲۸ سانتیمتر.

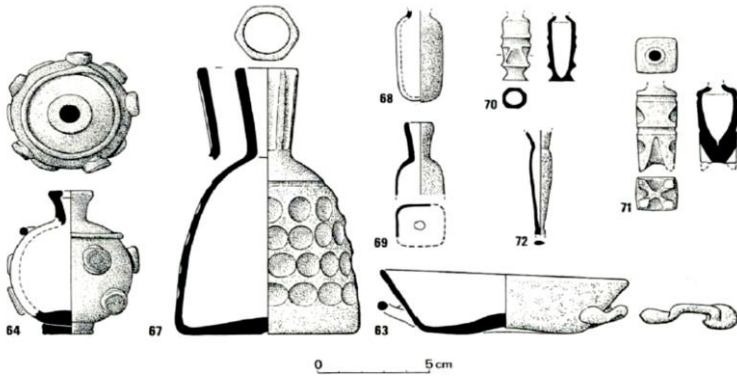
Susa Drawings: pl. 13, no. 2 (here pl. 10a).

۱. یک کوزه بسیار مشابه دیگر در بخش اشیاء عتیقه شرقی وجود دارد که شماره مشخصات آن چنین است 91485/OA 1978-10-10.1. این کوزه قبلا در واحد اشیا باستانی شرق نگهداری می‌شد و در سال ۱۹۷۸ انتقال یافت. امکان ردیابی دقیق چگونگی ثبت دقیق آن وجود ندارد و به همین دلیل درباره محل دقیق نگهداری آن اطلاعات موثقی در دست نیست. می‌توان گمانه‌زنی کرد که متعلق به شوش بوده است، اما با قطعیت نمی‌توان گفت.



61

نگاره ۵: گردک گلین (نقاشی از خانم آن سیرایت).



نگاره ۶: انواع ظروف شیشه‌ای (نقاشی‌ها از خانم آن سیرایت).

این شی در دفتر ثبت موزه بریتانیا به عنوان «بطری شیشه‌ای شکسته شده با دهانه پهن و سه دستگیره» ثبت شده است. وضعیت: موجود نیست.

Presumably Susa Drawings: pl. 13, no. 3 (here, pl. 10a).

66. 53-12-19, 20.

این شی در دفتر ثبت موزه بریتانیا، با عنوان "بطری شیشه‌ای شکسته شده با دهانه پهن" ثبت شده است. وضعیت: موجود نیست.

Presumably Susa Drawings: pl. 13, no. 5(here, pl. 10a).

67. 53-12-19.11/91466; 1968-5-22,18(pl. 17b,fig. 6).
به واحد اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده است

سبوی شیشه‌ای با بدنه‌ای زنگوله‌ای شکل. کفی صاف، بلند و گردنه قیفی شکل با طرح‌هایی شش ضلعی روی بدنه. شیاری در اطراف بدنه و چهار ردیف تراش دایره‌ای روی بدنه به چشم می‌خورد. رنگ: سبز روشن.
بلندی: ۱۳.۲۵ سانتیمتر. بیشینه قطر ۸.۱۵ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 13, no. 1(here, pl. 10a).

68. 53-12-19, 18 ; 1968-5-22.28(pl. 17b,fig.6).
به واحد اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده است

بطری استوانه‌ای کوچک اما لبه آن لب‌پر شده است. رنگ: سبز روشن و سطحی خراشیده شده.

بلندی ۴/۵۵ سانتیمتر و قطر: ۲.۰۷ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 15(here, pl. 8).

69. 53-12-19, 17; 1968-5-22,34(pl. 17b, fig. 6).
به واحد اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده است

فقط دهنه و قسمت بالای یک سبوی شیشه‌ای با بدنه‌ای مستقیم و چهارگوش. رنگ: سبز روشن

بلندی ۳.۷۵ سانتیمتر و بیشینه قطر ۲.۳ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 5(here, pl. 8).

70. 53-12-19, 16/93028; در سال به واحد اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده است; ۱۹۲۷ (pl. 17b, fig. 6).

سبوی شیشه‌ای کوچک که روی یک پایه سوار است. دارای طراحی راه‌راهی و طرح‌هایی مثلثی در طرفین؛ دهانه این شی لب‌پیر شده است. رنگ: سبز روشن. بلندی فعلی ۳.۳۳ سانتیمتر و بیشینه قطر ۱.۳ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 6(here, pl. 8).

71. 53-12-19,14/91507; در سال ۱۹۲۷، به واحد اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده (pl. 17b, fig. 6) است

قمقمه یکپارچه شیشه‌ای، دارای چهار پایه شکسته شده و دهانه لب‌پیر شده. رنگ: سبز روشن.

بیشینه بلندی: ۴.۲۵ سانتیمتر و ضخامت ۱.۸۳ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 1(here, pl. 8).

72. 53-12-19, 13; 1968-5-22,29(fig. 6). : به واحد اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده است

تنه شیشه‌ای توخالی یا احتمالاً یک جام اما قسمت بالا و پایین این شی شکسته است. رنگ: رنگ خاصی ندارد.

بیشینه بلندی: ۵.۱۲ سانتیمتر و بیشینه قطر ۱ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 10(here, pl. 8).

73. 53-12-19, 58(pl. 18a, fig. 7).

آویز بدل چینی به شکل علامت آنخ مصری، با سوراخ کوچکی در قسمت بالا برای آویزان کردن.

بلندی: ۳.۶۳ سانتیمتر و پهنا ۱.۶۲ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 9 (here, pl. 8).

74. 56-9-3.223/117981 (pl. 8).

قالب بدل از جنسی چینی مانند به شکل گاو نر (؟) بالدار که بینی آن از بین رفته است. قسمت پشتی آن شکسته شده اما در بقایای آن یک سوراخ دایره‌ای کم‌عمق وجود دارد.

بلندی: ۱۲.۵ سانتیمتر و پهنا ۶.۷ سانتیمتر.

Hall 1928a: p. 50; Smith 1928: pl. XIVc ; Van Buren 1930: p. 189, no. 947.

این سر در موزه بریتانیا، به عنوان یک شی متعلق به ورکا/ورقاء ثبت شده ولی شناسایی آن به موری نسبت داده شده است. (Moorey 1985: p. 175) این گمانه‌زنی درباره شوش قطعاً نادرست است. قابل مقایسه با دیگر اشیاء مشابه به دست آمده از کاوش‌های فرانسویان در شوش (Amiet 1966: figs. 381-2 ; Amiet 1967: Harper,) (Aruz and Tallon 1992: no. 148) که گمان می‌رود آرایه‌های تزئینی ساختمانی باشند؛ این اشیاء به دوران تاریخ ایلام- نو تعلق دارند.

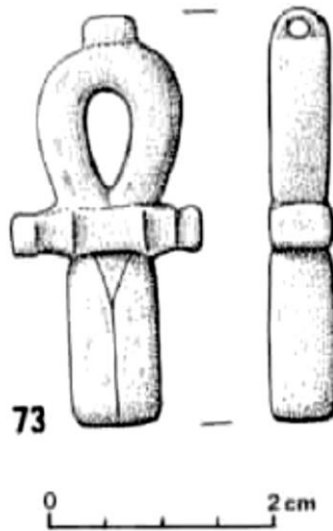
75. 56-9-3,221/91916(pl. 18c).

نقاب از جنسی چینی مانند که قسمتی از سر یک انسان را نشان می‌دهد. رگه‌های زرد رنگی روی مو، چشم‌ها و ابروان به چشم می‌خورد. سطح پشت، صاف و مقعر است اما اینکه این اثر اصلی است یا نه مشخص نیست.

بلندی: ۸.۹ سانتیمتر، و پهنا ۵/۲۵ سانتیمتر. ضخامت ۲/۷۲ سانتیمتر.

Hall 1928b:p. 68. Fig. 3; Smith 1928: pl. XXIIId.

مانند تصویر شماره 74 بالا، منشأ اصلی این سر شهر ورکا است و بر این مبنا نیز ثبت شده است؛ اما در این مورد نیز موری (Moorey 1985:p. 175) برعکس آن را از شهر شوش می‌داند. در کاوش‌های فرانسوی‌ها، تعدادی سر انسان با همین اندازه‌ها از دوره ایلامی جدید یافت شده است.



نگاره ۷: حرز ساخته شده از جنس بدل چینی (نقاشی از خانم آن سیرایت).

د. اشیاء استخوان ساخت

76. 53-12-19,60 (pl. 18d).

قسمت بالای پیکره‌ای از جنس استخوان .
بیشینه بلندی $\frac{3}{75}$ سانتیمتر، پهنا $\frac{1}{75}$ سانتیمتر.

8). Susa Drawings: pl. 17, no. 16(here, pl.

ز. اشیاء سنگ ساخت

تندیسک

77. 53-12-19, 4-5(pl. 8).

دو قطعه تندیسک آهکی/رخامی از یک زن در لباس یونانی وجود دارد. او ردایی با یقه باز را زیر تن پوش خود که روی شانه چپش افتاده است بر تن دارد. بخش جلویی سینه با روبان و گل لباس مزین شده است.

سینه: بلندی: ۵/۶ سانتیمتر، عرض: ۹/۸۷ سانتیمتر، ضخامت: ۴/۴ سانتیمتر
پایه: بلندی: ۵/۸ سانتیمتر، عرض: ۹/۴ سانتیمتر، ضخامت: ۶/۴ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 19 (here, pl. 11a).

ر. قطعات باقی‌مانده گلدان‌های مرمری

78. 53-12-19,6/91459 (pl. 19a).

یک قسمت از دیواره یک گلدان مرمری/رخامی با لبه‌های پخ و آویزه‌ای پایین دستگیره (کف گلدان موجود نیست) و دارای کتیبه‌ای با نام خشایار شاه به خط فارسی قدیم، ایلامی و میخی بابلی.

بلندی: ۱۵/۸ سانتیمتر. پهنا: ۱۰/۶۵ سانتیمتر.

79. 53-12-19, 7/91453(pl. 19a).

قطعات یک گلدان مشابه.

بلندی: ۹/۱ سانتیمتر، پهنا: ۴/۳۵ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, پایین سمت راست (here, pl. 11b).

80. 53-12-19.8/91454(pl. 19a).

یک گلدان مشابه دیگر.

بلندی: ۹/۱ سانتیمتر، پهنا: ۴/۶ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17 , پایین سمت چپ (here, pl. 11b).

81. 53-12-19.9/91455(pl. 19a).

یک گلدان مشابه دیگر.

بلندی: ۷/۱ سانتیمتر، پهنا: ۴/۲ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, بالا سمت راست (here, pl. 11b).

82. 53-12-19.10/91456(pl. 19a).

یک گلدان مشابه دیگر، با این تفاوت که در این مورد نام خشایار شاه به زبان مصری باستان بر روی آن حک شده است.

بلندی: ۶/۵۵ سانتیمتر، پهنا: ۲/۴۵ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, بالا سمت چپ (here, pl. 11b).

ز. الواح سنگی کتیبه‌نوشت

83. 53-12-19.77/115037

تکه پاره یک تخته سنگ با کتیبه‌ای ۱۷ خطی در مورد شیلهاک اینشوشیناک اول (از پادشاهان ایلامی در دوره شهر نشینی ایلامیان) که یک درگیری نظامی در بابل را توصیف می‌کنند.

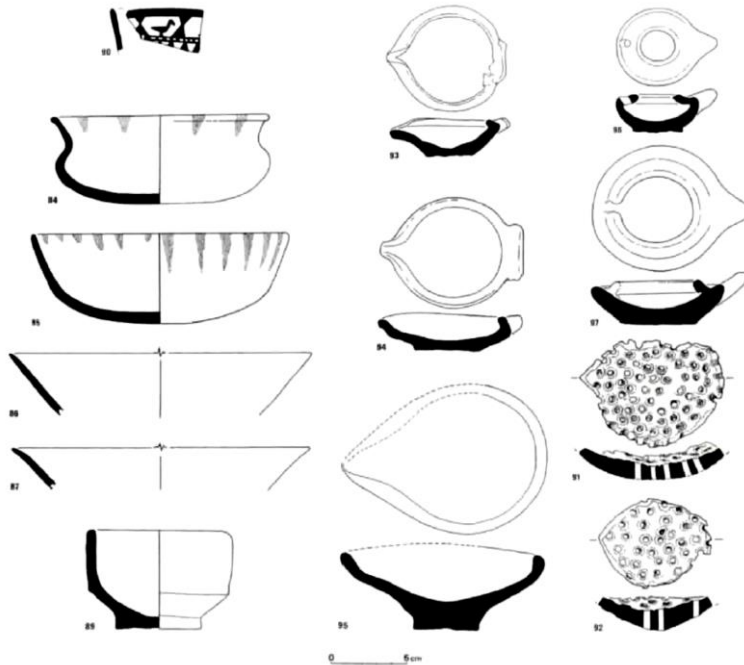
با اندازه: ۳۳ در ۴۵ سانتیمتر، ضخامت: ۱۱ سانتیمتر.

Loftus 1859:pl. 15; Konig 1965: pp. 18,133-5, no. 55; Walker 1980: p. 79.

س. ظروف سفالی

84. 56-9-3, 1415/92111(fig. 8).

ظرف زورقی با لبه برگشته و لعاب سبز رنگی که در سطح داخلی و خارجی آن دیده می‌شود. همچنین با نوارهای عمودی زرد رنگی که در فواصل منظمی در دو طرف لبه‌ها به کار رفته‌اند. ظرف در مجموع سالم باقی مانده است.



نگاره ۸: ظروف و پیه‌سوزهای سفالی (نقاشی‌ها از خانم آن سیرایت).

به رنگ قهوه‌ای بسیار روشن مایل به 10YR 7/3.
 قطر: ۱۴/۹ سانتیمتر، بلندی: ۶/۳۵ سانتیمتر.

85. 56-9-3, 1416

ظرف با لبه‌های برگشته و لعاب سبز رنگی (بین سبز روشن و سفید مرواریدی) که در سطوح داخلی و خارجی آن دیده می‌شود و نوارهای عمودی زرد رنگی که در فواصل منظم در دو طرف آن به کار رفته است. قطعات باقی‌مانده به هم چسبیده‌اند، اما برخی اجزا مفقود شده‌اند. زرد کم‌رنگ مایل به 2.5 Y7/4 .

قطر: ۱۷/۱۵ سانتیمتر، بلندی: ۶/۶ سانتیمتر.

86. 56-9-3, 1421/91561: 1968-5- : به بخش اشیاء عتیقه شرقی منتقل شده است
 22,47

تکه‌ای از بدنهٔ یک کاسه با لعاب سبز رنگی در سطوح داخلی و خارجی آن و تزیین‌های سیاه رنگی در بخش داخلی ظرف. زرد کم‌رنگ مایل به 5Y 8/3.

اندازه: ۶/۲ در ۶/۲ سانتیمتر.

87. 56-9-3, 1423/91562: به بخش اشیاء عتیقهٔ شرقی منتقل شده است: 22,48

تکه ای از بدنه یک کاسه، دارای پوشش لعابی سطوح داخلی و خارجی که سایه روشنی از رنگ سبز و سفید مرواریدی دارند. زرد کم‌رنگ مایل به 5Y 8/3.

اندازه: ۴/۲ سانتیمتر در ۴ سانتیمتر.

88. 56-9-3, 1422

تکه‌ای از یک کاسه، مانند ظرف توصیف شده در شمارهٔ 56-9-3.1423 توصیف شده است. این ظرف یافت نشد.

اندازه: طول: تقریباً ۶ سانتیمتر.

89. 53-12-19.56/92084(pl. 8).

یک کاسه دارای بدنهٔ صاف و پایه‌دار، با پوشش لعاب زرد رنگ در سطوح داخلی و خارجی و نیز لکه‌های نامنظم لعاب قهوه‌ای تیره مایل به سیاه. این ظرف در مجموع کامل بوده اما تراشه‌ای از لبهٔ کنار از بین رفته است. صورتی کم‌رنگ مایل به 7.5 YR.

قطر: ۹/۸۵ سانتیمتر، بلندی: ۷/۲۵ سانتیمتر.

90. 53-12-19.54/92981(fig. 8).

لبهٔ یک ظرف نگارگری شده با طراحی‌های پرند و مثلث‌های تو در تو. نگارگری به رنگ قهوه‌ای تیره یا سیاه مایل به 5Y...7/3 زرد کم‌رنگ (یعنی نزدیک به رنگ سبز روشن) انجام شده است.

بیشینهٔ اندازه: ۵/۲۳ سانتیمتر در ۳/۲۲ سانتیمتر.

ضخامت: ۰/۴۵ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 14 (here, pl. 8).

91. 56-9-3.1417/12205 (fig. 8).

قطعه باقی‌مانده از کف یک ظرف آبکش که سوراخ سوراخ شده است.

قهوه‌ای خیلی کمرنگ، مایل به 10YR 3/7.

بیشینه اندازه: ۹/۷ سانتیمتر در ۸/۰۵ سانتیمتر.

ضخامت: ۱/۲۵ سانتیمتر.

92. 56-9-3.1418 (fig. 8)

قطعه‌ای از بخش زیرین یک ظرف آبکش دیگر. رنگ صورتی مایل به 5YR 7/4.

بیشینه اندازه: ۷/۶۵ در ۶/۷ سانتیمتر. ضخامت: ۱/۶ سانتیمتر.

93. 53-12-19.53/92089 (fig. 8)

چراغ پیه‌سوز نعلبکی شکل با دهانه باریک و دسته‌ای لبه‌دار که لعابی سبز رنگ به خوبی روی سطوح داخلی و خارجی آن باقی‌مانده است. کاملاً سالم. قهوه‌ای بسیار کمرنگ مایل به 10YR 8/4.

بیشینه پهنا: ۸/۰۵ سانتیمتر، بلندی: ۲/۸۵ سانتیمتر.

94. 53-12-19.52/122068 (fig.8)

چراغ پیه‌سوز نعلبکی شکل با دهانه باریک و دسته‌ای لبه‌دار گونه و بقایایی از لعابی سبز رنگ بر سطوح داخلی و خارجی آن. کاملاً دست‌نخورده. قهوه‌ای بسیار کمرنگ مایل به 10YR 8/4.

Susa Drawings: pl. 17, no. 11 (here, pl. 8).

95. 56-9-3.1440/92083 (fig. 8)

چراغ پیه‌سوز کاسه‌مانند؛ با دهانه‌ای باریک و پایه‌دار. بقایای لعابی سبز رنگ تنها بر بخش بالایی و درونی حاشیه آن. بخشی از بدنه از بین رفته است. صورتی رنگ مایل به 7.5YR 8/4.

بیشینه پهنای: ۱۳/۵ سانتیمتر، بلندی: ۶/۵ سانتیمتر.

96. 53-12-1951/92966 (fig. 8)

یک چراغ پیه‌سوز کوچک پهن؛ حاشیه آن لبه‌دار و دسته حلقه‌ای. حفره فتیله در حاشیه و در امتداد دسته قرار گرفته است. بدون لعاب. کاملاً دست‌نخورده. سفید رنگ مایل به 2.5Y 8/2.

بیشینه پهنای: ۶/۷۵ سانتیمتر، بلندی: ۲/۶۸ سانتیمتر.

97. 53-12-19.50/122044 (fig. 8)

چراغ پیه‌سوز با حاشیه‌ای که به صورت معکوس لبه‌دار شده و بخش مرکزی آن برجسته و دارای دسته‌ای حلقه‌ای است. حفره فتیله در امتداد دسته قرار دارد. بدون لعاب. کاملاً دست‌خورده؛ به جز بخش کوچکی از بدنه در نزدیکی حفره فتیله که از میان رفته است. رنگ سفید مایل به 2.5Y 8/2.

بیشینه پهنای: ۱۰/۴۵ سانتیمتر، بلندی: ۳/۲ سانتیمتر.

Susa Drawings: pl. 17, no. 13 (here, pl. 8).

98. 53-12-19.55/118002 (pl. 19b)

تکه‌ای سفال شکسته به شکل بدنه یک ظرف، سفال بزرگ با کتیبه‌ای به قلم سیاه رنگ به زبان پهلوی. صورتی مایل به 5YR 7/4.

De Menasce 1957: pl. IX, no. 191.

ش. انواع آجر

آجرهای کتیبه‌نگاشت

در موزه بریتانیا حدود ۶۵ آجر کتیبه‌نگاشت از شوش وجود دارد. (Walker 1981:nos.) 193,196-200,202-3,205-7,212) بسیاری از آنها احتمالاً در اثر کاوش‌های لافتوس

پیدا شده‌اند، اما مشخص نیست کدام یک از آن‌ها. این بدان دلیل است که آجرها در زمان ورود به موزه ثبت نشده‌اند. لافتوس خود نسخه‌هایی از تصاویر پنج آجر مختلف را منتشر کرد که مربوط به دوران سلطنت اونتاش ناپیریشا، شوتروک ناهونته اول و شیلهاک - اینشوشیناک بوده‌اند.

Loftus 1859: pls. 8-12=Konig 1965: nos. 18,13 32,10a and 30,

به همین ترتیب که ذکر شد .

آجرهای لعاب‌دار ایلامی

99. 53-12-19.78/90469

قطعه‌ای آجری از جنس لعاب با کتیبه‌ای از شاه شیلهاک اینشوشیناک اول در یک سمت.

این آجر، مشابه آجر موصوف این منبع است: Konig 1965:no. 40.

اندازه: ۱۲/۹ در ۹/۳ در ۹/۱ سانتیمتر.

Loftus 1859: pl. 19, پایین سمت راست, Walker 1980: p. 79 .

100. 53-12-1979/90605

قطعه آجری دیگر با کتیبه‌هایی بر سه طرف آن.

اندازه: ۱۴/۷ در ۹/۷ سانتیمتر.

Loftus 1859: pl. , پایین سمت راست, Walker 1980: p. 79 .

101. 53-12-19.80

قطعه آجری دیگر با کتیبه‌هایی بر سه طرف آن.

اندازه: ۱۰/۴ در ۱۰/۲ در ۹/۲۵ سانتیمتر.

Loftus 1859: pl. 19, سمت چپ, Walker 1980: p. 79.

102. 53-12-19.81

قطعه آجری دیگر با کتیبه‌هایی بر سه طرف آن.
اندازه: ۹/۴ در ۹/۲ در ۵/۶ سانتیمتر.

Loftus 1859: pl. 19, قسمت بالا، وسط، Walker 1980: p. 79.

103. 53-12-19.82

قطعه‌ای آجری از جنس لعاب با کتیبه‌ای از شاه هلوتاش اینشوشیناک دوم در یک سمت. این آجر مشابه آجر موصوف در این منبع است: Konig 1965: no. 77.
اندازه: ۹/۴ در ۴/۹ در ۳/۱ سانتیمتر.

Loftus 1859: pl. 19, سمت راست، Waker 1980: p. 79.

آجرهای لعاب‌دار هخامنشی

در دفتر ثبت شده موزه بریتانیا، ۴ تکه آجر لعاب‌دار را به شوش نسبت داده‌اند. (56-1413-1410-3-9) متمایزترین این آجرها، آجر شماره ۱۴۱۰ است. روی سطح این آجر، سه خط نوشته وجود دارد که (Walker 1980: p. 79) آن را متعلق به دوره ایلام متاخر دانسته است. اما شکل علامات آشوری (و با احتمال کمتری) بابلی به نظر می‌رسد، (W.G. Lambert) در نتیجه محتمل‌تر است که این آجر خاستگاهی آشوری همچون نینوا داشته باشد. سه آجر دیگر، خصوصیات متمایز آجرهای هخامنشی را ندارند و به احتمال زیاد بابلی هستند. روش تشخیص آجرهای لعاب‌دار هخامنشی از آجرهای بابلی و آشوری به این ترتیب است که بدنه آجر هخامنشی جنس «کوارتز بسیار ناصاف، زبر و رنگارنگ» است در حالی که بدنه آجرهای بابلی از «کاه‌گل پخته شده» است و همچنین لعاب‌های آجر هخامنشی «بین دو تیغه برجسته سیاه قرار دارند» در حالی که این تیغه در آجرهای بابلی و آشوری سفید است. (Dayton 1978: pp. 382-3, pl. 27)

لافتوس نیز آجرهای لعاب‌دار شوش را «ملاطی قالب‌گیری شده» خوانده است. (Loftus 1857: p. 396) با استفاده از این معیارها بود که گلچین کردن ۴ تکه از بقایای آجرهای لعاب‌دار هخامنشی - که خاستگاه هیچکدام به درستی شناسایی نشده بودند- امکان‌پذیر گردید. از این آجرها، شماره‌های ۱۰۴ و ۱۰۵ مطمئناً متعلق به کاوش‌های لافتوس در شوش هستند چرا که نشانه‌های معمول آن زمان که در جدول لافتوس رسم شده را دارند. (تصویر ۳) شماره ۱۰۶ که طرح رُز مینیاتوری بر روی آن است به احتمال خیلی زیاد از شوش است چرا که لافتوس در کار خود به این نقش هم اشاره کرده است. (Loftus 1857: p. 396) با این حساب، تکه آجر نوشته‌دار ۱۰۷ باقی می‌ماند. این آجر قطعاً هخامنشی است، اما برخلاف سه تکه دیگر که رنگ‌ها با خطوط سیاه برآمده از هم جدا شده‌اند، نوشته‌های این آجر با رنگ قهوه‌ای روشنی که برجسته نیست متمایز شده‌اند. با این وجود خاستگاه احتمالی این آجر باز هم تمدن شوش معرفی می‌شود. در حال حاضر، موزه بریتانیا نیز با این فرض که این چهار تکه آجر خاستگاه شوشی دارند، آن‌ها را تاریخ‌گذاری کرده است.

104. 53-12-19.87(pl. 20a)

یک آجر از جنس لعابی. نواری زرد رنگ در قسمت بالا و مثلثی سفید در پس زمینه‌ای از رنگ سبز روشن که زیر آن دیده می‌شود. مقایسه کنید با (Amiet 1988: fig. 80) در بخش بالایی آجر، نشان‌های ویژه نصاب/بتا به خوبی دیده می‌شوند. (همانند نشان‌های رسم شده در تصویر ۳، بالا، سمت راست)

بلندی: ۸/۶ سانتیمتر. عرض ۲۰/۸ سانتیمتر. پهنا: ۱۹/۹ سانتیمتر و عمق: ۱۹/۹ سانتیمتر.

105. 5312-19.88/92179 (pl. 20b)

یک آجر از جنس لعاب که بخشی از یک گوی بالدار را نشان می‌دهد. پره‌های گوی به رنگ آبی فیروزه‌ای و زرد در پشت زمینه‌ای سفید رنگ قرار گرفته و نواری پهن به رنگ آبی فیروزه‌ای در بالای آن‌ها به چشم می‌خورد. (مقایسه شود با Harper et al. 1992: no.

157) نشان‌های کنده‌کاری شده و رنگی بخش بالایی آجر، مشابه تصویر ۳ (سمت راست، ردیف دوم از پایین، ستون‌های ۱-۲) است.
 بلندی: ۸/۶ سانتیمتر، پهنا: ۲۰/۴۵ سانتیمتر و عمق: ۱۹/۳ سانتیمتر.
 توضیحات بیشتر در Budge 1922: p. 170.

106. 53-12-19.90/122096 (pl. 20c)

گوشه‌ای از یک آجر از جنس لعابی؛ که یک گل سرخ با گلبرگ‌های آبی فیروزه‌ای و مرکزی زرد رنگ را به نمایش گذاشته است. دارای حاشیه‌هایی سفید رنگ و افقی در بالا و پایین آن. (مقایسه شود با Harper *et al.* 1992: no. 159)
 هیچ اثری از نام نصاب/بنا روی اثر دیده نمی‌شود.

بلندی: ۱۳ سانتیمتر، بیشینه پهنا: ۱۴/۳ سانتیمتر و عمق: ۱۳ سانتیمتر.

107. 53-12-19.90/122096 (pl20d)

بخشی از یک آجر از جنس لعابی؛ با نشانه‌های خط میخی به رنگ سفید روی پیش زمینه‌ای به رنگ آبی فیروزه‌ای همراه با یک نوار سفید رنگ افقی در بالا. نشانه‌ها؛ بخشی از یک کتیبه قدیمی پارسی هستند که ma-a خوانده می‌شوند. هیچ اثری از نام نصاب/بنا روی اثر دیده نمی‌شود.

بلندی: ۸/۸ سانتیمتر، پهنا: ۱۷/۵ سانتیمتر و عمق: ۷/۹۵ سانتیمتر.

منابع و مآخذ:

- Amiet. P., 1996. *Elam*. Auvers-sur-Oise.
- Amiet. P., 1996. "Elements emailles du decor architectural neo-Elamite", *Syria XLIV*: 27.46.
- Amiet. P., 1998. *Suse: 6000 ans d'histoire*. Paris.
- Barnett. R. D.. 1976. *Sculptures from the north palace of Ashurbanipal at Nineveh (668-627 B.C.)*. London.
- Black. J. and Green. A.R., 1992. *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia: an Illustrated Dictionary*. London
- Boehmer. T.M. . 1996. "Die Datierung des Puzur/Kutir-Insusinak und einige sich daraus ergebende Konsequenzen". *Orientalia N.S.* 35: 345-376.

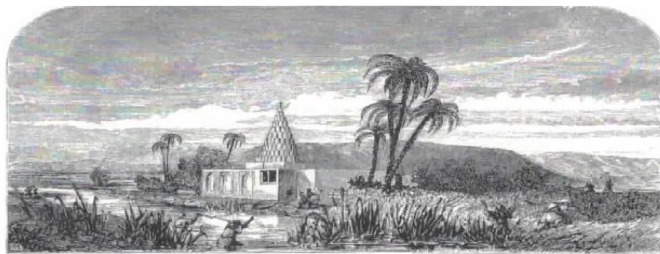
- Budge. E.A.W. 1922 (ed). *A Guide to the Babylonian and Assyrian Antiquities (in the British Museum)* .3rd edition. London.
- Calmeyer. P., 1973. "Zur Genese altiranischer Motive", *Archaologische Mitteilungen aus Iran* 6: 135-152.
- Collon. D., and Kilmer. A.D., 1980. "The lute in Ancient Mesopotamia", *British Museum Yearbook* 4:13-28.
- Curtis. J.E., 1979. "Loftus' Parthian cemetery at Warka", *Actes du VII^e internationalen Kongresses für Iranische Kunst und Archologie* , München, 7/10 , September 1976 , Berlin: 309-317.
- Curtis, J. E., 1990. *Ancient Persia*. London.
- Curtis. J.E., 1992. "Recent British Museum Excavations in Assyria", *Journal of the Royal Asiatic Society* , 3rd series, vol. 2: 147-165.
- Curzon, G.N., 1892. *Persia and the Persian Question*. 2 vols. . London.
- Dayton, J., 1978. *Minerals, glazing and man* .London.
- de Mecquenem, R.. 1980, "Les fouilleurs de suse", *Iranica Antiqua* XV: 1-48.
- de Menasce, J. (ed.). 1957. *Corpus Inscriptionum Iranicarum vol. 4, part 3: Pahlavi inscriptions*, London.
- DNB 61 = *Dictionary of National Biography vol. 61* (London 1990).
- Ghirshman , R. . 1968, "La deesse nue elamite". *Archaologische Mitteilungen aus Iran. New series* I: 11-13.
- Hall., H.R.. 1928a. *Babylonian an Assyrian Sculpture in the British Museum*. Paris and Brussels.
- Hall., H.R. . 1928b. "Minoan faience in Mesopotamia". *Journal of Hellenic Studies* 48: 64-74.
- Harbottle, S. T. L.. 1973. "W.K. Loftus: an archaeologist from Newcastle", *Archaeologia Aeliana (5th series)* I: 195-217.
- Harper. P.O., Aruz. J., and Tallon, F. (eds.), 1992. The royal city of Susa: *Ancient near Eastern treasures in the Louvre*. New York.
- Hill. G.F. 1922. *Catalogue of the Greek coins of Arabia, Mesopotamia and Persia*, London.
- Kent, R. G., 1950. *Old Persian: Grammar, texts, lexicon*. New Haven: Connecticut.
- Ker Porter, R., 1821-22. *Travels in Georgia, Persia , Armenia, Ancient Babylonia, etc.* 2 vols. London.
- Kong, F.W., 1965, *Die elamischen Königsinschriften, Archiv für Orientforschung, Beiheft* 16, Graz.

- Lamm. C.J., 1931. "Les verres trouves a Suse". *Syria 12: 358-367*.
- Layard, A.H. , 1887. *Early adventures in Persia , Susiana and Babylonia,2 vols.* London.
- Loftus , W.K., 1956-57. "On the excavations undertaken at the ruins of Susa in 1851-2". *Transactions of the Royal Society of Literature (2nd series): 422-453*.
- Loftus. W.K., 1857. *Travels and Researches in Chaldea and Susiana*. London.
- Loftus. W.K., 1859. *Lithographic Facsimiles of inscriptions in the cuneiform character from the ruins of Susa*. London (?). These facsimiles are printed copies but it is unclear whether they were actually issued as a book : they may have been printed for private distribution. The bound copy in the British Library is lacking any title-page, but is stamped 4 October 1859. R. Borger (*Handbuch der Keilschriftliteratur I, p.317*) gives a publication date of 1852, but he notes that he has not seen a copy.
- Loftus. W.K. . and Churchill. H.A. .n.d. *Drawings in Babylonia* . Volume of original drawings in Department of Western Asiatic Antiquities . British Musuem .
- Moorey, P. R. S., 1985. *Materials and manufacture in ancient Mesopotamia. metals and metalwork ,glazed materials and glass. BAR S237*. Oxford.
- Negahban. E.O., 1991. *Excavations at Haft Tepe, Iran*. University Museum Monograph 70. Philadelphia.
- Opifictus.R.. 1961. *Das Albabylonische TerrakottarelieF* . Berlin.
- Rawlinson, H.C., 1850. "On the inscriptions of Assyria and Babylonia". *Journal of the Royal Asiatic Society 12: 401-83*.
- Rimmer, J., 1969. *Ancient musical instruments of Western Asia in the British Museum*. London.
- Safar. F. and Mustafa. M.A., 1974. *Hatra: the city of the Sun God, Baghdad*.
- Seltman. C.T., 1927. *The Cambridge ancient history: volume of Plates I*. Cambridge.
- Smith. G., 1872."Early history of Babylonia". *Transactions of the Society of Biblical Archaeology I: 28-92*.
- Smith. S.. 1928. *Early History of Assyria*. London.
- Spycket. A., 1992, *Les Figurines de Suse*. Memoires de la Delegation Archeologique en Iran 52. Paris.
- Susa Drawings* = volume of original drawings relating to Susa excavations in Department of Western Asiatic Antiquities. British Musuem.
- Thureau-Dangin, F. 1907. *Die Sumerische und Akkadische Konigsinschriften , Vorderasiatische bibliothek I/I, Leipzig*.

- Van Buren. E.D., 1930. *Clay figurines of Babylonia and Assyria*. New Haven, Connecticut.
- Walker, C.B.F., 1980. "Elamite inscriptions in the British Musuem", *Iran 18:75-81*.
- Walker, C.B.F., 1981. *Cuneiform brick inscriptions in the British Musuem*. London.
- Weissbach, F.H., 1911. *Die Keilinschriften der Achameniden* Vorderasiatische Bibliothek 3, Leipzig.
- Winckler, H., 1889. *Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte*. Leipzig.
- Woolley, C. L. and Mallowan, M.E.L.. 1976. *Ur excavations VII: The old Babylonian period*, London.



تصویر 1a. ویلیام کنت لافتوس (۱۸۲۰ - ۱۸۵۸)



آرامگاه دانیال و ویرانه‌های شوش. براساس نقاشی اچ. ای. چرچیل b1. تصویر (محل دقیق نگهداری از اصل اثر مشخص نیست. Loftus 1857: opp. P. 322)



Plate 2a



Plate 2b

نمای کلی کاوش‌ها در نزدیکی ستون شماره ۱ (بالا) و ستون شماره ۷ (پایین) در آپادانا 2a-b: تصاویر
(نقاشی‌ها از سرهنگ دوم جکسون؛ برگرفته از مجموعه 9-10 pls. Susa Drawings)

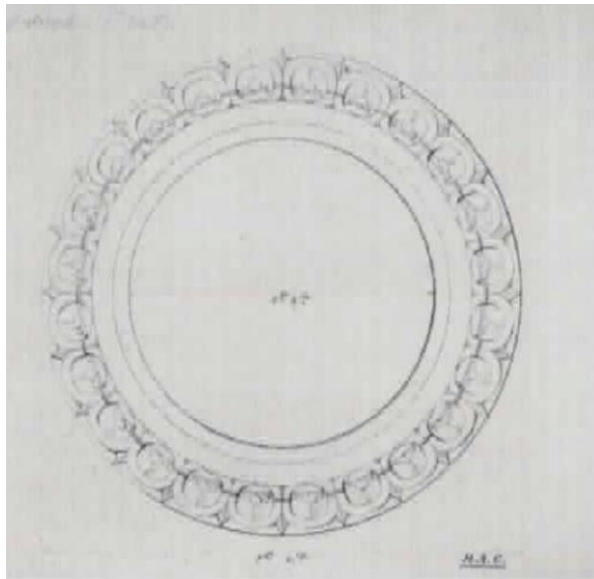
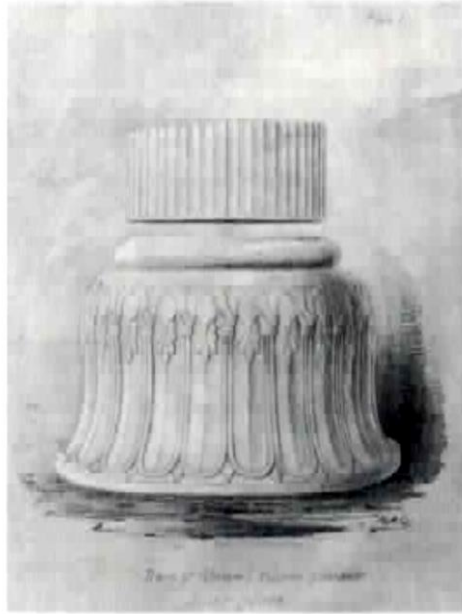


Plate 3a

Plate 3b

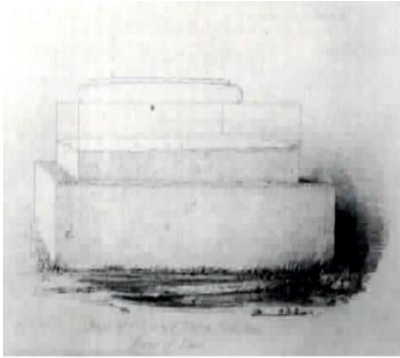


Plate 3c

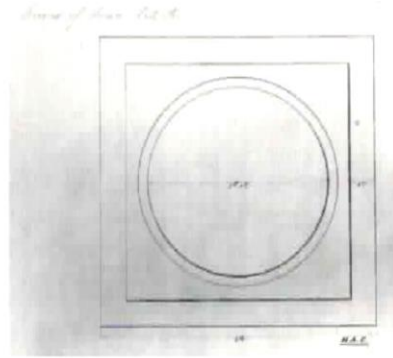


Plate 3d

تصاویر 3a-b: پایه‌ستون در غرب محوطه کاخ آپادانا (نقاشی از اچ. ا. چرچیل، Susa pls. 1-1a)

Drawings:

تصاویر 3c-d: پایه‌ستون در مرکز محوطه کاخ آپادانا (نقاشی از اچ. ا. چرچیل، Susa Drawings: pls. 2-2a)

(2-2a)

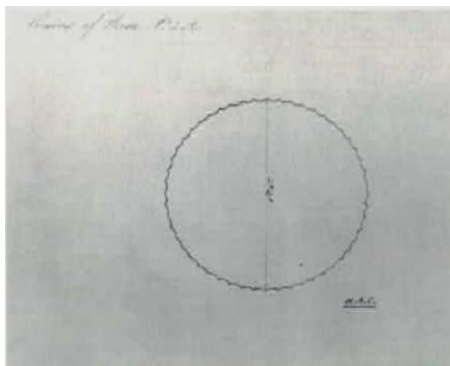


Plate 4a

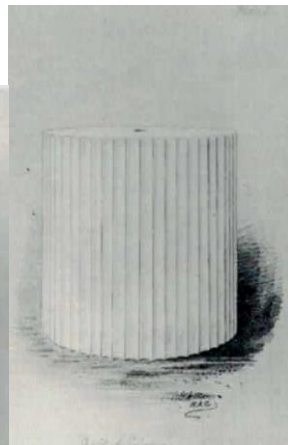


Plate 4b

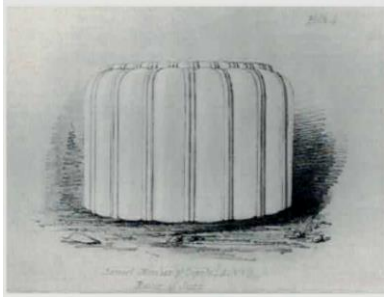


Plate 4c

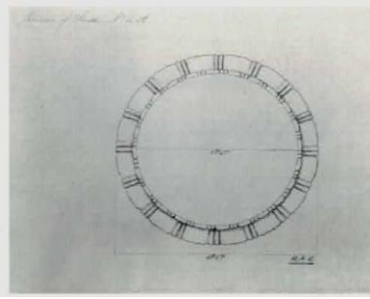


Plate 4d

تصاویر 4a-b: برش ستون از آپادانا. نقاشی از ا.ج. ای. چرچیل (Susa Drawings: pls. 3-3a)

تصاویر 4c-d: پایین‌ترین بخش سرستون متعلق به ستون شماره ۲ آپادانا

نقاشی از ا.ج. ای. چرچیل (Susa Drawings: pls. 4-4a)

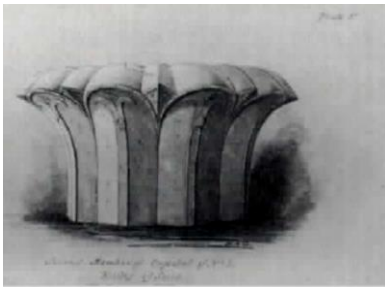


Plate 5a

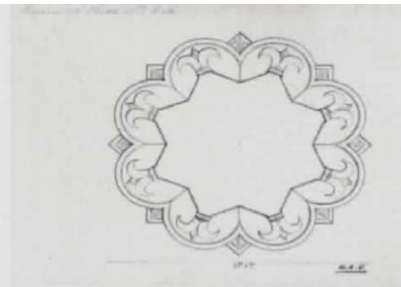


Plate 5b

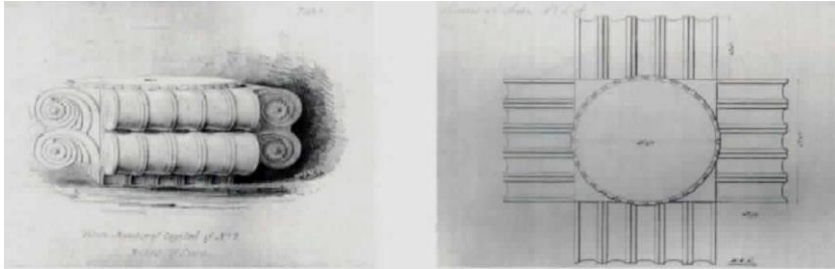


Plate 5c

Plate 5d

تصاویر 5a-b: بخش میانی سرستون متعلق به ستون شماره ۲ در آپادانا. نقاشی از ا.ج. ای. چرچیل
(Susa Drawings: pls. 5-5a)

تصاویر 5c-d: سرستون ماریچی متعلق به ستون شماره ۲ در آپادانا. نقاشی از ا.ج. ای. چرچیل
(Susa Drawings : pls. 6-6a)



Plate 6a

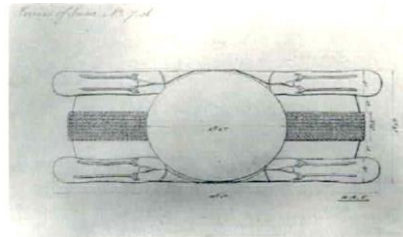


Plate 6b

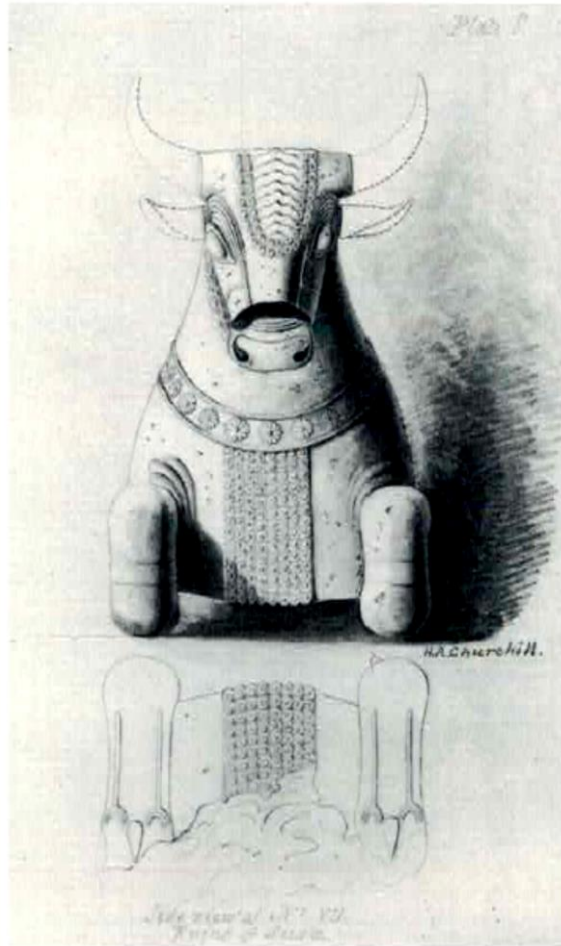


Plate 6c

تصاویر 6a-c: ستون اصلی به شکل گاو نر دو سر، متعلق به ستون شماره ۲ در آپادانا.
نقاشی از ا.ج. ای. چرچیل (8, 7-7a, pls. : SUSA Drawings)

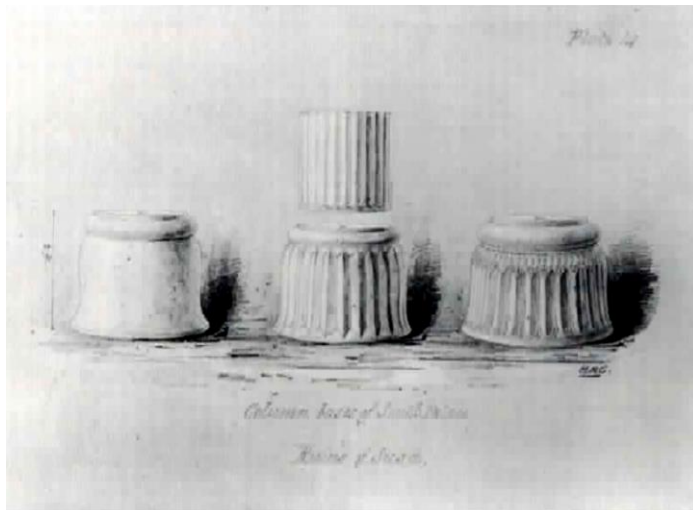


Plate 7a

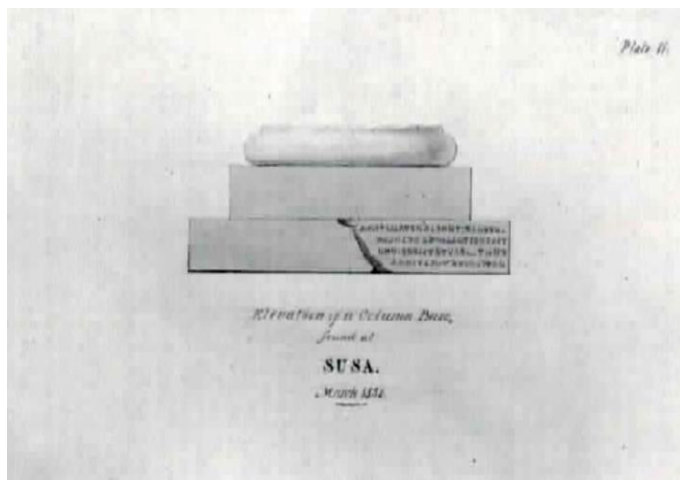


Plate 7b

تصویر 7a: پایه‌ستون‌های یافت‌شده در کنار ترانشه‌های L و M در بخش جنوبی "تختگاه بزرگ" نقاشی‌ها از اچ. ای. چرچیل (Susa Drawings: pl. 14)

تصویر 7b: پایه‌ستون دارای کتیبه یونانی که در ترانشه M یافت شده است. (Susa Drawings: pl.)

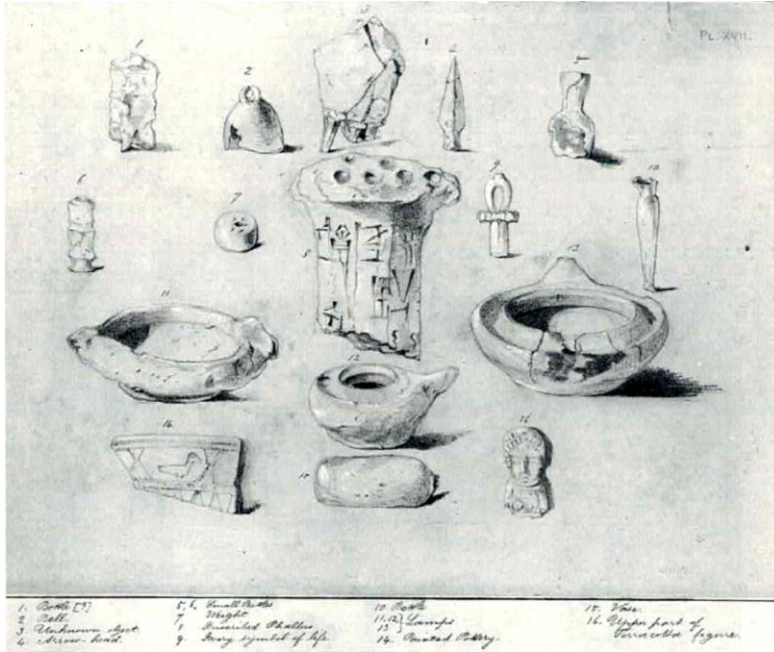


Plate 8

تصویر 8. اشیاء گوناگون یافت شده در کاوش های شوش (: SUSA Drawings: pl. 17).

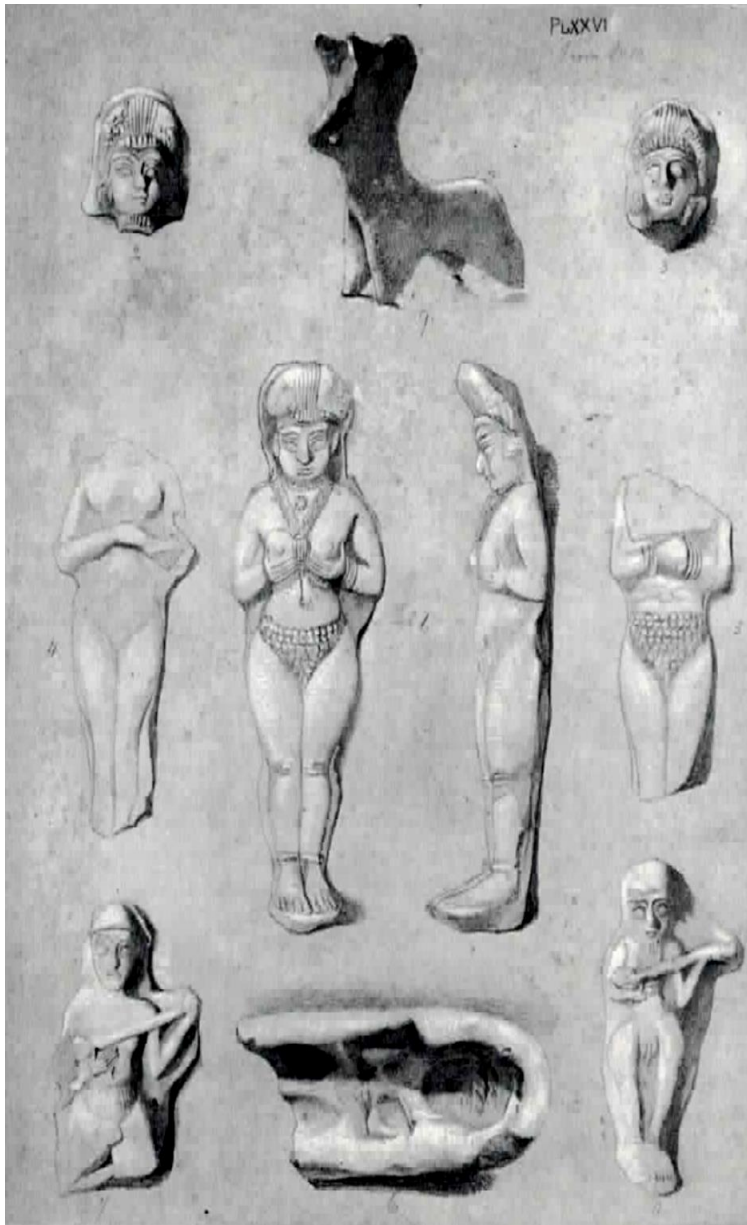


Plate 9

تصویر ۹. اشیاء سفالینه یافت‌شده در شوش (Loftus and Churchill n.d.: pl. 26)

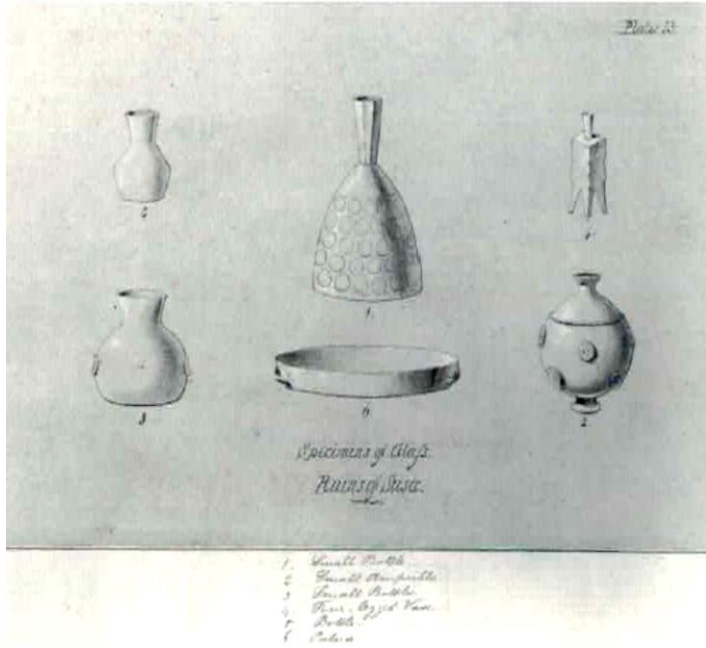


Plate 10a

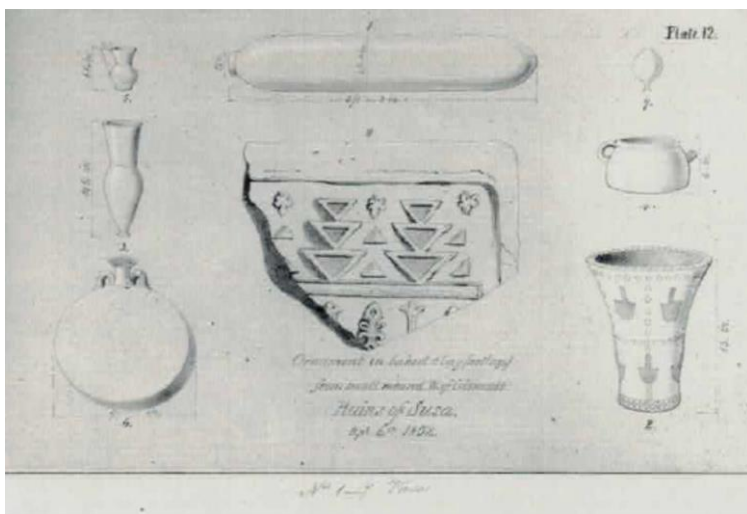


Plate 10b

تصویر 10a: ظروف شیشه‌ای یافت‌شده در شوش (Susa Drawings: pl. 13)

تصویر 10b: اشیاء ساخته شده از گل پخته "یافت‌شده در تپهٔ کوچک غرب ستون‌سرا" در شوش

(Susa Drawings: pl. 12)

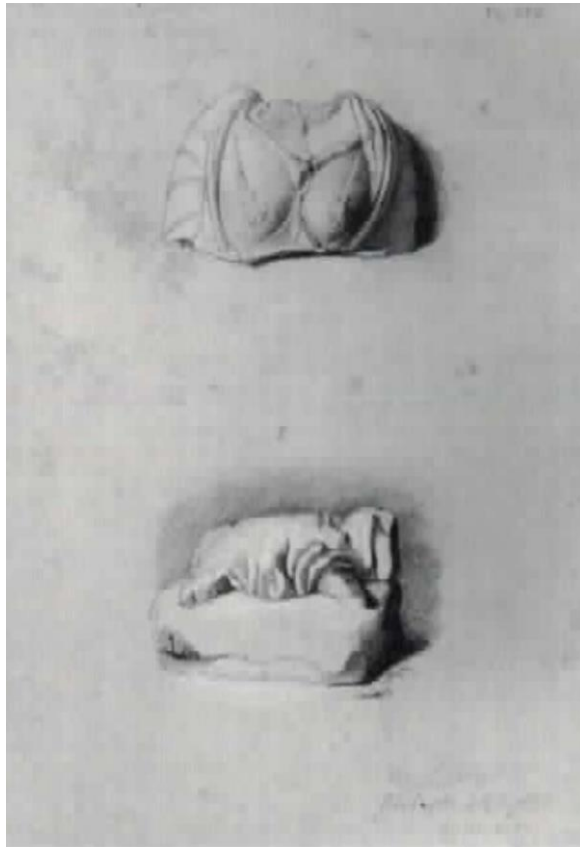


Plate 11a



Plate 11b

تصویر 11a: قطعات مجسمه مرمر سفید یافت شده در شوش (SUSA Drawings: pl. 19)
تصویر 11b: با نوشته‌هایی از خشایارشا، بخش‌هایی از چند ظرف از جنس مرمر سفید
(SUSA Drawings: Pl. 16).

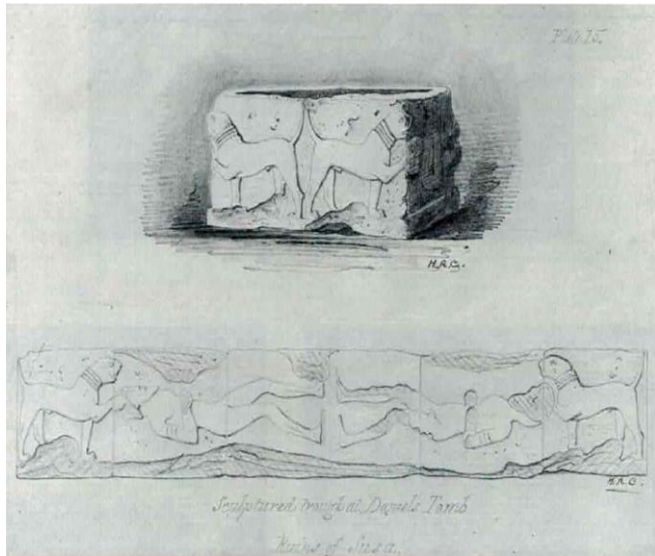


Plate 12

تصویر ۱۲: تغار آب‌خوری ساخته شده از سنگ که ساختاری مجسمه مانند دارد.
نقاشی از اچ. ای. چرچیل (Susa Drawings: Pl. 15)



Plate 13a

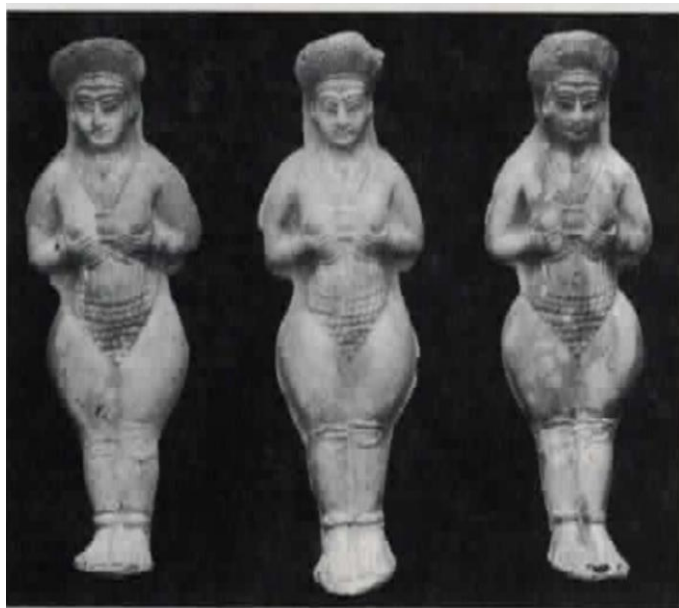


Plate 13b

Plate 13c

تصویر 13a: پیکرک‌های گلی زنانه‌ای که سینه‌های خود را در دست گرفته‌اند (مجموعه نخست)، از چپ،

شماره‌های ۸، ۱۰، ۲۱.

تصویر 13b: پیکرک‌های گلی زنانه‌ای که سینه‌های خود را در دست گرفته‌اند (مجموعه دوم)، از چپ،

شماره‌های ۲۲، ۲۷، ۲۸.

تصویر 13c: جزئیات تصویر پیکرک شماره ۲۲ با نمایش "شیارهای روی سطح شکم".



Plate 14a



Plate 14b

Plate 14c

تصویر 14a: پیکرک‌های گلی زنانی که سینه‌های خود را در دست گرفته‌اند. (مجموعه ۳)، از چپ، شماره‌های ۲۹، ۳۰ و ۳۶.

تصویر 14b: پیکرک‌های گلی زنانی که سینه‌های خود را در دست گرفته‌اند. (مجموعه ۴)، از چپ، شماره‌های ۳۷ و ۳۸.

پیکرک‌های گلی زنانی که سینه‌های خود را نگه داشته‌اند. (مجموعه ۵)، از چپ، شماره‌های ۳۹ و ۴۰.
تصویر 14c

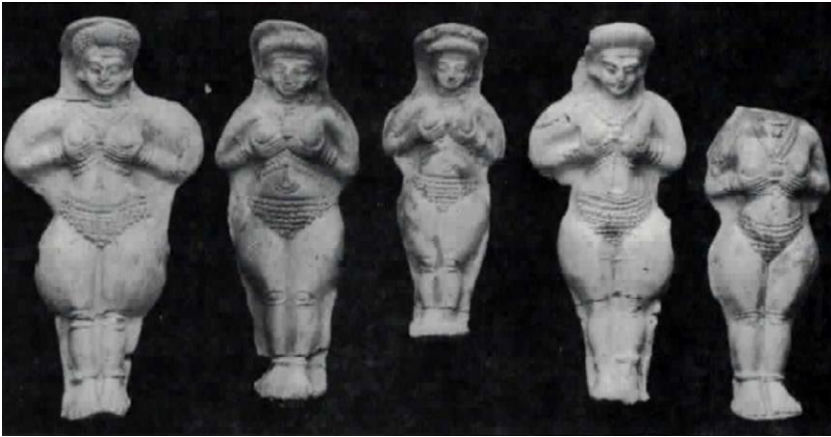


Plate 15a



Plate 15b





Plate 15c

Plate 15d

تصویر 15a: پیکرک‌های گلی زنانه‌ای که سینه‌های خود را در دست نگاه داشته‌اند. (مجموعه‌های ۱۰-۶)، از چپ، شماره‌های ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶ و ۴۷.

بخش‌هایی از پیکرک گلی شماره ۴۹. 15b: تصویر

تصویر 15c: پیکرک‌های گلی که زنان برهنه را نشان می‌دهد. از سمت چپ: شماره‌های: ۵۱-۵۰.

تصویر 15d: پیکرک گلی زنی برهنه که در دوران باستان با قیر طبیعی بازسازی شده است، شماره ۵۲.



Plate 16a



Plate 16b



Plate 16c

Plate 16d

تصویر 16a: قالب گلی ویژه ساخت پیکرک‌های زنان برهنه. شماره ۵۳. قالب نوین، سمت راست
تصویر 16b: پیکرک‌هایی گلی که چند نوازنده را نشان می‌دهد. از سمت چپ شماره‌های: ۵۴-۵۵-۵۶
تصویر 16c: پیکرک گلی ایزدمردی با شمشیر و گرز شماره ۵۷.
تصویر 16d: پیکرک‌های گلی گاوهای نر کوهان‌دار. از چپ، شماره‌های ۵۸ و ۵۹.

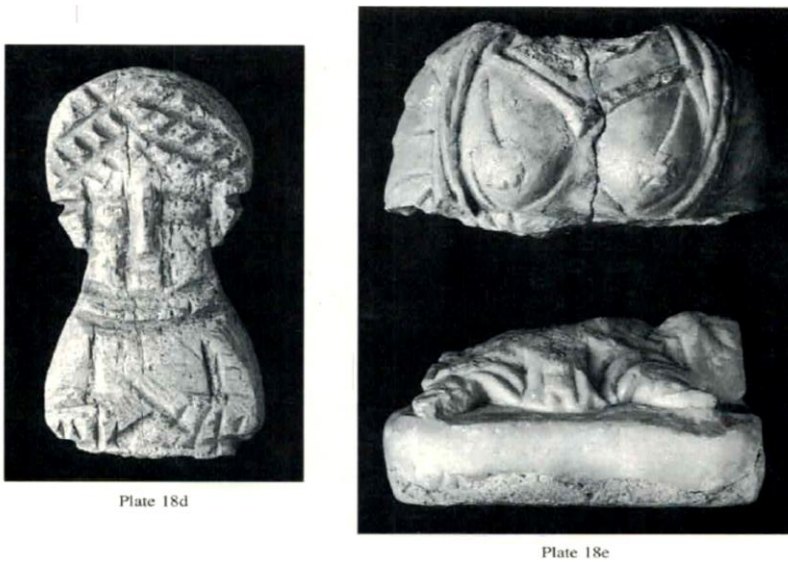
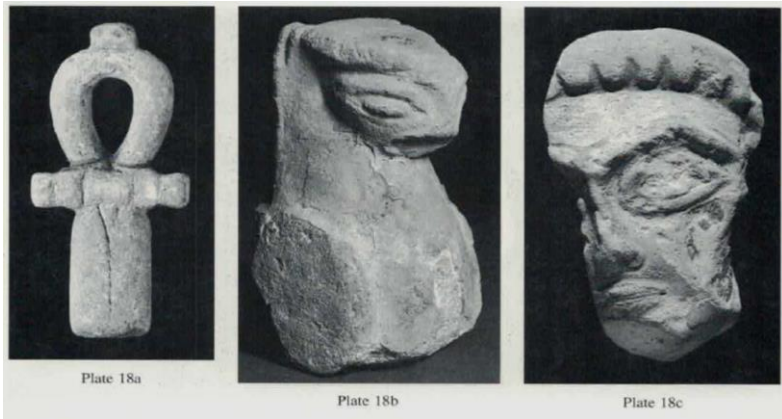


Plate 17a



Plate 17b

تصویر 17a: یک شی مخروطی از جنس گل که نوشته‌ای بر بدنه دارد.
تصویر 17b: ظروف شیشه‌ای، از بالا، از چپ شماره‌های ۶۸-۶۹-۷۰-۷۱.
پایین، از چپ شماره‌های ۶۴-۶۳-۳۷.



تصویر 18a: آویز از جنس بدل چینی به شکل چلیپا، شماره ۷۳.
تصویر 18b: بدل چینی به شکل گاو نر، شماره ۷۴.

تصویر 18c: نقاب از جنس بدل چینی، شماره ۷۵.

تصویر 18d: پیکرک از جنس استخوان. شماره ۷۶.

تصویر 18c: بخش‌هایی از یک تندیس سنگی که زنی را با پوشاک یونانی نشان می‌دهد. شماره ۷۷.

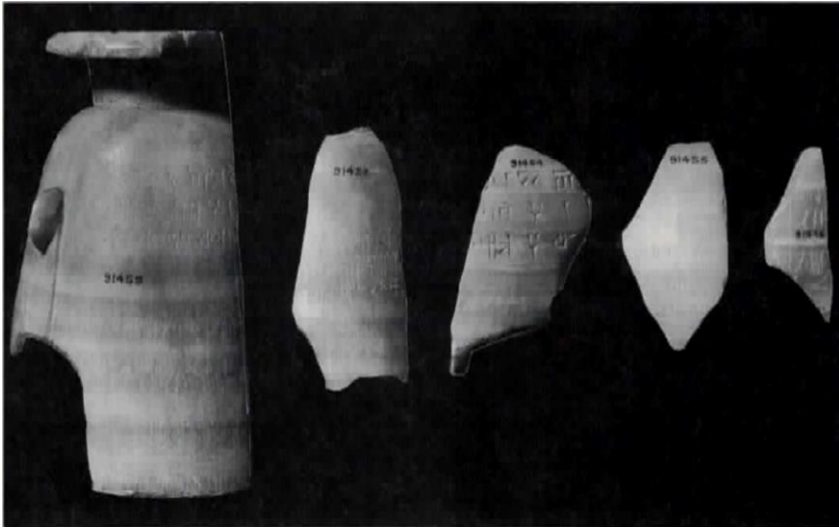


Plate 19a

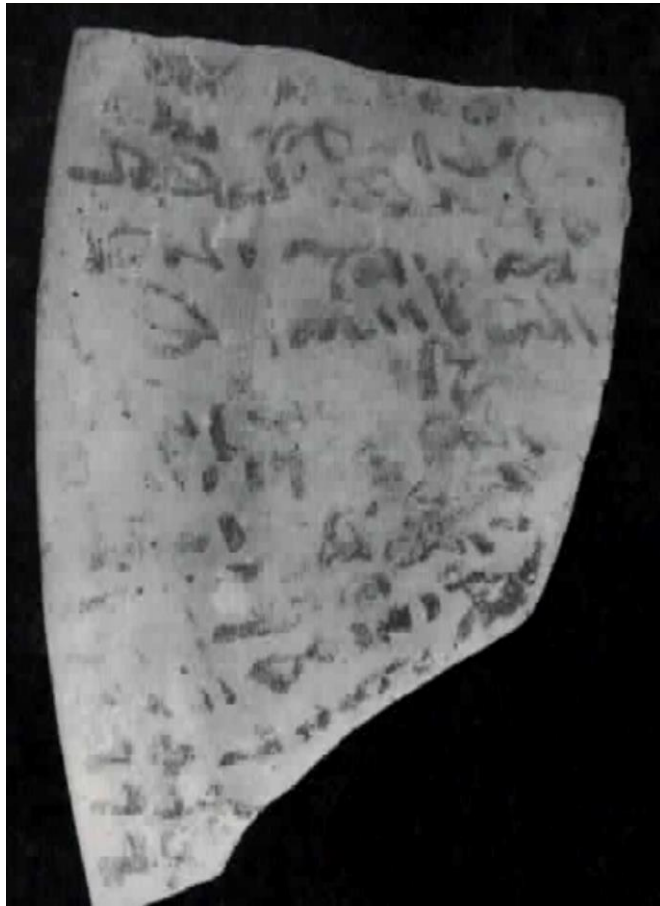


Plate 19b

تصویر 19b: بخش‌هایی از چند گلدان مرمر سفید با نوشته‌هایی به سه زبان از خشایارشا، از چپ، شماره‌های ۲۸-۹۲.

تصویر 19b: پارسفال کتیبه‌دار با نوشته‌ای به خط پهلوی، شماره ۹۸.

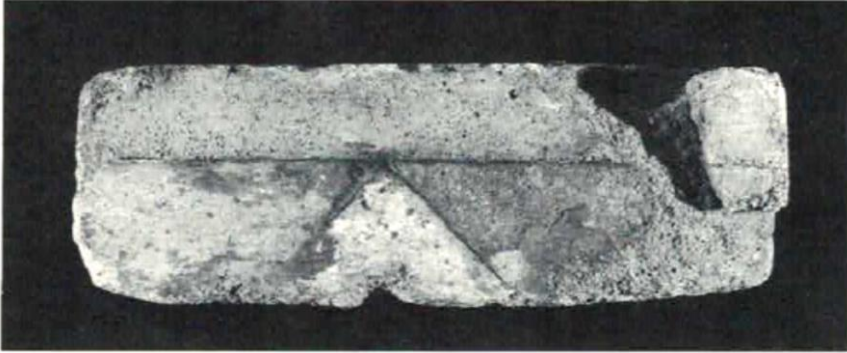


Plate 20a

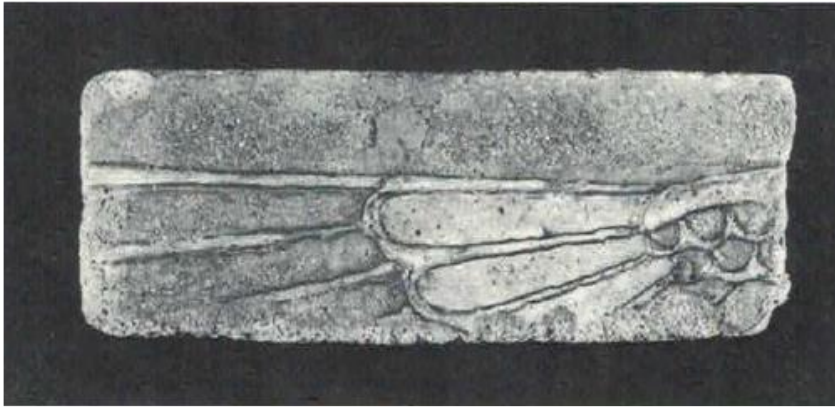


Plate 20b



Plate 20c

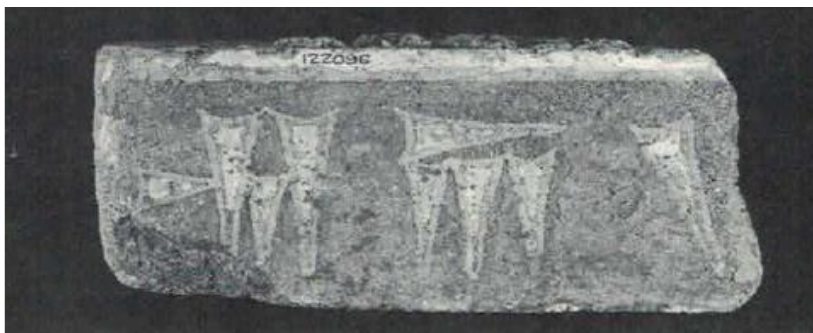


Plate 20d

- تصویر 20a: آجر لعاب‌دار شماره ۱۰۴
تصویر 20b: آجر لعاب‌دار شماره ۱۰۵.
تصویر 20c: آجر لعاب‌دار شماره ۱۰۶.
تصویر 20d: آجر لعاب‌دار شماره ۱۰۷.

جندے شاہپور

شاپا: ۵۲۰۱ - ۲۴۷۶



JSMagazine.ir



info@JSMagazine.ir

عناوین و مقالات مجلہ را بہ صورت آنلین ببینید